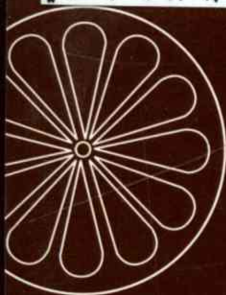
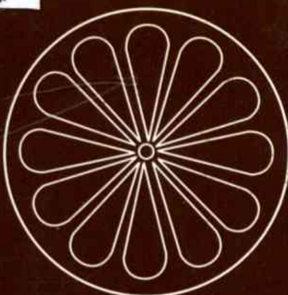
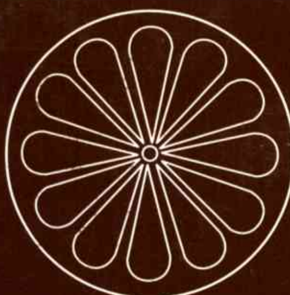
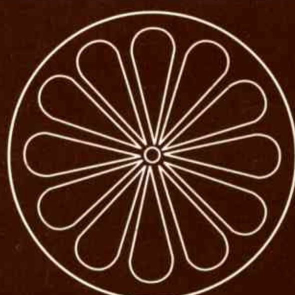
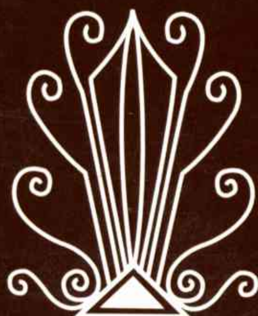
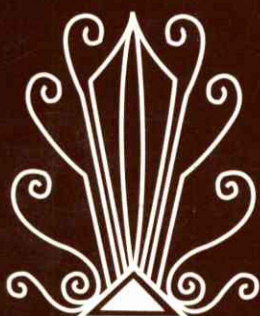
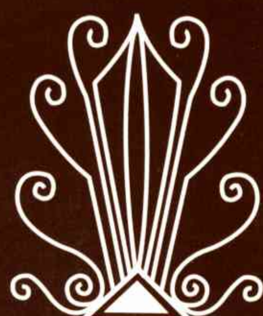






مینوی خرد

احمد تفضلی



مینوی خرد

ترجمهٔ

احمد تفضلی

به کوشش ژاله آموزگار

نشر توس

مینوی خرد. فارسی
مینوی خرد / ترجمه احمد تفضلی؛ به کوشش ژاله آموزگار - مهرداد بهار. / - تهران:
توس، ۱۳۷۹.
۱۳۶ ص. ـ(انتشارات توس؛ ۲۸۱، فرهنگ ایران باستان؛ ۳)
ISBN 978-964-315-280-4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴.
کتابنامه: ص. [۱۶۳-۱۶۷]؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. اندرزنامه‌های پهلوی. ۲. ادبیات پهلوی. ۳. آفرینش (زردشتی). ۴. معاد.
الف. تفضلی، احمد ۱۳۱۶-۱۳۷۵، مترجم. ب. آموزگار، ژاله، مصحح. ج. عنوان
۹م / BL ۱۵۲۰ ۲۹۵/۸۲
کتابخانه ملی ایران ۱۲۹۱۷-۷۹م.



مینوی خرد

ترجمه: احمد تفضلی

به کوشش ژاله آموزگار
چاپ پنجم: ۱۳۹۱
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
چاپخانه: حیدری
بهاء: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۴-۲۸۰-۳۱۵-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-315-280-4

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه، پلاک ۱۷۸ ـ تلفن ۶۶۴۹۸۷۴۰ - ۶۶۴۶۱۰۰۷
دفتر مرکزی: خیابان دانشگاه، بن‌بست پورجوادی، شماره ۵ ـ تلفن: ۷-۶۶۴۹۱۴۴۵
نشانی اینترنتی: www.toospub.com پست الکترونیک: info@toospub.com

فهرست مطالب

کوتاه نوشتی از کارنامهٔ علمی دکتر احمد تفضلی

احمد تفضلی در ۱۶ آذرماه ۱۳۱۶ در اصفهان به دنیا آمد و در شامگاه ۲۴ دی ۱۳۷۵ که وجود ارزنده‌اش نابهنگام خاموش شد، گام‌های نخستین را به سوی شصتمین سال زندگیش برداشته بود.

دوران دبستان و دبیرستان را در تهران گذراند و دیپلم ادبی خود را از دبیرستان دارالفنون در سال ۱۳۳۵ گرفت.

دورهٔ لیسانس زبان و ادبیات فارسی را در سال ۱۳۳۸ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با رتبه اول به پایان رساند و در همان سال دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران آغاز کرد.

در سال ۱۳۴۰ وارد دورهٔ فوق‌لیسانس مدرسهٔ زبان‌های شرقی دانشگاه لندن شد و در سال ۱۳۴۴ این دوره را با موفقیت به پایان رساند و پیش از بازگشت به ایران دوره‌ای را برای تحقیق در پاریس گذراند.

در سال ۱۳۴۵ به اخذ درجه دکتری در زبان‌های باستانی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نائل آمد.

او به‌جز تبحر در زبان فارسی، با زبان عربی کاملاً آشنا بود و به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی تسلط کامل داشت و زبان روسی را به اندازه‌ای که در مطالعاتش به آن نیاز داشت می‌دانست: او هوشی سرشار، تحصیلاتی درخشان، تربیتی علمی، ذهنی وقاد، مطالعاتی گسترده و دقت و پشتکاری چشمگیر داشت. او دانشمندی به معنای واقعی بود.



احمد تفضلی از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵ در استخدام ادارهٔ فرهنگ عامه (از ادارات وزارت فرهنگ و هنر سابق) بود.

از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ به‌عنوان پژوهشگر در بنیاد فرهنگ ایران به مدیریت دکتر پرویز

ناتل خانلری به خدمت مشغول شد و به این همکاری حتی پس از شروع خدمت در دانشگاه تهران نیز ادامه داد.

از سال ۱۳۴۷ با سمت استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی رسماً به هیئت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پیوست. در سال ۱۳۵۲ به رتبهٔ دانشیاری و در سال ۱۳۵۷ به رتبهٔ استادی نائل شد و تا واپسین روز زندگیش به خدمت صادقانهٔ خود در دانشگاه تهران ادامه داد.

در ده سال پایانی خدمتش در دانشگاه، ریاست بخش دانشجویان خارجی دانشکده ادبیات را نیز به‌عهده داشت.

از سال ۱۳۷۰ به‌عضویت پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی درآمد و از سال ۱۳۷۳ معاونت علمی و پژوهشی فرهنگستان را نیز به عهده گرفت.



کارنامه علمی او بسیار درخشان است و سال‌های عمرش پربار.

تاکنون کتاب‌های زیر از او به چاپ رسیده است:

۱ـ واژه‌نامهٔ کتاب پهلویِ مینویِ خرد. ۱۳۴۸

۲ـ ترجمهٔ کتاب پهلویِ مینویِ خرد. ۱۳۵۴

۳ و ۴ـ ترجمه و تحقیق جلد اوّل و دوم کتاب نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، نوشتهٔ کریستن سن، با همکاری ژاله آموزگار، ۱۳۶۴ و ۱۳۶۸

۵ـ ترجمهٔ کتاب شناخت اساطیر ایران نوشتهٔ هینلز با همکاری ژاله آموزگار، ۱۳۶۸

۶ـ اسطورهٔ زندگی زردشت با همکاری ژاله آموزگار ۱۳۷۰.

۷ـ زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، با همکاری ژاله آموزگار، ۱۳۷۳

۸ـ ترجمه و تحقیق کتاب پهلوی گزیده‌های زادسپرم به فرانسه با همکاری فیلیپ ژینیو. ۱۹۹۳

۹ـ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، که پس از درگذشت او در سال ۱۳۷۶ به کوشش ژاله آموزگار انتشار یافت.

دکتر تفضلی دو اثر زیر را گردآوری کرده است:

۱ـ یادنامه دومناش با همکاری فیلیپ ژینیو، ۱۹۷۴.

۲ـ یکی قطره باران، جشن‌نامهٔ استاد زریاب خویی، ۱۳۷۰



از او بیش از هفتاد مقاله و نقد کتاب به زبان فارسی و بیش از هفتاد مقاله و نقد کتاب به زبان‌های انگلیسی و فرانسه از سال‌های ۱۳۴۱ به‌بعد، در نشریات معتبر ایرانی و خارجی و در دائرةالمعارف‌های بزرگ ایرانی و خارجی به‌چاپ رسیده است.



به کارهای علمی و آثار او چندین جایزه و تقدیر نامه در ایران و کشورهای دیگر همچون فرانسه و روسیه، تعلق گرفته است.



او عضو چندین مجمع علمی داخلی و خارجی بود و در طی دوران خدمات علمی و دانشگاهی خود بجز شرکت در سمینارها و کنگره‌های متعدد ایران‌شناسی، که همیشه مطلبی ارزنده برای گفتن داشت، چند بار نیز به دعوت دانشگاه‌های معتبر خارجی برای ایراد سخنرانی و هم‌چنین به‌عنوان استاد مدعو عازم کشورهای دانمارک، ژاپن، فرانسه، چین، روسیه و امریکا شد.

مرگ ناگهانی و غمگینانهٔ او ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر بود.

ژاله آموزگار

پیشگفتار چاپ اول

دادِستان مینُویِ خرد (یا حکمها و رأیهای مینُویِ خرد) را از جهت در برداشتن اندرزها و حِکَم بسیار می‌توان در عداد اندرزنامه‌های پهلوی به‌شمار آورد. بیشتر نصایح مذکور در این کتاب از نوع اندرزهای دینی است، امّا مینُویِ خرد منحصراً اندرزنامه نیست، بلکه در آن از آفرینش و وقایع اساطیری و معاد و غیره نیز سخن رفته است. کتاب دارای یک مقدمه و ۶۲ پرسش و پاسخ است. سؤالات از جانب شخصیّتی خیالی که «دانا» نامیده شده است مطرح می‌شود و «مینُویِ خرد» (=روح عقل) به آنها پاسخ می‌گوید. در مقدمهٔ کتاب در مورد این «دانا» آمده است که چگونه به‌دنبال حقیقت به سرزمین‌های مختلف سفر کرد و با علمای مختلف محشور و با عقائد گوناگون آشنا شد و سرانجام خرد را برگزید و «مینُویِ خرد» بر او متجلّی شد و دانا سؤالات خویش را بر او عرضه کرد. این مقدمه با آنچه در باب برزویهٔ طبیب در کلیله و دمنه[1] و آنچه در مقدمهٔ شکند گمانیگ وِزار[2] و شعری که در توصیف خرد[3] آمده،

۱- به‌کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۴۴ به‌بعد.
۲- به‌کوشش ژ. دومناش، فریبورگ، ۱۹۴۵، فصل ۱، بند ۳۵ به‌بعد.
۳- متون پهلوی جاماسب آسانا، ص ۱۶۵، بند ۱۶.
برای ترجمه این خردنامه نک به:
Ahmad Tafazzoli, «Andarz Wehzād - Farrox - Pērōz, Containing a Pahlavi Poem in
←

شباهت دارد.

نگارنده چند سال پیش واژه‌نامه‌ای از مینُویِ خرد تدوین کرد که در سال ۱۳۴۸ در سلسلهٔ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر شد و در پیشگفتار آن کتاب وعده کرد که متن تصحیح شده و ترجمهٔ مینُویِ خرد را نیز منتشر کند. مدتی بعد این ترجمه آماده شد، اما به سبب کارهای تحقیقاتی دیگر که در دست تهیه بود، آمادگی نهایی آن برای چاپ تاکنون به تعویق افتاد.

در این ترجمه کوشیده‌ام که متن پهلوی را به‌فارسی معمول و مفهوم برای خوانندهٔ فارسی‌زبان امروزی ترجمه کنم و بدین جهت از استعمال کلمات پهلوی و یا به کارگرفتن لغات مهجور فارسی خودداری کرده‌ام. خواننده‌ای که علاقه‌مند به دانستن صورت اصلی پهلوی است، می‌تواند به واژه‌نامهٔ مینویِ خرد مراجعه کند. در تعلیقات این ترجمه دربارهٔ بعضی از موضوعات مذکور در کتاب توضیحات اضافی برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر خواننده آورده‌ام.

احمد تفضلی

خردادماه ۱۳۵۴

→ Praise of Wisdom», *Studia Iranica* (Paris) 1/2, 1972, 207 - 217.

هم‌چنین:

Iran - Shinasi (Tehran) II, 2, 1971, 45-60

هم‌چنین: احمد تفضلی ـ «اندرز بهزاد فرخ پیروز» هفتاد مقاله ـ ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی، جلد دوم، تهران. ۱۳۷۱، ص ۴۲-۵۳۷. (ژ. آ.)

پیشگفتار چاپ دوم

پس از انتشار ترجمهٔ مینویِ خرد در نه سال پیش، متأسفانه هیچ نقدی بر آن نوشته نشد، فقط دوست دیرینِ دانشمندم ژاله آموزگار به مهربانی خاص خود در مجلهٔ سخن، بیست‌وچهارم، ۱۲، فروردین ۱۳۵۵، ص ۵۵ ـ ۱۲۵۴ آن را معرفی کرد. با این حال علاقه‌مندانی دربارهٔ آن شفاهاً اظهارنظر کردند؛ بعضی ترجمه و توضیحات را پسندیدند و بعضی ایرادهایی به شیوهٔ ترجمه داشتند. به نظر اینان در برگردانیدن از پهلوی به فارسی نباید کلمات بیگانه را به کار برد، بلکه باید همان کلمات متن اصلی را به گونه‌ای فارسی درآورد یا از مترادفهای فارسی آنها، گرچه مهجور باشند، بهره گرفت. پاسخ من بر این ایراد همیشه این بوده است که وظیفهٔ مترجم برگردانیدن متنی است از زبانی که دریافت آن برای خواننده ناممکن یا دشوار است، به زبانی که آن را می‌داند. به کار گرفتن واژه‌های مهجور و توضیح آنها زیر هر صفحه خواننده را خسته و وازده می‌کند و از توجه به مفهوم باز می‌دارد. البته علاقه‌مندان به یافتن اصل کلمات و متخصصان زبانشناسی همیشه می‌توانند به متن اصلی یا آوانویسی یا واژه‌نامهٔ کتاب مراجعه کنند.

در این مدت اصلاحات و اضافاتی به نظر نگارنده رسیده است که پاره‌ای از آنها در متن کتاب آورده شد و پاره‌ای در اینجا ذکر می‌شود:

پرسش ۴ بند ۱۲. بَرو حاصل (پهلوی: بَروبیت به جای بیز bar ud bīz). مکنزی به درستی کلمهٔ بیز را با سنسکریت bīja «تخم» که در بلوچی به صورت بیج و بج وام گرفته شده، مرتبط می‌داند.

D.N. Mackenzie. *Acta Iranica*, Vol. 23, 1984,P.387f.

نگارنده بر صورت‌هایی که این دانشمند نقل کرده، این کلمات را می‌افزاید: بیجه: «بچهٔ حرامزاده، تخمه و نژاد»؛ بیجه‌سوه (bija seva) : «تخم‌سگ» (دشنام) در لهجهٔ زردشتیان یزد، رک به جمشید سروشیان، فرهنگ بهدینان، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۴؛ وج و برین (Vej o berin) «بیخ و بر» در همان لهجه، همان مأخذ، ص ۱۶۹. این صورت‌ها نیز ظاهراً از هندی، و احتمالاً از راه بلوچی، به وام گرفته شده است.

پرسش ۳۲ بند ۱۶ و ح ۲: مکنزی، همان مأخذ، ص ۳۸۸به بعد، معنی پیشنهادی نگارنده یعنی «آسایش» را تأیید می‌کند، اما قرائت کلمه را āwāmīh می‌داند.

پرسش ۵۶ بند ۸: مکنزی، همان مأخذ، ص ۳۸۹ کلمهٔ آوامیگان پهلوی را که من «مردم روزگار» (تحت‌اللفظی: زمانیان) ترجمه کرده‌ام، مرتبط با کلمهٔ آوامیه مذکور در بالا می‌داند و آن را «کارهای مربوط به آسایش» معنی می‌کند. چنین معنایی در این مورد و عبارات مشابه مناسب نمی‌نماید.

پرسش ۵۶ بند ۱۱ و ح ۱: دو واژهٔ مبهم و مشکلی را که نگارنده به‌جای آنها چند نقطه گذاشته است، مکنزی، همان مأخذ، ص ۳۹۰ āb-hanǰīh «آب‌کشی» و dur-hangarīh «چوب‌تراشی» خوانده و معنی کرده است و آنها را مجازی شاعرانه برای بیان «فعال شدن» اندامهای بدن در رحم می‌داند.

ص ۱۱۵: در مورد ارزور نک‌به کریستن‌سن، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد اول، ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۶۸ به‌بعد.

ص ۱۲۵: در مورد پیل همچنین رک به مقالهٔ نگارنده در یادنامهٔ نیبرگ: *Acta Iranica, Vol. 5, 1975, P. 395.*

در پایان از دانشمند گرامی جناب آقای جمشید سروشیان که مرا با ترجمه‌ای از مینوی خرد به فارسی آشنا کردند و نسخه‌ای از آن را به بنده التفات فرمودند، سپاسگزارم. این ترجمه در سال ۱۱۶۶ یزدگردی به‌دست حکیم هرمزدجی ایدلجی انجام گرفته و در سال ۱۳۱۷ شمسی به کوشش اردشیر خدارحم مرزبان بنشاهی در بمبئی به‌چاپ رسیده است.

احمد تفضلی

بهمن‌ماه ۱۳۶۳

پیشگفتار چاپ سوم

چاپ سوم ترجمهٔ کتاب مینوی خرد زمانی به زیور طبع آراسته می‌گردد که نویسندهٔ دانشمند آن از ۲۴ دیماه ۱۳۷۵ در دیار خاموشان است.

تجدید چاپ مجدد این کتاب که از مدت‌ها پیش نایاب شده بود، جزء خواسته‌های زنده‌یاد احمد تفضلی بود و در برنامهٔ کاریش قرار داشت که متأسفانه مرگ نابهنگام، امکان انجام دادن آن را از او بازستاند.

با یاری و همت مدیر محترم انتشارات توس، من این مهم را به عهده گرفتم و همهٔ متن را بازبینی کردم. تصحیحاتی شد و یادداشت‌هایی افزوده گشت که در زیرنویس هر صفحه‌ای با علامت (ژ. آ) مشخص شده است. تصحیحات پیشنهادی چاپ دوم نیز که در پیشگفتار آن چاپ، بدانها اشاره شده بود، در متن اعمال شد.

این تغییرات ثمرهٔ سالها تدریس این متن و تجربیات جدیدتری است که با شادروان احمد تفضلی نیز دربارهٔ آن‌ها بحث کرده بودیم.

با آرزوی این‌که چاپ سوم این اثر ارزشمند، که یکی از اصیل‌ترین متن‌های پهلوی است، به‌صورت فعلی، با خواسته‌های دوست دیرین در گذشته‌ام همسانی داشته باشد.

ژاله آموزگار

زمستان ۱۳۷۸

مقدمهٔ ناسخ

به نام و نیرو و یاری آفریدگار اورمزد و امشاسپندان، سروران خوب نیکوکار، و همهٔ ایزدان مینو و ایزدان گیتی، به بخت نیک و فال (=مروای) خوب، می‌نویسم «دادِستان[1] مینُویِ خرد» را به کام ایزدان.

۱ – دادِستان (dādestān) در اینجا به‌معنی «حکم، رأی، فتوی» است.

مقدمهٔ مؤلف

*<۱ به نام و ستایش آفریدگار اورمزد که دهندهٔ همهٔ سودهاست. **۲** و همهٔ ایزدان آفریده در مینو و گیتی، **۳** و فرهنگ فرهنگ‌ها ـ دین مزدیسنی ـ **۴** که سرچشمهٔ دانائی و* تشخیص[1] از آن است، **۵** به‌فرّه و کام مقدّسان دو جهان، تعلیمات آفریدگار اورمزد **۶** و همهٔ ایزدان بسیار نیرومند **۷** و توجه[2] در بردارندهٔ آسایش فراوان از سوی ایـزدان، دانایان خاصی که کارشان منطقی است. **۸** پاداش‌های نونو به دارندهٔ خرد (رسد)، **۹** از راه یافتن سود دو جهانی به فراوانی، < که > (=خرد) شفابخش‌ترین است برای تن و روان.

۱۰ چنان‌که در بهدین پاک مزدیسنان، معجزهٔ معجزات، منزه از گمان، بی‌مثال، بنابر گفتار آفریدگار اورمزد و زرتشت سپیتمان در جاهای بسیاری فتویٰ داده شده است **۱۱** که آفریدگار بسیارنیک این مخلوقات را به خرد آفرید **۱۲** و آنان را... (؟)[3] به خرد نگاه می‌دارد. **۱۳** و به‌سبب افزار (=قدرت) خرد که سودبخش‌ترین است، آنان را پایدار و بی‌دشمن، به جاودانگی همیشگی، از آنِ خود کند.

۱۴ به همین دلیل پیداست **۱۵** که دانایی بود که گفت **۱۶** که اگر این معلوم است که

---

*- از بند ۱ تا ۲۸ مقدمه از نسخهٔ کپنهاک افتاده است. این قسمت از روی متن پازند و بعضی نسخ متأخر پهلوی که احتمالاً برگردانیدهٔ تحریر پازند است، ترجمه شده است.

۱- متن پازند vajīdār به جای wizīdārīh «گزینش، تشخیص».

۲- متن پازند pardāzišnī.

۳- در متن پازند کلمهٔ a-vīn-gardihā آمده است که بر من روشن نیست بازگردانیدهٔ چه کلمهٔ پهلوی است.

دین ایزدان راستی و قانونشان خوبی است و بر مخلوقات نیک‌کامه و بخشاینده‌اند، **۱۷** به چه علت است که بیشتر مردمان دارای کیش‌ها و گروش‌ها و اصول بسیارند **۱۸** و بیشتر آن کیش‌ها و قانون‌ها و گروش‌ها به کار ایزدان گزند رسانند و خوب نیستند؟ **۱۹** و این را نیز اندیشید که: **۲۰** برای تشخیص این امر باید رنج برد **۲۱** و به این چیز آگاه باید بود. **۲۲** زیرا که در پایانِ کار تن به خاک آمیخته شود و اتکاء بر روان باشد. **۲۳** و هر کسی باید برای روان رنج برد، **۲۴** و از کار نیک آگاه باشد. **۲۵** زیرا که آن کار نیکی که مردم ناآگاهانه کنند، کار نیک کمتری به‌شمار می‌آید. **۲۶** (ولی) آن گناهی که ناآگاهانه کنند، آن گناه بر ذمّه‌شان باشد. **۲۷** و از اوستا پیداست **۲۸** که > «کسی که تاکنون کاری برای روانش نکرده است، کاری نکرده است. **۳۰ ــ ۲۹** و از این به‌بعد نیز کاری نمی‌کند، کسی که برای روانش کار نکند. **۳۱** زیرا که مینو و گیتی[1] مانند دو دژند. **۳۲** و مسلم است که یکی را می‌ستانند (=تسخیر می‌کنند) و دیگری را نمی‌توان گرفت.»

۳۳ پس آن چیزی را انبار کن که نیک است و مسلماً پیداست که کسی نمی‌تواند آن را بگیرد. **۳۴** و چون به این ترتیب نگریست، **۳۵** به‌خواستاری خرد در این جهان شهر به شهر و ناحیه به ناحیه درآمد. **۳۶** و از بسیار کیش‌ها و گروش‌های مردمانی که آنان را در دانایی برتر می‌اندیشید، پرسید و پژوهش کرد و بر آن‌ها اطلاع یافت. **۳۷** و چون دید که هر یک از آن‌ها چنان متناقض و مخالف دیگری است، **۳۸** آنگاه دانست که این کیش‌ها و گروش‌ها و فرقه‌ها که در این جهان با یکدیگر چنین متناقض‌اند، نمی‌توانند از آفرینش ایزدان باشند. **۳۹** زیرا که دین ایزدان راستی و قانونشان درستی است. **۴۰** و به این (مطلب) بی‌گمان شد که کسانی که به این دین پاک نیستند، در هر چیزی شک دارند، **۴۱** و به همین دلیل دچار آشفتگی می‌شوند.

۴۲ پس از آن در جستجو و عملِ دین کوشاتر شد **۴۳** و از دستورانی[2] که در دین داناتر و آگاهتر بودند، پرسید **۴۴** که برای نگاهداری تن و نجات روان چه چیز بهتر و برتر است. **۴۵** و آنان بنابر آنچه در <دین> معلوم شده است < گفتند **۴۶** که از (همه) نیکی‌هایی که به مردمان می‌رسد > خرد بهتر است. **۴۷** زیرا که گیتی را به <نیروی>

۱– گیتی و مینو دارای معانی مختلف‌اند. در این‌جا غرض از گیتی امور جسمانی، مادی و دنیوی و از مینو امور روحانی و غیر مادی است.

۲– دستوران: پیشوایان دینی زردشتی.

خرد می‌توان اداره کرد **۴۸** و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آنِ خود کرد. **۴۹** این نیز پیداست که اورمزد این آفریدگان در گیتی را به «خردغریزی»[۱] آفریده است. **۵۰** و ادارهٔ گیتی و مینو به خرد است.

۵۱ و چون بزرگ‌سودی و ارجمندی خرد را به این گونه دید، نسبت به اورمزد خدا و امشاسپندان و مینویِ خرد سپاسگزارتر شد. **۵۲** و مینویِ خرد را به پناه گرفت **۵۳** و به مینویِ[۲] خرد نماز و پرستش بیشتر کرد تا به دیگر امشاسپندان. **۵۴** و این را دانست که همهٔ کارهای نیک و اعمال خوب را به نیروی خرد می‌توان از آنِ خود کرد، **۵۵** و باید در خشنودی مینویِ خرد کوشا باشد. **۵۶** و از آن به بعد در ستایش کردن مینویِ خرد کوشاتر شد.

۵۷ پس از آن مینویِ خرد برای اندیشه و کامهٔ آن دانا تن خویش را بدو نمایاند، **۵۸** و بدو گفت **۵۹** که ای دوستِ ستاینده،* نیکی (متن: نیک) از برترین تقدّس[۳] است، **۶۰** از من، مینویِ خرد، تعلیم خواه تا تو را به‌سوی خشنودی ایزدان و نیکان، و در گیتی به نگاهداری تن و در مینو به رستگاری روان راهنما باشم.

۱– در ادبیات دینی زردشتی دو نوع خرد ذکر شده است: یکی خرد غریزی و دیگر خرد اکتسابی.

۲– مینو در این‌جا به معنی «روح» است.

۳– «برترین تقدس» ترجمهٔ ahlāyīh ī Pahlom است که خود برگردانیدهٔ دو کلمهٔ اوستایی «اَشِمْ وُهُو» است که نام دعای معروف زردشتیان است (صورت کامل آن «اَشِمْ وُهُو اَستی» است. یسن ۲۷، بند ۱۴). به احتمال زیاد در این‌جا غرض همین دعاست. زیرا پس از این که «دانا» به دین مزدیسنی ایمان کامل پیدا می‌کند، روحِ خرد این دعا را که در واقع در حکم ایمان به دین است بر او می‌خواند.

۱

۱ پرسید دانا از مینویِ خرد ۲ که چه‌گونه می‌توان نگاهداری و آسایش تن را خواست <بدون زیان رسانیدن به روان؛ و نجات روان را بدون زیان رسانیدن به تن>؟

۳ مینویِ خرد پاسخ داد ۴ که آن که از تو کوچک‌تر است او را برابر و آن که برابر توست او را بزرگ‌تر ۵ و آن که از تو بزرگ‌تر است او را سالار، و سالار را خدا (=سرور) به شمار آور. ۶ و نسبت به خدایان (=سروران) یگانه (=وفادار) و فرمانبُردار و راست‌گفتار باش ۷ و نسبت به همالان[1] فروتن و چرب (=نرم) و نیک‌چشم[2] باش.

۸ افترا مزن ۹ تا بدنامی و بدکاری به تو نرسد؛ ۱۰ چه گفته شده است ۱۱ که افترا سخت‌تر از جادوگری است. ۱۲ و در دوزخ حرکت هر دُروجی (=دیوی) به‌پیش است، (ولی) حرکت دیو افترا به سبب گناه گران به‌پس است.

۱- این واژه در چاپ‌های پیشین به «دشمنان» ترجمه شده است که با مفهوم عبارت مغایرت دارد. دکتر تفضلی در واژه‌نامهٔ مینوی خرد، این مورد را در hamahlān به معنی «همالان» آورده است و توضیح داده است که در نسخهٔ K43 واژه به صورت hamēmāl آمده است. پازند آن نیز ham-ayārān است که این تصحیح را تأیید می‌کند. نیبرگ نیز *A Manual of Pahlavi II*، واژه را به hamahlān تصحیح کرده است (ص ۶۸). (ژ. آ.).

۲- نیک‌چشم در مقابل حسود به کار می‌رود. در متون پهلوی آسانا (ص ۱۲۲، بند ۸) آمده است که دُش‌چشم (ضد نیک‌چشم) کسی است که از نیکی دیگران او را دشواری رسد (نعمت‌هایی که دیگران دارند بر او گران آید).

۱۳ به آز متمایل مباش **۱۴** تا دیو آز تو را نفریبد **۱۵** و چیزهای گیتی برای تو بی‌مزه و چیزهای مینو تباه نشود.

۱۶ خشمگینی مکن **۱۷**؛ چه مرد هنگامی که خشم گیرد کارهای نیک و نماز و پرستش ایزدان فراموشش شود. **۱۸** و هر گونه گناه و بزه به اندیشه‌اش افتد تا نشستن خشم. **۱۹** خشم[1] برابر اهرمن شمرده شده است.

۲۰ غم مخور **۲۱** چه غم‌خورنده را رامش گیتی و مینو از میان می‌رود **۲۲** و کاهش به تن و روانش افتد.

۲۳ شهوت‌رانی مکن **۲۴** تا از کردارت زیان و پشیمانی به تو نرسد. **۲۵** رشک زشت مبر **۲۶** تا زندگیت بی‌مزه نشود.

۲۷ از برای <ننگ[2]> گناه مکن **۲۸** چه نیکی و آراستگی و ثروت و قدرت و هنر و شایستگی به کام و کردار مردمان نیست، بلکه به تقدیر سپهر و کام ایزدان باشد.

۲۹ بیش از حد مخواب **۳۰** تا کارهای نیکی که باید انجام دهی ناکرده نماند.

۳۱ زنِ با گوهر (=اصیل) بگزین **۳۲** چه بهتر آن است که سرانجام نیکنام‌تر است.

۳۳ در هنگام غذاخوردن سخن مگو **۳۴** تا از تو نسبت به خرداد[3] و مرداد[4] امشاسپَند[5] گناه گران سرنزند.

۳۵ بدون کُستی[6] و سِدره[7] راه مرو **۳۶** تا از تو به دوپایان و چهارپایان و به فرزندان گزند نرسد.

۳۷ با یک کفش راه مرو **۳۸** تا گناه گران به روانت نرسد.

۱- این واژه در چاپ‌های پیشین نبود. بنا به مفهوم عبارت افزوده شد. در متن انگلساریا (ص ۱۱) و نیبرگ (ص ۶۸) نیز افزوده شده است، نسخهٔ پازند این واژه را دارد. (ژ. آ.).

۲- آبرو.

۳- امشاسپند محافظ آب.

۴- امشاسپند محافظ گیاه.

۵- شاید بهتر باشد این واژه را مارسپند بخوانیم. این واژه در K43 به‌صورت amahraspand است. در متن انگلساریا صورت مغلوطی است شبیه به māraspand و در متن پازند به‌صورت mārespend آمده است (ص ۱۲). نیبرگ نیز این واژه را به māraspand تصحیح می‌کند (ص ۶۹). (ژ. آ.).

۶- کمربند خاص زردشتیان. هر زردشتی موظف است آن را پیوسته بر کمر داشته باشد.

۷- پیراهن خاص زردشتیان. در متن چنین آمده است «گشاده راه مرو» که منظور از آن این است که بدون کستی و سدره راه مرو.

۳۹ ایستاده ادرار مکن **۴۰** تا به قانون دیوان گرفتار نشوی **۴۱** و به سبب آن گناه دیوان تو را به دوزخ نکشند.

۴۲ کوشا و میانه‌رو باش **۴۳** و از (حاصل) کوشش نیک خویش بخور **۴۴** و ایزدان و نیکان را بهره برسان. **۴۵** چنین به وظیفه رفتار کردن، تو را مِهترین کار نیک است.

۴۶ از خواستهٔ دیگران مدُزد **۴۷** تا کوشش درست خودت از میان نرود؛ **۴۸** چه گفته شده است **۴۹** که آن‌که نه از کوشش خویش بلکه از چیز دیگری خورد، مانند کسی است که سر مردمان را به دست دارد و مغز مردمان را خورد.

۵۰ از زن دیگران بپرهیز؛ **۵۱** چه ممکن است این هر سه چیزت از میان برود: هم خواسته و هم‌تن و هم روان.

۵۲ با دشمنان به انصاف ستیزه کن. **۵۳** با دوست به پسند دوستان رفتار کن.

۵۴ با مرد کینه‌ور نبرد مکن **۵۵** و به هیچ گونه او را میازار.

۵۶ با مرد آزْوَر (=حریص) شریک مباش. **۵۷** و به سالاری مگمارش.

۵۸ با مرد مفتری به دربار پادشاهان مرو. **۵۹** با مرد بدنام پیوند مکن. **۶۰** با مرد نادان همکار و مشترک در پرداخت تاوان مباش[1]. **۶۱** با مرد احمق پیکار مکن. **۶۲** با مرد مست در راه مرو[2]. **۶۳** از مرد بد گوهر (=بداصل) وام مستان.

۶۴ در سپاسگزاری نسبت به ایزدان و پرستش و نیایش و عبادت و دعا و تعلیم و فرهنگ (=تربیت) کردن کوشا و جانسپار باش؛ **۶۵** چه گفته شده است **۶۶** که در (به دست آوردن) یاریِ بخت برای مردمان خرد بهتر است[3]. **۶۷** و در نام‌خواستن و رستگاری روان، رادی (=بخشندگی) بهتر است **۶۸** و در اجرای امور، کامل‌اندیشی بهتر است. **۶۹** و در شهادت دادن (؟) در برگزاری مدافعه (؟) راستی بهتر است. **۷۰** و در پیشرفت کار، کوشش بهتر است. **۷۱** و برای این که آدمی معتمد همه باشد، استواری بهتر است، **۷۲** و برای این که نیکی به آدمی برسد، سپاسگزاری بهتر است. **۷۳** و برای این که آدمی خویشتن را بی‌عیب دارد، میانه‌روی گفتار در راه راستی بهتر است **۷۴** و برای

۱- کاری مکن که شریک جرم او شوی. ۲- هم‌سفر مشو.

۳- مردمان به خرد می‌توانند یاری بخت را به دست آورند.

بازداشتن متجاوزِ بدکار[1] از خویشتن، انجام وظیفه بهتر است. **۷۵** و پیش خدایان (=سروران) و صاحب‌قدرتان میانه‌روی در گفتار، و در مجلس خوب‌گفتاری بهتر است. **۷۶** و نسبت به دوستان، اندیشیدن به آسایش (آنان) و دوستی بهتر است. **۷۷** و برای به‌خویش (جلب) کردن همالان، رساندن سود (به آنان) بهتر است. **۷۸** و نسبت به مهتران نرمی و فروتنی بهتر است. **۷۹** و نسبت به کهتران سازش و ادب در گفتار بهتر است. **۸۰** و نسبت به کنندگان (کار نیک) سپاسگزاری و تشکر بهتر است. **۸۱** و نسبت به هم‌تخمگان (=بستگان، هم‌نژادان) نیک‌اندیشی بهتر است. **۸۲** و در تندرستی میانه‌روی در خوراک و تن به کار داشتن بهتر است. **۸۳** و نسبت به سپاس‌شناسان، عمل (نیک) بهتر است. **۸۴** و نسبت به سالاران یگانگی (=وفاداری) و طلب سود (برای آنان) بهتر است. **۸۵** و در مورد یگانگان (=وفاداران) و بندگان، نیکوداشتن آنان و اظهار احترام به آنان بهتر است. **۸۶** و نسبت به تن خویش، کم رنج داشتن و خرسندی (=قناعت) بهتر است. **۸۷** و در سالاری، نیکان را به نیکی و بدان را به بدی شناختن و نیکان را پاداش دادن و بدان را سرزنش کردن بهتر است. **۸۸** و در هر گاه و زمان خویشتن را از گناه دور کردن و به کار نیک کوشا بودن بهتر است. **۸۹** و در هر روز اورمزد را به آفریدگاری و اهرمن را به نابودسازی اندیشیدن و در یاد داشتن بهتر است. **۹۰** برای این که بی‌احترامی به آدمی نرسد، خویشتن‌شناسی بهتر است. **۹۱** این همه درست و راست و همان گونه است (که بیان شد). **۹۲** ولی (انجام) وظیفه و نگاهداری زبان برتر از هر چیزی است.

۹۳ از بت‌پرستی و دیوپرستی سخت (تحت‌اللفظی: دور) بپرهیز؛ **۹۴** چه پیداست **۹۵** که اگر کیخسرو بتکدهٔ (ساحل) دریاچهٔ چیچست[2] را نکنده بود، در این سه هزارهٔ هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس[3] که جداجدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آیَد و

۱ـ منظور اهرمن است.

۲ـ همان دریاچهٔ اورمیه است. در ادبیات پهلوی (بندهش، ص ۹۲، س ۲؛ زادسپرم، فصل ۳، بند ۲۴) این دریاچه چنین توصیف شده است: آب آن گرم و شور است و هیچ جانوری در آن زندگی نمی‌کند. بنش به دریای فراخکرد پیوسته است. آتشکدهٔ آذرگشنسب در ساحل آن قرار داشته است. در بندهش (ص ۱۲۵، س ۵) و دینکرد (ص ۵۹۹، س ۲) نیز به بر انداختن این بتکده اشاره شده است.

۳ـ دربارهٔ این سه تن رجوع کنید به تعلیقات پایان کتاب.

همهٔ کارهای جهان را باز آراید و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزند، آنگاه آن بدکار (=اهرمن) چنین قوی‌تر می‌شد که رستاخیز و تن پسین[1] کردن ممکن نبود.

۹۶ به انبار کردن کار نیک کوشا باش، **۹۷** تا در جهان مینَوی به فریادت رسد.

۹۸ به هیچ نیکی گیتی تکیه مکن؛ **۹۹** چه نیکیِ گیتی همچون ابری است که در روز بهاری[2] آید که به هیچ کوه باز نپاید.

۱۰۰ بسیار گیتی‌آرای مباش؛ **۱۰۱** چه مرد گیتی‌آرا تباه کنندهٔ مینو باشد.

۱۰۲ به چیز (=دارائی) و خواستهٔ بسیار تکیه مکن؛ **۱۰۳** چه سرانجام همه را بایدت هشتن.

۱۰۴ به قدرت اعتماد مکن؛ **۱۰۵** چه سرانجام بی‌قدرت بایدت بودن.

۱۰۶ به آزرم (=احترام) و گرامی‌بودن (=عزت) تکیه مکن؛ **۱۰۷** چه در مینو احترام به فریاد نرسد. **۱۰۸** و به پیوند و تخمهٔ بزرگ تکیه مکن؛ **۱۰۹** چه سرانجام اعتماد به کردار خودت باشد.

۱۱۰ به زندگی تکیه مکن؛ **۱۱۱** چه سرانجام مرگ بر تو رسد **۱۱۲** و لاشه‌ات را سگ و پرنده پاره‌پاره کنند **۱۱۳** و استخوانت به زمین افتد **۱۱۴** و تا سه شبانه‌روز روان به بالین تن نشیند **۱۱۵** و روز چهارم بامدادان به همراهی سروش مقدس و وایِ نیک و بهرام نیرومند و با مخالفت اَستووِهات و وایِ بد و فْرَزیشت دیو و نِزیشت دیو[3] و با بدخواهی خشمِ بدکارِ دارندهٔ نیزهٔ خونین تا به پل چینْوَرِ[4] بلندِ سهمگین ـ که هر مؤمن و هر کافری بدان می‌آید **۱۱۶** و بسیار دشمن در آنجا ایستاده‌اند ـ می‌رود، **۱۱۷** همراه با بدخواهیِ خشمِ دارندهٔ نیزهٔ خونین و استووِهات که همهٔ آفریدگان را می‌بلعد و سیری نمی‌شناسد **۱۱۸** و با میانجیگری مهر و سروش و رَشْن. **۱۱۹** و رَشن عادل (اعمال او را)

۱- تن پسین یا آخرین بدن تنی است که در پایان جهان موجودات با آن برانگیخته می‌شوند و همیشه در آن باقی می‌مانند. تن پسین‌کردن معمولاً مترادف با رستاخیز و فرشگرد کردن (به کمال رسانیدن موجودات) به کار رفته است.

۲- در متن آبسالان به معنی بهاران آمده است. رک به مقالهٔ نگارنده در نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴، شمارهٔ ۱، ص ۴۲.

۳- دربارهٔ ایزدان و دیوان نام‌برده در این قسمت رک به تعلیقات.

۴- دربارهٔ این پل رک به تعلیقات.

می‌سنجد **۱۲۰** با ترازوی مینَوی که به‌هیچ سوی گرایش ندارد، نه برای مؤمنان و نه برای کافران، نه برای سروران و نه برای فرمانروایان. **۱۲۱** و به اندازهٔ تـار مـویی مـنحرف نمی‌شود و آزرم ندارد (=ملاحظه نمی‌کند). **۱۲۲** و سرور و فرمانروا را با خُردترین مردم در داوری یکسان به شمار می‌آورد.

۱۲۳ هنگامی که روان پارسایان به آن پل می‌گذرد به مانند یک فرسنگ آن پل پهن می‌شود **۱۲۴** و روان پارسایان به همراهی سروش مقدس (از پـل) مـی‌گذرد. **۱۲۵** و کردار نیک وی به شکل دوشیزه‌ای[1] به پذیره‌اش می‌آید **۱۲۶** که از هر دوشیزه‌ای در جهان زیباتر و بهتر است. **۱۲۷** و روان پارسایان گوید **۱۲۸** که تو که هستی که هرگز دوشیزه‌ای از تو زیباتر و بهتر در گیتی ندیده‌ام؟ **۱۲۹** آن دوشیزه‌سیما پاسخ دهد **۱۳۰** که من دوشیزه نیستم، بلکه کردار نیک توام ای جوانِ نیک‌اندیشِ نیک گفتارِ نیک‌کردار نیک‌دین. **۱۳۱** چه تو چون در گیتی دیدی که کسی دیوپرستی کرد، آنگاه تو نشستی و پرستش ایزدان کردی. **۱۳۲** و چون دیدی که کسی ستم و دزدی کرد و مردم نیک را آزرد و تحقیر کرد و خواسته از بزه اندوخت، آنگـاه تـو سـتم و دزدی خـویش را از آفریدگان بازداشتی. **۱۳۳** و به مردمِ نیک اندیشیدی و مهمانی و پذیرایی کردی و هدیه دادی، **۱۳۴** چه به آن که از نزدیک فراز آمد و چه به آن که از دور. و خواسته از درستی اندوختی. **۱۳۵** و چون دیدی که کسی داوری دروغ و رشوه‌ستانی کرد و گواهـی بـه دروغ داد، آنگاه تو نشستی و سخن راستی و درستی گفتی. **۱۳۶** منم این اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیکی که تو اندیشیدی و گفتی و کردی. **۱۳۷** چه چون محترم بودم، باز تو محترم‌ترم کردی **۱۳۸** و چون گرامی بودم، باز تو گرامی‌ترم کردی **۱۳۹** و چون فرّه‌مند بودم، باز تو فرّه‌مندترم کردی.

۱۴۰ و چون از آنجا فراز رود، بادی خوشبوی به پذیره‌اش آید که از همهٔ عـطرها خوشبوی‌تر است. **۱۴۱** روان پارسایان از سروش پرسد **۱۴۲** که این چه بادی است که هرگز در گیتی بادی چنین خوشبوی به مشامم نیامد؟ **۱۴۳** آنگاه سروش مقدس به روان پارسایان پاسخ دهد **۱۴۴** که این باد از بهشت است که چنین خوشبوی است.

۱- رک به تعلیقات.

۱۴۵ پس نخستین گام به اندیشهٔ نیک و دوم به گفتار نیک و سوم به کردار نیک[1] بالا رود. ۱۴۶ و چهارم گام به روشنی بی‌پایانِ پر از خوشی رسد. ۱۴۷ و همهٔ ایـزدان و امشاسپندان به پذیره‌اش آیند. ۱۴۸ و سخن از او پرسند ۱۴۹ که چگونه از آن جـهان پرخطر و پربیم و پربدی به این جهان خالی از خطر و آفت آمدی ای جوان نیک‌اندیش نیک گفتار نیک کردار نیک دین.

۱۵۰ پس اورمزدخدای گوید ۱۵۱ که سخن از او مپرسید، چه از آن تنِ گرامی جدا شده و از آن راهِ پربیم آمده است. ۱۵۲ خوش‌ترین خوراک‌ها را که روغن بهاری است برای او ببرید، ۱۵۳ تا روان از آن عذاب سه‌شبه‌ای که از استووِهات و دیگر دیوان بدو رسیده است، بیاساید. ۱۵۴ و به تخت کاملاً زینت‌شده برنشانیدش.

۱۵۵ چنین پیداست ۱۵۶ که برای پارسایان، چه مرد و چه زن، پس از درگذشتن، خوش‌ترین خوراک‌ها را (که)...[2] ایزدان مینُویی است، مـی‌برند. ـ... عـبارت‌است از روغن بهاری. ـ و او را به تخت کاملاً زینت‌شده می‌نشانند. ۱۵۷ و تا ابد در خوشی کامل با ایزدان مینوی، جاودانه، می‌ماند.

۱۵۸ هنگامی که بدکاری بمیرد، روانش سه شبانه‌روز در نزدیکی سر آن کافر می‌دود و می‌گرید (و می‌گوید): ۱۵۹ که به کجا روم و اکنون که را به پناه گیرم؟ ۱۶۰ و هر گناه و بزه‌ای که در گیتی کرده است، در آن سه شبانه‌روز به چشم می‌بیند. ۱۶۱ روز چـهارم ویزَرْش‌دیو می‌آید و روان بدکاران را به بدترین طـریقه‌ای مـی‌بندد. ۱۶۲ و عـلیرغم مخالفت سروش مقدس او را تا پل چینْوَر می‌کشد. ۱۶۳ پس رشن عادل روان بدکاران را به بدکاری آشکارا (=رسوا) می‌کند.

۱۶۴ پس ویزَرْش‌دیو روان بدکاران را می‌گیرد و بی‌آزرمانه و از روی میل به خشم می‌زند و به آن آسیب می‌رساند. ۱۶۵ و روان بدکاران بلند می‌گرید و زاری مـی‌کند و لابه‌گرانه بسیار خواهش (=التماس) می‌کند و بسیار کوشش جان‌فرسایانه می‌کند.

۱۶۶ چون هیچ‌گونه کوشش و لابه‌گری او را سودی ندارد و از بغان و از دیوان کسی

۱- نام طبقات آسمان که منتهی به بهشت می‌شوند. رک به تعلیقات.

۲- متن kzy یا KZY ظاهراً نام خوراکی است. رک تعلیقات.

به فریادش نمی‌رسد، پس ویزَرْش‌دیو او را به بدی به...[1] دوزخ می‌کشد.

۱۶۷ پس دوشیزه‌ای که به دوشیزه نمی‌ماند به پذیره‌اش آید. **۱۶۸** روان بدکاران به آن دوشیزهٔ بد گوید **۱۶۹** که تو که هستی که هرگز در گیتی دوشیزهٔ بدی از تو بدتر و زشت‌تر ندیدم؟ **۱۷۰** و به پاسخ بدو گوید **۱۷۱** که من دوشیزه نیستم، بلکه کردار توام ای زشتِ بداندیشِ بدگفتارِ بدکردارِ بددین. **۱۷۲** زیرا که چون تو دیدی که کسی پرستش ایزدان کرد، آنگاه تو نشستی و دیوپرستی کردی **۱۷۳** و دیوان و دُروجان را پرستیدی. **۱۷۴** و چون دیدی که کسی مردم نیک را مهمانی[2] و پذیرائی کرد و هدیه داد، چه به آن که از نزدیک فراز آمد و چه به آن که از دور، **۱۷۵** آنگاه تو مردم نیک را تحقیر و خوار کردی و هدیه ندادی، حتی در (خانه) را ببستی. **۱۷۶** و چون تو دیدی که کسی داوری راست کرد و رشوه نستد و گواهی راست داد و گفتار نیک گفت، **۱۷۷** آنگاه تو نشستی و داوری دروغ کردی و گواهی دروغ دادی و گفتار نادرستی گفتی. **۱۷۸** منم آن اندیشهٔ بد و گفتار بد و کردار بدی که اندیشیدی و گفتی و کردی. **۱۷۹** چه چون بی‌حرمت بودم، باز تو مرا بی‌حرمت‌تر کردی **۱۸۰** و چون بی‌آزرم (= بی‌احترام، خوار) بودم باز مرا بی‌آزرم‌تر کردی. **۱۸۱** و چون در جای رسوایان می‌نشستم، تو مرا رسواتر کردی.

۱۸۲ پس نخستین گام به اندیشهٔ بد و گام دوم به گفتار بد و گام سوم به کردار بد[3] اندر رود. **۱۸۳** و گام چهارم به پیش گنّامینوی (=اهرمن) بدکار و دیگر دیوان اندر رود. **۱۸۴** و دیوان افسوس (=استهزاء) و مسخره‌اش کنند، **۱۸۵** که از اورمزدخدا و امشاسپندان و بهشت خوشبوی و خرّم چه شکایت (=مُست) و گله‌ای داشتی که به یاد دیدار اهرمن و دیوان و دوزخ تاریک افتادی، **۱۸۶** تا ما تو را عذاب کنیم و نیامرزیم و دیرزمان عذاب بینی.

۱۸۷ و گنّامینو به دیوان گوید **۱۸۸** که سخن از او مپرسید. **۱۸۹** چه از تن گرامی جدا شده و از آن گذرِ بد آمده است، **۱۹۰** بلکه برای او ریمن‌ترین (=کثیف‌ترین) و بدترین خوراک را از میان خوراک‌ها که در دوزخ پرورده شده است، ببرید.

۱– متن w/nlz که معنی و قرائت آن روشن نیست. ظاهراً صفتی است برای دوزخ.

۲– در متن پهلوی aspanǰ آمده است که معادل آن در فارسی سپنج است در «سرای سپنج» که اصلاً به معنی «مهمان‌سرا» است و مجازاً برای «دنیا» به کار رفته است.

۳– نام سه طبقهٔ دوزخ است که درست در برابر سه طبقهٔ بهشت قرار دارد. رک به‌بند ۱۴۵ و تعلیقات.

۱۹۱ گُش (=زهر) و زهرمار و گژدم و دیگر جانورانی که در دوزخ‌اند بیاورند ۱۹۲ و به خوردش دهند ۱۹۳ و تا رستاخیز و تنِ پسین با عذاب بسیار و پادافراه گوناگون باید در دوزخ باشد. ۱۹۴ و پَرگَشت[1] (=پناه بر خدا) که آنجا خوراکی باید بخورد که همانند مادهٔ فاسدی است.

۱۹۵ مینُویِ خردِ غریزی به دانا گفت ۱۹۶ که آنچه دربارهٔ نگاهداری تن و نجات روان پرسیدی، به‌خوبی به تو گفتم و اندرز دادم. ۱۹۷ بدان نیک بپرداز و آن را به کار دار؛ ۱۹۸ چه این تو را مهترین راه برای نگاهداری تن و نجات روان است.

۲

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که رادی (=بخشندگی) بهتر است یا راستی ۳ یا سپاسداری یا خرد ۴ یا کامل‌اندیشی یا خرسندی (=قناعت)؟

۵ مینُویِ خرد پاسخ داد ۶ که برای روان رادی و برای همهٔ جهان راستی ۷ و نسبت به ایزدان سپاسداری و در تن مرد خرد ۸ و در همهٔ کارها کامل‌اندیشی و برای آسایش تن و روان و زدن اهرمن و دیوان خرسندی بهتر است.

۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام کار نیک مِهتر و بهتر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که مِهترین کارِ نیک رادی و دوم راستی و ازدواج با نزدیکان ۵ و سوم گاهَنْبار[2] و چهارم (مراسم) «هَماگ دین» را اجرا کردن[3] ۶ و پنجم پرستش ایزدان و مهمانی مسافران کردن ۷ و ششم برای هر کسی نیکی آرزو کردن ۸ و هفتم نیک‌چشمی[4] نسبت به نیکان.

۱– این کلمه را نیبرگ (Manual, II, P. 78) frayist «بیشتر» خوانده است. املاء کلمه در متن و فحوای عبارت نظر او را تأیید نمی‌کند.
۲– رک به تعلیقات.
۳– هَماگ دین (=همه‌دین) مراسم خاصی است که خصوصاً در سه روز پس از مرگِ درگذشته اجرا می‌کنند.
۴– رک به پرسش ۱، بند ۷.

۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام زمین شادتر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که آن زمین شادتر است که مرد پارسای راست‌گفتار در آن اقامت کند. ۵ دوم (زمینی) که خانهٔ آتش‌ها (=آتشکده‌ها) را در آن سازند ۶ و سوم آنجا که گاوان و گوسفندان در آن خوابند. ۷ چهارم زمین کشت‌نشده و ناآبادان هنگامی که آن را باز به کشت و آبادانی آورند. ۸ پنجم (زمینی) که لانهٔ حیوانات موذی[1] را از آن بکَنند. ۹ ششم (زمینی) که پرستش و آمدوشد ایزدان و نشست نیکان در آن باشد. ۱۰ هفتم وقتی (زمین) ویرانی را آبادان کنند. ۱۱ هشتم وقتی که از ملکیتِ بَدان به ملکیت نیکان رسد. ۱۲ نهم وقتی که از بر و حاصلی[2] که از آن به دست می‌آید به ایزدان و نیکان و ارزانیان (=مستحقان) بهره رسانند. ۱۳ دهم (زمینی) که زُوهْر[3] و یَزِش[4] در آن کنند.

۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام زمین ناشادتر است؟

۲ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که آن زمینی آزرده‌تر است که دوزخ در آن ساخته شده است. ۵ دوم وقتی که مرد مقدس بی‌گناهی را در آن بکشند. ۶ سوم (زمینی) که دیوان و دُروجان حرکت[5] (؟) در آن کنند. ۷ چهارم (زمینی) که بتکده در آن بسازند. ۸ پنجم وقتی که مرد کافر بدکار در آن اقامت کند. ۹ ششم وقتی که لاشه‌ای در زیر آن دفن شده است. ۱۰ هفتم (زمینی) که حیوانات موذی در آن لانه دارند. ۱۱ هشتم وقتی که از ملکیتِ نیکان به ملکیتِ بَدان برسد. ۱۲ نهم وقتی که (زمین) آبادانی را ویران کنند. ۱۳ دهم زمینی که شیون و مویه در آن کنند.

۱- در متن پهلوی خْرَسْتَر (= خْرَفْسْتَر): حیوان موذی و زیان‌آور، خصوصاً خزندگان.
۲- نک به نوشته‌های دکتر تفضلی در پیشگفتار چاپ دوم. (ژ. آ.)
۳- از زوهر در این جا غرض «آب زوهر» یا «نثار به آب» است. رک به تعلیقات.
۴- از یزش در اینجا احتمالاً غرض مراسم یسنه (yasna) است. رک به تعلیقات.
۵- رک به تعلیقات.

۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که بهشت چه گونه و چند ۳ و برزخ چه گونه و چند ۴ و دوزخ چه گونه و چند است ۵ و پارسایان را در بهشت وضع چه و نیکی از چیست؟ ۶ و بدکاران را در دوزخ عذاب و آسیب چیست؟ ۷ و وضع آنان که در برزخ‌اند چه و چگونه است؟

۸ مینُویِ خرد پاسخ داد ۹ که بهشت نخست از ستاره‌پایه تا ماه‌پایه ۱۰ و دوم از ماه‌پایه تا خورشیدپایه ۱۱ و سوم از خورشیدپایه تا گَرْزمان، آنجا که آفریدگار اورمزد برنشیند. ۱۲ و بهشت نخست «اندیشهٔ نیک» و دوم «گفتار نیک» و سوم «کردار نیک» است[1].

۱۳ پارسایان در بهشت آسوده از پیری و مرگ و بیم و غم و آسیب‌اند ۱۴ و همیشه پرفرّه و خوشبوی و خرّم و پرشادی و پرنیکی‌اند. ۱۵ و هر زمان باد خوشبوی و بویی همانند بوی گل به پذیرهٔ آنان آید که از هر خوشی خوش‌تر و از هر عطر خوشبوی‌تر است. ۱۶ آنان را از بودن در بهشت سیری نیست. ۱۷ و نشست و حرکت و دیدار و شادمانیشان با ایزدان و امشاسْپَندان و مؤمنان است تا ابد.

۱۸ در مورد برزخ این معلوم است که از زمین تا ستاره‌پایه است ۱۹ و به‌جز سرما و گرما آنان را (=کسانی که در آن به‌سر می‌برند) هیچ آفت دیگری نیست.

۲۰ و دوزخ نخست «اندیشهٔ بد»، دوم «گفتار بد» و سوم «کردار بد» است. ۲۱ گام چهارمِ شخصِ بدکار به تاریک‌ترین دوزخ می‌رسد[2] ۲۲ و او را به نزدیکی اهرمن بدکار می‌برند. ۲۳ و اهرمن و دیوان او را افسوس (=استهزاء) و مسخره کنند ۲۴ که تو را از اورمزد و امشاسْپَندان و بهشت خوشبوی خرّم چه شکایت و گله بود که به یاد دیدار ما و دوزخ تاریک افتادی؟ ۲۵ که ما تو را عذاب دهیم و نیامرزیم و دیرزمان عذاب بینی. ۲۶ پس پادافراه (=عقوبت) و عذاب گوناگون بدو کنند.

۲۷ و جای‌هایی از آن از سردی همچون سردترین یخ و برف است. ۲۸ و جای‌هایی از آن از گرمی همچون گرم‌ترین و سوزان‌ترین آتش است. ۲۹ در جای‌هایی از آن حیوانات موذی چنان آنان را پاره‌پاره کنند که سگ استخوان را. ۳۰ و جای‌هایی از آن

۱- نیز رک به پرسش ۱، بند ۱۴۵ و تعلیقات آن. ۲- نیز رک به پرسش ۱، بند ۱۸۲.

از بدبویی چنان‌است که بلرزند و بیفتند. **۳۱** همواره آنان را تاریکی چنان‌است که به دست بتوان گرفت[۱]

۷

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که اورمزد این آفریدگان را چه‌گونه و به چه آیین آفرید؟ **۳** و امشاسْپَندان و مینُویِ خرد را چه‌گونه و به چه آیین ساخت و آفرید؟ **۴** و اهرمن بدکار، دیوان و دُروجان <و دیگر فرزاندان اهرمنی را> چه‌گونه زایید؟ **۵** <و هر نیکی و بدی به مردمان و آفریدگان دیگر چه‌گونه رسد>؟ **۶** و چیزی را که مقدّر شده است می‌توان برگردانید (=تغییر داد) یا نه؟

۷ مینُویِ خرد پاسخ داد **۸** که آفریدگار اورمزد این آفریدگان و امشاسْپَندان و مینُویِ خرد را از روشنی خویش و به آفرین (=دعای) زروان[۲] بیکران آفرید. **۹** زیرا که زروان بیکران عاری از پیری و مرگ و درد و تباهی و فساد[۳] و آفت است و تا ابد هیچ کس نمی‌تواند او را بستاند و از وظیفه‌اش باز دارد[۴].

۱۰ و اهرمن بدکار، دیوان و دروجان و دیگر* فرزندان اهرمنی را از عمل لواط خود به وجود آورد. **۱۱** و نُه هزار زمستان (=سال) در زمان بیکران با اورمزد پیمان بست[۵] **۱۲** و تا تمام شدن (آن زمان) هیچ کس نمی‌تواند (او را) بگرداند یا تغییر دهد. **۱۳** و چون نُه هزار سال تمام شد، اهرمن از فعالیت باز داشته شود. **۱۴** و سروش مقدس خشم را بزند **۱۵** و مهر و زروان بیکران و مینوی عدالت، که به هیچ کس دروغ نمی‌گوید، و بخت و بغ ـ بخت[۶] همه آفریدگان اهرمن را، و در پایان دیو آز را نیز بزنند. **۱۶** و همه آفریدگان اورمزد باز چنان بی‌آفت شوند که در آغاز، وی آنان را آفرید و خلق کرد.

۱۷ هر نیکی و بدی که به مردمان و نیز به آفریدگان دیگر می‌رسد از هفتان (=هفت

۱– تاریکی به حدی است که گویی با دست می‌توان آن را لمس کرد. در بندهش (ص ۱۸۸، س ۱۲) نیز همین مطلب ذکر شده است.

۲– زروان: خدای زمان و تقدیر. رک به تعلیقات.

۳– دربارهٔ دو صفت «عاری از تباهی و فساد» رک به تعلیقات.

۴– تحت‌اللفظی: هیچ کس نمی‌تواند او را در وظیفه‌اش بی‌قدرت کند.

۵– رک به تعلیقات.

۶– دربارهٔ این دو اصطلاح رک به‌پرسش ۲۳، بند ۷.

سیّاره) و دوازدهان (=دوازده برج) می‌رسد. **۱۸** و آن دوازده برج در دین بـه مـنزلهٔ دوازده سپاهبَد از جانب اورمزد **۱۹** و آن هفت سیّاره به منزلهٔ هفت سپاهبَد از جانب اهرمن خوانده شده‌اند. **۲۰** و همهٔ آفریدگان را آن هفت سیّاره شکست می‌دهند و بـه (دست) مرگ و هر گونه آزار می‌سپارند. **۲۱** به طوری که آن دوازده برج و هفت سیّاره تعیین‌کنندهٔ سرنوشت و مدبّر جهان‌اند.

۲۲ کام اورمزد نیکی است و هرگز آزار را نپذیرد (=مورد قبولش نیست) و نپسندد. **۲۳** و اهرمن را آزار و بدی آرزوست و هیچ‌گونه نیکی نیندیشد و نپذیرد. **۲۴** اورمـزد چون بخواهد گاهی می‌تواند آفریدگان اهرمن را، و اهرمن نیز چون بـخواهـد گـاهی می‌تواند آفریدگان اورمزد را بگرداند (=تغییر دهد). **۲۵** ولی چنان می‌تواند بگرداند که سرانجام اورمزد را زیان نرسد. **۲۶** چه پـیروزی نـهایی از آن اورمـزد است. **۲۷** چـه پیداست که اورمزد جمشید و فریدون و کاووس را بی‌مرگ آفرید[۱]. **۲۸** و اهرمن چنان (آنان) را تغییر داد که معروف است. **۲۹** و اهرمن، بیوَراَسب (=ضحاک) و افراسیاب و اسکندر را چنان می‌پنداشت که جاودانه‌اند **۳۰** و اورمزد برای سود بزرگی (که این کار در برداشت) (آنان را) تغییر داد، چنان که معروف است.

۸

۱ پرسید دانا از مینوی خرد **۲** که از اقلیمی به اقلیم دیگر می‌توان رفت یا نه؟ **۳** و آسمان از چه گوهری[۲] ساخته شده است؟ **۴** و اختلاط آب در زمین چگونه و به چـه آیین است؟

۵ مینُویِ خرد پاسخ داد **۶** که از اقلیمی به اقلیم دیگر به‌جز به راهنمایی ایزدان یا دیوان نمی‌توان رفت.

۷ و آسمان از گوهر آهن درخشنده ساخته شده است که آن را الماس (=فولاد) نیز خوانند.

۸ و اختلاط آب در زمین همچون خون در تن مردمان است.

۱– رک به تعلیقات.

۲– گوهر: جوهر.

۹

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که اهرمن بدکار و دیوان و فرزندانش با اورمزد و امشاسپندان هیچ‌گونه آشتی و دوستی با یکدیگر می‌توانند داشته باشند یا نه؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که به هیچ‌وجه نمی‌توانند داشته باشند. ۵ چه اهرمن گفتارِ دروغِ بد اندیشد و کارش خشم و کین و قهر است. ۶ و اورمزد درستی اندیشد و کارش کار نیک و نیکی و راستی است. ۷ و هر چیزی را می‌توان گردانید (=تغییر داد) به‌جز گوهر نیک و بد. ۸ گوهر نیک را به هیچ وسیله به بدی و گوهر بدی را به هیچ طریقه به نیکی نمی‌توان برگردانید. ۹ اورمزد به سبب نیک گوهری هیچ بدی و دروغ‌زنی را نپسندد. ۱۰ و اهرمن به سبب بدگوهری هیچ نیکی و راستی را نپذیرد. ۱۱ و بدین سبب ایشان را با یکدیگر هیچ‌گونه آشتی و دوستی نمی‌تواند بود.

۱۰

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که خرد بهتر است یا هنر یا نیکی؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که خردی که با آن نیکی نیست آن را خرد نباید شمرد ۵ و هنری که خرد با آن نیست، آن را هنر نباید شمرد.

۱۱

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چرا چیزهای مینو چنین درست و چیزهای گیتی چنین دروغ (=نادرست) قسمت شده است؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که چیزهای گیتی در آغاز آفرینش چنان راست قسمت شده بود که چیزهای مینو. ۵ و آفریدگار اورمزد همهٔ نیکی این آفریدگان را به‌عهدهٔ مهر[1]

۱- مهر که اصولاً ایزد پیمان است، با خورشید ارتباط نزدیکی دارد و در پیشاپیش او حرکت می‌کند (مهریشت، بند ۱۳؛ روایات پهلوی، فصل ۶۵، بند ۱۵). این نزدیکی سبب شده است که گاهی مهر با خورشید یکی دانسته شود. نیز رک پرسش ۵۲، بند ۴.

و ماه و آن دوازده برج که در دین دوازده سپاهبَد نامیده شده‌اند، سپرد. ۶ و آنان نیز برای براستی (=عادلانه) و سزاوارانه قسمت کردن، آن را از اورمزد پذیرفتند.

۷ پس اهرمن آن هفت سیّاره را که هفت سپاهبَد اهرمن نامیده‌اند، برای برهم زدن[1] و ربودن آن نیکی از مخلوقات اورمزد و برای مخالفت با مهر و ماه و آن دوازده برج آفرید. ۸ و هر نیکی که آن بروج به آفریدگان اورمزد بخشند، ۹ آن سیّارات تا آنجا که توانایی بدانان داده شده است، از آنان می‌ربایند، ۱۰ و به نیروی دیوان و دروجان و بدان می‌دهند.

۱۱ و چیزهای مینو برای این راست است که اورمزدخدا با همه ایزدان و امشاسْپَندان مبرا از آسیب‌اند ۱۲ و ستیز با اهرمن و دیوان و نیز حساب روان مردمان را براستی (=عادلانه) کنند. ۱۳ و هر که راکار نیک بیشتر است جای او در بهشت است. ۱۴ و هر که راکار نیک و گناه با هم برابر است، جای او برزخ است ۱۵ و اگر گناهش بیشتر است، راهش به دوزخ است.

۱۲

۱ پرسید دانا از مینُوِی خرد ۲ که چرا گاوان و گوسفندان و مرغان و پرندگان و ماهیان، هر یک از آنان، به دانش خویش سزاوارانه صاحب آگاهی‌اند، ۳ (ولی) مردمان تا برآنان آموزش نبرند و بسیار رنج و هزینه (صرف) نکنند، نمی‌توانند دانش مردمی را بیابند و بدانند؟

۴ مینُوِی خرد پاسخ داد ۵ که مردمان در آغاز آفرینش چنان دانا بودند که هر کار نیک و گناهی که می‌کردند، پاداش کار نیک و پادافراه (=عقوبت) گناه را به چشم خویش می‌دیدند. ۶ و هیچ‌گونه گناه از مردمان سر نمی‌زد. ۷ پس اهرمن بدکار پاداش کار نیک و عقوبت گناه را نهفت. ۸ و از این رو در دین گفته شده است ۹ از هر بدیی که گنّای بدکار ملعون (=اهرمن) به آفریدگان اورمزد کرد <این> چهار <چیز بدتر و گران‌تر است: ۱۰ هنگامی که مزد کار نیک و> عقوبت <گناه> و اندیشهٔ مردمان و

---

۱ – در نسخهٔ K43 کلمه به‌صورت wišudan به معنی «زادن» ضبط شده و همین صورت در واژه‌نامهٔ مینُوِی خرد (ص ۲۴۱، س ۳) اتخاذ گردیده است. در نسخهٔ TD_2 صورت šwt آمده است. مسلماً در این عبارت wišuftan صحیح است، چنان‌که در نسخه‌های پازند آمده است.

فرجام کار را نهفت.

۱۱ و به همین دلیل کیش‌ها و گروش‌های نادرست بسیار را در جهان رواج داد. ۱۲ و مردمان به علت ندانستن کار نیک، هر کسی بیشتر به آن کیشی گرود و (آن را) نیک انگارد که آموزشش در آن بوده است. ۱۳ و به‌خصوص آن کیشی نیرومندتر است که قدرت با آن باشد ۱۴ به‌جز (در) یکتاحکومت و پادشاهی گُشتاسب شاهنشاه ۱۵ که برای این که دین درست و راست مطابق گفتار آفریدگار اورمزد را با بی‌گمانی و اطمینان بداند، آن را از زردشت سپیتْمان[1] یکتا پذیرفت، ۱۶ که هرگونه چیز گیتی و مینو در بهدین مزدیسنان روشن و نیکو بیان شده و عاری از گمان، معلوم گردیده است[2]. ۱۷ به‌جز آن (دین) هیچ گروشی نیست که در آن امور گیتی و مینو را چنین نیکو بیان‌شده و روشن بتوان یافت و دانست، ۱۸ اما (کیش‌های دیگر) به سبب تناقض‌گویی بسیار چنان آغشته و پیچیده‌اند که گفتار آغازین‌شان با میانین و میانین با فرجامین بسیار بی‌شباهت است.

۱۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام پناه مستحکم‌تر ۳ و کدام دوست ۴ و کدام نامبُردار بهتر است ۵ و کدام رامِشْیار[3] بهتر ۶ و کدام خواسته خوش‌تر ۷ و شادیی که از هر شادی برتر است کدام است؟

۸ مینُویِ خرد پاسخ داد ۹ که پناه ایزد مستحکم‌تر ۱۰ و دوست، برادرِ نیک بهتر ۱۱ و نامبُردار، فرزند نیکِ دیندار بهتر است. ۱۲ و رامِشْیار، زن نیک خوش‌خوی بهتر ۱۳ و خواسته آن بهتر و خوش‌تر است که از نیکوکاری اندوخته شده است و با کار نیک (آن را) بخورند و نگاه دارند. ۱۴ و شادیی که از هر شادی برتر است تندرستی و امنیت (=بی‌بیمی) و نیک‌نامی و نیکوکاری است.

۱– نام خانوادگی زردشت.

۲– در متن مضارع مجهول است (ژ.آ.).

۳– شادی بخشنده.

۱۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که درویشی بهتر است یا توانگری یا قدرت؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که درویشی توأم با درستی بهتر است از توانگری از دارایی دیگران. ۵ چه گفته شده است ۶ که درویش‌ترین و بینواترین کس چون اندیشه و گفتار و کردارش درست باشد و آن را در کار ایزدان دارد، از هر کار نیکی که مردم در جهان می‌کنند او را هم بحق بهره‌ای است. ۷ و نیز مرد توانگرِ بسیارخواسته اگر خواسته از درستی گرد نکرده باشد، حتی اگر آن را در کار نیک و احسان هم خرج کند، آن کار نیک از آن او نباشد. ۸ چه کار نیک از آن کسی است که از وی (آن مال) ربوده شده است. ۱۱ ـ ۹ و مرد بسیارخواسته که از کوشش درست، دارایی اندوخته است و با کار نیک و شادی بخورد و نگاه دارد، او را مهتر و بهتر و برترین باید شمرد[1].

۱۲ و دربارهٔ قدرت گویند ۱۳ که کسی که در دهی حکمرانِ نیک است بهتر است، از کسی که در اقلیمی حکمران بد است. ۱۴ چه آفریدگار اورمزد برای حمایت آفریدگان حکومتِ‌نیک را آفرید. ۱۵ و اهرمن‌بدکار قدرت‌بد را به‌مخالفت با قدرتِ‌نیک آفریده است.

۱۶ قدرتِ نیک آن است که کسی کشور را آبادان و درویشان را آسوده از ستم، و داد و آیین درست را نگاه دارد و فرماید ۱۷ و داد و آیین نادرست را دور دارد. ۱۸ و آب و آتش را خوب و به‌آیین ۱۹ و پرستش ایزدان و کار نیک را رائج دارد. ۲۰ و درویشان را یاوری و حمایت کند. ۲۱ و برای بهدین مزدیسنان تن و حتی جان خویش را بسپارد (=فدا کند). ۲۲ و اگر کسی است که از راه ایزدان منحرف است، برای تهذیب او دستور دهد. ۲۳ و او را گرفتار کند و به راه ایزدان باز آورد. ۲۴ و از خواسته‌ای که دارد بهرهٔ ایزدان و ارزانیان (=مستحقان) و نیکوکرداران و درویشان را ببخشد. ۲۵ و تن را برای روان بسپارد (=فدا کند). ۲۶ این گونه حکمرانِ نیک برابر ایزدان و امشاسپَندان خوانده شده است.

۲۷ و قدرتِ بد آن باشد ۲۸ که کسی داد و آیین و طریقهٔ راست و درست را برهم زند

۱ـ در این قسمت نسخ پهلوی مغشوش‌اند، از متن پازند و به قرینهٔ عبارات قبلی اصلاح شده است.

۲۹ و ستم و دزدی و بیداد در کار دارد ۳۰ چیز مینو را تباه کند ۳۱ و کار نیک را خوار دارد. ۳۲ و مردم نیک‌کردار را از کردن کار نیک باز دارد. ۳۳ و به آنان گزند برساند ۳۴ و همهٔ توجه‌اش به تن خویش ۳۵ و آرایش چیز گیتی ۳۶ و دارایی و احترام به بدان ۳۷ و آسیب و سرزنش نیکان ۳۸ و نابودی درویشان باشد. ۳۹ این گونه حکمران بد برابر اهرمن و دیوان خوانده شده است.

۱۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که از خوراکی که مردمان خورند و پوشاکی که مردمان پوشند کدام ارجمندتر و بهتر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که از خوراکی که مردمان خورند، شیر گوسفندان بهتر آفریده شده است. ۵ چه مردم و چارپای که از مادر بزایند تا زمانی که بتوانند غذا بخورند، نموّ و پرورششان از شیر است. ۶ و با شیر بهتر می‌توانند زیست. ۷ و اگر مردم را هنگامی که از شیر مادر بازگیرند، به شیر گوسفندان آموخته کنند، ۸ دیگر نان (=غذا) به کارشان نیاید. ۹ چه پیداست ۱۰ که خوراک مردمی که در اَرِزَه، سَوَه، فْرَدَدَفْش، ویدَدَفْش، وُورُوبَرْش و وَوروجَرْش‌اند[۱] شیر گوسفندان و گاوان است. ۱۱ و غذای دیگری نخورند ۱۲ و مردم شیرخوار تندرست‌تر و زورمندترند و نیز تولّد فرزندانشان بی‌گزندتر باشد.

۱۳ و از غلاّت، گندم مِهتر و بهتر گفته شده است؛ ۱۴ چه سرور غلات است[۲] ۱۵ و نیز از اوستا نامش به عنوان سرور غلات پیداست.[۳]

۱۶ و از میوه‌ها خرما و انگور مِهتر و بهتر گفته شده است. ۱۷ و چون نان فراهم نشود، برای میوه باید دْرون[۴] یشت. ۱۸ و چون از میوه‌ها خرما یا انگور دعا خوانده شود،

۱- نام شش اقلیم از اقالیم هفتگانه. رک به تعلیقات.
۲- در بندهش (ص ۱۲۱، س ۱۳) آمده است که «گندم ستبردانه رَدِ (=سرور) غلات است».
۳- احتمالاً اشاره به نیرنگستان، بند ۲۸ است: «از میان غلات، گندم خشنودکنندهٔ رَدان است». نیز رک به پرسش ۶۰، بند ۱۱.
۴- دربارهٔ دْرون (drōn) «نانِ دعاخوانده» رک به تعلیقات.

می‌توان هر میوه‌ای را خورد. **۱۹** و چون اینها فراهم نشود آن میوه‌ای را باید خورد که دعاخوانده، باشد.

۲۰ دربارهٔ می پیداست که گوهر نیک و بد به می آشکار تواند شد[1] **۲۱** و نیکی مرد در خشم و، خرد مرد در شهوتِ بدی‌انگیز. **۲۲** چه هر که خشم بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد در نیکی‌اش، **۲۳** و هر که شهوت بر او تازد و خویشتن را بتواند نگاه دارد، در گوهرش **۲۵** پژوهش کردن لازم نیست.

۲۶ چه مرد نیک‌گوهر چون می خورد مانند جام زرین و سیمین است که هر چه بیشتر آن را بیفروزند (=صیقل دهند)، پاک‌تر و روشن‌تر می‌شود، **۲۷** و اندیشه و گفتار و کردار (خویش را) نیک‌تر دارد، **۲۸** و نسبت به زن و فرزند و هَمالان (=دوستان، یاران) دوست‌تر و چرب‌تر و شیرین‌تر شود، **۲۹** و به هر کار نیک کوشاتر شود.

۳۰ و مرد بدگوهر چون می خورد خویشتن را از اندازه بیشتر اندیشد و پندارد **۳۱** و با هَمالان نبرد کند و چیرگی نشان دهد و افسوس (=مسخره) و استهزاء کند. **۳۲** و مردم نیک را تحقیر کند **۳۳** و به زن و فرزند و مزدور و بنده و پرستار خویش آزار رساند **۳۴** و مهمانی نیکان را برهم زند. **۳۵** و آشتی را ببَرد و قهر آورد.

۳۶ اما هر کس در به‌اندازه‌خوردنِ می باید هوشیار باشد. **۳۷** چه از به‌اندازه‌خوردنِ می این چند نیکی بدو رسد: **۳۸** چه غذا را گوارَد (=هضم کند) **۳۹** و آتش (بدن را) بیفروزد **۴۰** و هوش و حافظه و تخم (=منی) و خون را بیفزاید **۴۱** و رنج را دور کند. **۴۲** و گونه را (=رنگ چهره) برافروزد. **۴۳** و چیز فراموش‌شده را به یاد آورد. **۴۴** و نیکی در اندیشه جای گیرد **۴۵** و بینایی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان را بیفزاید. **۴۶** و کاری که باید کرد و انجام داد آسان‌تر شود. **۴۷** و در بستر خوش خوابد و سبک برخیزد. **۴۸** و بدان جهت نیک‌نامی به تن و تقدّس به روان رسد و مورد پسند نیکان قرار گیرد.

۴۹ و هر که می بیش از اندازه خورد این چند عیب در او پیدا شود: **۵۰** چه خرد و هوش و حافظه و تخم و خونش را کاهش دهد. **۵۱** و جگرش را تباه کند و بیماری اندوزد. **۵۲** و رنگ گونه را برگرداند **۵۳** و زور و مقاومتش را کاهش دهد. **۵۴** و نماز و

۱- قس با شعر رودکی:
می‌آرد شرف مردمی پدید   و آزاده‌نژاد از دِرم‌خرید

ستایش ایزدان فراموشش شود. **۵۵** و بینایی چشم و شنوایی گوش و گویایی زبان کم شود. **۵۶** و خرداد و مرداد[1] را بیازارد. **۵۷** و میل به خواب مفرط پیدا کند. **۵۸** و آنچه که باید بگوید و بکند انجام‌نیافته برجای ماند. **۵۹** و به دشواری بخوابد و به ناخوشی برخیزد. **۶۰** و بدان جهت خویشتن و زن و فرزند و دوست و خویشاوندش آزرده و غمگین شوند **۶۱** و دشمن صُلبی‌اش شاد شود. **۶۲** و ایزدان از او خشنود نباشند. **۶۳** و بدنامی به تن و بدکاری به روانش رسد.

۶۴ و از جامه‌ای که مردمان پوشند، برای تن، پرنیان و برای روان، پنبه بهتر است **۶۵** زیرا که پرنیان از حیوان موذی[2] است.

۶۶ و پرورش پنبه از آب و نموّش از زمین و برای کار روان مهتر و بهتر و ارجمندتر دانسته شده است.

۱۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که آن شادی کدام است که از غم بدتر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد **۴** که آن کسی که خواسته از گناه اندوخته است و بدان شاد است، پس آن شادیش از غم بدتر است.

۱۷

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که چرا مردمان به این چهار چیزی که باید بیشتر در ذهن خود بدان بیندیشند، کمتر می‌اندیشند: **۳** گذران بودن چیزِ گیتی و مرگِ تن و حسابِ روان و بیمِ دوزخ؟

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد **۵** که به سبب فریبِ دیوِ آز و به سبب ناخرسندی (=عدم قناعت).

۱- ایزد آب و گیاه؛ گاهی از این دو خودِ «آب» و «گیاه» نیز اراده می‌شود.

۲- ابریشم که مادهٔ پرنیان است از کرم ابریشم (رک بندهش، ۱۴۴، س ۵) به دست می‌آید که جزو خْرَفَسْتَران (حیوانات موذی) است.

۱۸

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که با بیم و سخن دروغ زیستن بدتر است یا مرگ؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که با بیم و سخن دروغ زیستن از مرگ بدتر است؛ ۵ چه برای زندگیِ هر کس شادی و خوشیِ گیتی لازم است. ۶ و اگر شادی و خوشیِ گیتی را ندارد و بیم و سخن دروغ نیز با اوست، (چنین زندگی) از مرگ بدتر دانسته شده است.

۱۹

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که برای پادشاهان چه چیزی سودمندتر و چه زیان‌رسان‌تر است؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که پادشاهان را مصاحبت با دانایان و نیکان سودمندتر است ۵ و آنان را گفتگو و مصاحبت با افترازنندگان و دورویان[1] زیان‌رسان‌تر است.

۲۰

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که فرجام مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن چیست؟ ۳ و فرجام مرد استهزاءکننده[2] ۴ و فرجام کسی که به وظیفهٔ خویش رفتار نمی‌کند؛ ۵ و کینه‌ور ۶ و کاهل چیست؟ ۷ و فرجام دروغ‌اندیش چیست؟ ۸ و فرجام مرد تحقیرکننده (دیگران) چیست؟
۹ مینُویِ خرد پاسخ داد ۱۰ که مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن در مجازات سِدوش (=سه شبه)[3] چنین تباه شود که آتش درخشان چون آب بر آن رسد.
۱۱ و در تن و روان مرد استهزاء کننده فرّه نبود. ۱۲ و هر بار که دهان باز کند، بدکاری او افزوده شود. ۱۳ و هر دُروجی به تن او چنان جایگزین شود که در تن او هیچ نیکی را

۱- تحت‌الفظی: «دوسخنان».
۲- تحت‌اللفظی: «افسوسگر».
۳- یا ستوش، چهارمین صبح پس از مرگ. رجوع کنید به پرسش ۱، بند ۱۱۴ به‌بعد.

راه ندهد. ۱۴ و نیکان را مسخره و بَدان را ستایش کند. ۱۵ و در گیتی تنش بدنام و در مینو روانش بدکار باشد ۱۶ و در دوزخ او را برای مجازات بـه دُروجِ اسـتهزاء کـننده بسپارند. ۱۷ و آن دُروجِ در هر عقوبت او را همان گونه استهزاء و مسخره کند.

۱۸ و مردی که به وظیفه عمل نمی‌کند به غیر از این که بدکار است، بسیار (اتفاق می‌افتد) که در گیتی مرگ بر او می‌رسد...[1] زاید (یا: زاده شود).

۱۹ و برای مرد کینه‌ور عقوبت روان گران‌تر است از دیگر بدکارانی که در دوزخ‌اند. ۲۰ زیرا که کین در پیوند (=نسل به نسل) ادامه می‌یابد. ۲۱ و هر گناهی را بهتر از کینه می‌توان اصلاح کرد. ۲۲ چه کینه در پیوند می‌ماند ۲۳ و گاهی هم تا فـرشگرد[2] دوام می‌یابد. ۲۴ چه از دین پاک به روشنی پیداست ۲۵ که اصل بدخواهی[3] رومیان و نیز ترکان نسبت به ایرانیان از کینی بود که با کشتن ایرج کاشتند[4] ۲۶ و تا فرشگرد همچنان دوام می‌یابد.

۲۷ و مرد کاهل ناشایسته‌ترین مردمان دانسته شده است. ۲۸ چه از دین پیداست ۲۹ که آفریدگار اورمزد برای مردم کاهل غلّه نیافرید. ۳۰ و به مردم کاهل چیزی بـه عنوان هدیه و صدقه نباید داد. ۳۱ و مهمانی و پذیرایی از آنان نباید کرد. ۳۲ زیرا کـه خوراکی که مرد کاهل می‌خورد به نادرستی و برخلاف شرع می‌خورد. ۳۳ و به سبب کاهلی و خوردن برخلاف شرع، تنش بدنام و روانش بدکار می‌شود.

۳۴ و مرد دروغ‌اندیش به نیکان همچنان شکّاک است که به بدان ۳۵ و به امور گیتی و مینو و حتی به عبادت و ستایش و پرستش ایزدان شکّاک است ۳۶ و بـدان سـبب ایزدان و امشاسپَندان عبادت و ستایشی را که او می‌کند کمتر می‌پذیرند. ۳۷ و حاجتی را که می‌خواهد کمتر بدو می‌دهند ۳۸ و در دهان نیکان همواره بدنام است. ۳۹ و روانش بدکار است.

۴۰ و مرد تحقیرکننده (دیگران) را دوست اندک و دشمن بسیار است. ۴۱ و هدیه‌ای

۱- معنی بقیهٔ عبارت برمن روشن نیست. نظیر آن در پرسش ۲۵، بند ۱۰ نیز آمده است.

۲- «کامل سازی جهان» و آن در پایان دنیا است. رک به پرسش ۱، بند ۹۵.

۳- تحت‌اللفظی «انیرانی» که اسم معنی است از کلمهٔ «انیران» به معنی «ناایرانی». در اینجا معنی «کینه‌جویی، بدخواهی» می‌دهد.

۴- در این‌باره رک به تعلیقات.

را هم که به کسی می‌دهد و پرستشی را هم که برای ایزدان می‌کند به سبب تحقیر کمتر می‌پذیرند. ۴۲ و حاجتی را هم که می‌خواهد کمتر می‌دهند ۴۳ و در دوزخ برای عقوبت روانش، او را به دُورجِ (=دیو) تحقیر می‌سپارند. ۴۴ و دُروجِ تحقیر، پادافراهِ (=عقوبت) گوناگون بدو می‌کند و نمی‌آساید.

۲۱

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که با کوشش، چیز و خواستهٔ گیتی را می‌توان به دست آورد یا نه؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که با کوشش آن نیکیی را که مقدّر نشده است، نمی‌توان به دست آورد، ۵ ولی آنچه مقدّر شده است با کوشش زودتر می‌رسد. ۶ ولی کوشش هنگامی که زمان[1] با آن نباشد در گیتی بی‌ثمر است، ولی پس از این در مینو به فریاد رسد و در ترازو[2] افزوده شود.

۲۲

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که به خرد و دانایی با تقدیر می‌توان ستیزه کرد یا نه؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که حتی با نیرو و زورمندی خرد و دانایی هم با تقدیر نمی‌توان ستیزه کرد. ۵ چه هنگامی که تقدیر برای نیکی یا بدی فرارسد دانا در کار گمراه و نادان کاردان، ۶ و بددل دلیرتر، و دلیرتر بددل، ۷ و کوشا کاهل، و کاهل کوشا شود. ۸ و چنان است که با آن چیزی که مقدّر شده است سببی نیز همراه می‌آید ۹ و هر چیز دیگر را می‌راند.

۲۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که از طریق درخواستِ حاجت و خوب‌کرداری و

۱- چنین است در نسخهٔ پهلوی، اما در تحریر پازند به جای «زمان» کلمهٔ «یزدان» آمده است.

۲- منظور ترازویی است که با آن اعمال را می‌سنجند. رجوع کنید به پرسش ۱، بند ۱۱۹.

شایستگی، ایزدان به مردمان هیچ‌گونه چیزی بخشند یا نه؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که بخشند. ۵ چه چنین گویند که «بخت» یا «بَغوبخت»[۱]. ۶ «بخت» آن است که از آغاز مقدّر شده است؛ ۷ و «بَغوبخت» آن است کـه پس از آن بخشند. ۸ اما ایزدان آن بخشش را بدین سبب کمتر می‌کنند و بـه مـینو آن را آشکـار می‌کنند که اهرمن بدکار به آن بهانه به نیروی هفت سیّاره، خواسته و نیز هر نیکی را از نیکان و شایستگان می‌دزدد و به بدان و ناشایستگان بیشتر می‌بخشد.

۲۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که از توانگران، که درویش‌تـر و از درویشـان کـه توانگر تر است؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که از توانگران کسی درویش‌تر است که به آنچه اوراست خرسند نیست ۵ و برای بیش بودن چیز تیمار برد[۲].
۶ و از درویشان آن توانگر تر است که به آنچه آمده‌است (=بدو رسیده است) خرسند است ۷ و به بیشتر بودن چیز نیندیشد.

۲۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کورچشم بدتر است یا کوردل ۳ و نادان بدتر است یا بدخیم؟
۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که کورچشم هنگامی که شناسایی به چیز دارد[۳] و آموزش گیرد باید او را درست‌چشم به شـمار آورد. ۶ و درست‌چشـم هـنگامی کـه دانش و شناسایی ندارد و آنچه او را آموزند نپذیرد، پس او از کورچشم بدتر است.
۷ و بدیِ بدخیم کمتر از نادان است ۸ چه بدخیم جز از طریق عدالت نمی‌تواند از

۱– پهلوی baɣo-baxt تحت‌اللفظی به معنی «مقدرشده به‌وسیلهٔ خدایان» است. نیز رک به پرسش ۷، بند۱۵.
۲– غم می‌خورد.
۳– وقتی اشیاء را بشناسد.

کسی چیزی بستاند، ۹ (در صورتی که) همهٔ کامهٔ مرد نادان به ستم و دزدی است. ۱۰ و در مورد نادان معلوم است که جز از تقدیر...[۱] زاید (یا: زاده شود.)

۲۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چرا مردمی که در زمان گیومرث و هوشنگ پیشداد و فرمانروایان و حکمرانان بودند تا زمان گشتاسب شاهنشاه چنین کامکار بودند ۳ و از نیکی بیشتر بهره یافتند؟ ۴ و (حال آن‌که) بیشتر کسانی بودند که نسبت به ایزدان ناسپاس بودند ۵ و حتی بودند کسانی که بسیار ناسپاس و پیمان‌شکن و گناهکار بودند. ۶ پس هر یک از ایشان برای چه نیکیی آفریده شده‌اند، ۷ و از ایشان چه بَر و سودی به دست آمد؟

۸ مینُویِ خرد پاسخ داد ۹ که آنچه در مورد ایشان از جهت نیکی یا بدی می‌پرسی، آگاه باش و بدان ۱۰ که کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بخت مقدّر (پیش) می‌رود که خود زُروان فرمانروا و «دیرنگ خدا»ست.[۲] ۱۱ به گونه‌ای که در هر دوره‌ای برای هر کسی مقدّر شده است که آنچه لازم است بیابد، به همان گونه آن چیز بر او می‌رسد. ۱۲ چنانکه از همان خانوادهٔ آن پیشینیان گذشته هم پیداست ۱۳ که سرانجام آن نیکیی که از ایشان بایست به آفریدگان اورمزد می‌رسید، رسیده است.

۱۴ چه از گیومرث این سودها بود: ۱۵ نخست کشتن اَرزور[۳] و سپردن تن خویش به اهرمن از روی مصلحت ۱۶ و سود دوم این بود ۱۷ که مردم[۴] و همه فرَوَهْر فرشگرد کنندگان[۵]، نران و مادگان، از تن او آفریده شدند. ۱۸ و سوم این که فلز نیز از تن او

۱- بقیهٔ عبارت روشن نیست. رک به پرسش ۲۰، بند ۱۸.

۲- زُروان که مدت حکمرانیش طولانی است. رک به پرسش ۷، بند ۸ و تعلیقات آن.

۳- دربارهٔ این دیو رک به تعلیقات.

۴- «در هنگام درگذشت گیومرث، نطفهٔ او به زمین رفت و پس از ۴۰ سال مشی و مشیانه (نخستین زوج بشر) از آن روییدند...» (بندهش، ص ۱۳ ـ ۶۹ تا ۵ ـ ۷۰).

۵- فرشگردکنندگان جاویدانانی هستند که در پایان جهان در «کامل سازی دنیا» به سوشیانس کمک می‌کنند. تعداد آنان در بندهش (۲ ـ ۲۲۵) ۳۰ تن (۱۵ مرد و ۱۵ زن) ذکر شده است، اما نام همهٔ آنان را در

←

آفریده و خلق شد[1].

۱۹ و از هوشنگ پیشداد این سود بود **۲۰** که از سه بخش دیوان مازَنْدَر[2] نابودکنندهٔ جهان دو بخش را بکشت[3].

۲۱ و از تهمورث زیبا این سود بود **۲۲** که گنّای بدکار معلون را (=اهرمن) سی سال بارهٔ خود کرد[4]. **۲۳** و هفت گونه خط دبیری را که آن بدکار پنهان داشته بود، آشکار کرد[5].

۲۴ و از جمشید خوب‌رمه پسر ویوَنْگهان این سودها بود **۲۵** که شش‌صد سال[6] برای همه آفریدگان اورمزد بی‌مرگی فراهم آورد. **۲۶** و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد. **۲۷** و دوم این که وَرِ جَمْکرد[7] را ساخت **۲۸** که چون آن باران مَلْکوسان[8] آید، چنانکه در دین پیداست که مردم و آفریدگان دیگر اورمزدخدا بیشتر نابود شوند، **۲۹** آنگاه درِ آن وَرِ جَمْکرد گشاده شود. **۳۰** و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن وَر (=قلعه) بیرون آیند. **۳۱** و جهان را بازآرایند. **۳۲** و سوم این **۳۳** که پیمان گیتی را که آن نادان بدکار بلعیده بود، از شکمش باز آورد[9]. **۳۳(الف)** و چهارم این که گوسفند را در عوض پیل به دیوان نداد[10].

۳۴ و از ضحاک بیوَراسب و افراسیاب تور معلون این سود بود **۳۵** که اگر فرمانروایی به بیوَراسب و افراسیاب نرسیده بود، آنگاه گنّا مینوی ملعون (=اهرمن) آن فرمانروایی را به «خشم»[11] داده بود **۳۶** و اگر به خشم رسیده بود تا رستاخیز و تن پسین باز ستدن آن از او ممکن نمی‌شد. **۳۷** زیرا که «خشم» صورت مجسّم ندارد.

۳۸ و از فریدون این سودها بود، **۳۹** مانند زدن و بستن ضحاک بیوَراسب که چنان

← دست نداریم و در میان نامهایی که ذکر شده، نام زنی دیده نمی‌شود. دربارهٔ نام این جاودانان رک به تعلیقات سوتکرنسک از کتاب نهم دینکرد از نگارنده (آمادهٔ چاپ).

۱- چون تن گیومرث از فلز ساخته شده بود، وقتی درگذشت، از تن او هفت نوع فلز به وجود آمد (بندهش ۱۵ ـ ۶۹).

۲- مازندر لغةً به معنی «بزرگ» است و اصطلاحاً برای دسته‌ای از دیوان یا غولان به کار می‌رود. رک به تعلیقات.

۳- رک به تعلیقات.

۴- رک به تعلیقات.

۵- رک به تعلیقات.

۶- رک به تعلیقات.

۷- رک به فصل ۱۶، بند ۱۵.

۸- رک به تعلیقات.

۹- رک به تعلیقات.

۱۰- رک به تعلیقات.

۱۱- خشم از دیوان به شمار می‌آید.

گران‌گناه بود. **۴۰** و بسیار دیو مازَنْدَرِ دیگر را نیز زد و از کشور خُنیرس (=خـنیره)[۱] بیرون کرد.

۴۱ و از منوچهر این سودها بود **۴۲** که سلم و تور را به کین ایرج که نیایَش بـود، <بکشت>[۲]، **۴۳** و از آسیب‌رسانیدن به جهان باز داشت. **۴۴** و از زمین پدِشخوارگر[۳] تا بُنِ‌گوزگ[۴] که افراسیاب گرفته بود، به پیمان از افراسیاب باز ستَد و به ملکیت ایرانشهر آورَد. **۴۴(الف)** و افزودن دریاچهٔ کانسه[۵] که افراسیاب آن را پایمال کرده بود، و آب را از آن روانه ساخت.

۴۵ و از کیقباد این سود بود **۴۶** که نسبت به ایزدان سپاسدار بود **۴۷** و نیکو پادشاهی کرد **۴۷** و پیوند و تخمهٔ کیان از او ادامه یافت.

۴۹ و از سام[۶] این سود بود **۵۰** کـه مـار شـاخدار[۷] و گـرگ کـبود کـه پَشَـن نـیز خوانند[۸] و دیو آبی گَنْدَرو[۹] و مرغ کَمَک[۱۰] و دیو بیابانی[۱۱] را بکشت. **۵۱** و نیز بسـیار کارهای بزرگ و ارجمند دیگر کرد. **۵۲** و آفت‌های بسیار را از جهان باز داشت، **۵۳** که اگر خدای ناکرده (=پَرگَست) از آن آفت‌ها یکی باز می‌ماند، رستاخیز و تن پسین کردن ممکن نمی‌شد.

۵۴ و از کاووس این سود بود **۵۵** که سیاوش از تن او آفریده شد. **۵۶** و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد.

۵۷ و از سیاوش این سودها بود، **۵۸** مانند زادن کیخسرو و ساختن کنگ‌دز[۱۲].

۵۹ و از کیخسرو این سودها بود، **۶۰** چون کشتن افراسیاب[۱۳] **۶۱** و کـندن بـتکدهٔ (ساحل) دریاچهٔ چیچَست[۱۴] **۶۲** و پابرجاساختن کنگ‌دز **۶۳** و سوشیانْس پیروزگر که

۱- کشور میانی از هفت کشور (=اقلیم). رک به تعلیقات، پرسش ۱۵، بند ۱.
۲- رک به تعلیقات. ۳- مازندران.
۴- ناحیه‌ای میان گوزگان و جیحون. در واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۴۹ به اشتباه گنجک (گنجه) خوانده شده است. رک به تعلیقات. ۵- دریاچهٔ هامون. رک به تعلیقات.
۶- سام نام خانوادگی گرشاسب است و گاهی این قهرمان به این نام خوانده می‌شود. نیز رک به پرسش ۶۱، بند ۲۰. ۷- رک به تعلیقات.
۸- تا ۱۱ رک به تعلیقات ۱۲- رک به پرسش ۶۱، بند ۱۳ و تعلیقات آن.
۱۳- رک به پرسش ۱، بند ۹۵.
۱۴- رک به پرسش ۱، بند ۹۳ تعلیقات ذیل سوشیانس.

مرتب‌کنندهٔ مردگان است، در تن پسین رستاخیز را به یاری او بهتر می‌تواند انجام دهد.

۶۴ و از کی‌لهراسب این سود بود **۶۵** که خوب پادشاهی کرد **۶۶** و نسبت به ایزدان سپاسگزار بود و اورشلیم جهودان را کَند و جهودان را آشفته و پراگنده کرد[1]. **۶۷** و کی‌گشتاسبِ دین‌پذیرنده از تن او آفریده شد.

۶۸ و از گشتاسب این سودها بود، **۶۹** مانند پذیرفتن و پرستش بهدین مزدیسنان، **۷۰** بنا به گفتار بَغان، اَهونَوَر[2]، سخن آفریدگار اورمزد؛ **۷۱** و تباه‌کردن و شکستن کالبد دیوان و دُروجان[3] **۷۲** و خوشی و آسایش آب و آتش و همهٔ ایزدان مینُوی و گیتی **۷۳** و پرامیدی نیکان و شایستگان **۷۴** به آرزوی درست بنابر پسند خویش. **۷۵** و خشنود و شادساختن اورمزد و امشاسپَندان **۷۶** و آزار و زدن اهرمن و زادگانش.

۲۷

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که چه کسی متحمّل‌تر، **۳** چه کسی نیرومندتر، **۴** چه کسی تیزتر، **۵** چه کسی شادتر، **۶** چه کسی غمگین‌تر است؟

۷ مینُویِ خرد پاسخ داد **۸** که اورمزدخدا (از همه) متحمّل‌تر است **۹** که نُه‌هزار سال بدی را نسبت به آفریدگان خود از سوی اهرمن بیند، با این همه به‌جز به عدالت و با تحمّل او را نزند.

۱۰ و سپهر نیرومندتر **۱۱** و حافظهٔ مردمان تیزتر **۱۲** و روان نیکوکاران شادتر **۱۳** و روان بدکاران غمگین‌تر است.

۱- در کتابهای تاریخی دوران اسلامی آمده است که بخت‌النصر اسپهبد لهراسب به دستور وی بیت‌المقدس را خراب کرد (رک به تاریخ طبری، ج ۲ ص ۶۴۶، سنی ملوک‌الارض ص ۳۶، غررالسیر ص ۲۴۴، مروج‌الذهب ج ۱ ص ۲۶۸).

۲- اهونور یا اهوور (ahu(na)war) در اوستا yaθā ahū vairyō (یسن ۲۷ بند ۱۳) نام مهمترین دعای زردشتیان است.

۳- پیش از زردشت دیوان به شکل انسان بر روی زمین رفت و آمد می‌کردند. چون زردشت چهار بار دعای اهونور را خواند، همه به زیرزمین پنهان شدند (رک به هوم یسن بند ۱۵ و زام یشت بند ۸۰).

۲۸

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چه کسی را بیشتر باید مورد توجه و حمایت قرار داد؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که بچهٔ نابالغ و زن و ستور و آتش را بیشتر باید مورد حمایت و توجه قرار داد.

۲۹

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام زندگی بدتر ۳ و از نظر خرد چه کسی ناپسندیده‌تر[1] است؟

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که زندگیِ کسی بدتر است که با بیم و گفتار دروغ زندگی کند. ۶ و از نظر خرد کسی ناپسندیده‌تر است که به مینو نگرود و گیتی را بیاراید.

۳۰

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که وظیفهٔ هر یک از (طبقات) روحانیان و نظامیان و کشاورزان چیست؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که وظیفهٔ روحانیان، دین را خوب نگاه داشتن ۵ و پرستش و ستایش ایزدان را خوب و بادقت کردن ۶ و فتویٰ و حکم و آیین و رسم را همچنان‌که از بهدین پاک مزدیسنان آشکار است <درست داشتن> ۷ و مردمان را از کارخوب‌ونیکی آگاهاندن، ۸ و راه‌به‌سوی بهشت‌وبیم و پرهیز از دوزخ را نشان دادن است.

۹ وظیفهٔ نظامیان، دشمن‌زدن ۱۰ و شهر و بوم خویش را ایمن و آسوده داشتن است.

۱۱ وظیفهٔ کشاورزان، کشاورزی و آبادانی‌کردن ۱۲ و تا حد امکان جهان را

۱- در متن psd'nyk' و در بند (۶) pyhd'nyk' آمده است. شاید تصحیف a-pasandišnīg «ناپسند» یا a-pursišnīg «غیرمسؤول» باشد.

راحتی‌بخشیدن و آبادان‌داشتن است.

۳۱

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که وظیفهٔ صنعتگران و مزدوران (=پیشکاران) چیست؟
۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که وظیفهٔ مزدوران این است ۵ که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند ۶ و آنچه دانند خوب و با دقت انجام دهند. ۷ و مزد عادلانه خواهند. ۸ چه، کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، ممکن است آن کار تباه شود یا ناکرده برجای ماند و حتی اگر آن مردی را که کار از آنِ اوست (=صاحب کار) بسیار خشنود کند، با این همه آن گناه بر ذمهٔ او باشد.

۳۲

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام سرور ۳ و سالار ۴ و دوست ۵۸ و خویشاوند ۶ و زن ۷ و فرزند ۸ و سرزمین بدتر است؟
۹ مینُویِ خرد پاسخ داد که ۱۰ آن سروری بدتر است که نتواند کشور را ایمن و مردمان را بی‌ستم دارد. ۱۱ و آن سالاری بدتر است که از نظر هنر بد و نسبت به (نیکی)کنندگان ناسپاس باشد و شاگردان را یار و مدافع[۱] نباشد. ۱۲ و آن دوست برتر است که بدو اعتماد نتوان کرد. ۱۳ و آن خویشاوند بدتر است که در هنگام بدبختی یاور نباشد. ۱۴ و آن زن بدتر است که با او به شادی نتوان زیست. ۱۵ و آن فرزند بدتر است که نامبُردار نباشد. ۱۶ و آن سرزمینی بدتر است که به نیکی و ایمنی و آسایش[۲] در آن نتوان زیست.

۳۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که آفریدگاراورمزد در گیتی هیچ آفریده‌ای خلق کرده

۱- پهلوی jādag-gōw: مدافع حق

۲- hū-bāmīh*، دربارهٔ این کلمه رک به واژه‌نامهٔ مینوی خرد، تعلیقات، ص ۲۵۴. هم‌چنین رک به نوشته‌های دکتر تفضلی در پیشگفتار چاپ دوم در این‌باره (ژ. آ.).

است که اهرمن نتواند بدو آسیب برساند؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که به مردمِ خردمند و خرسند (=قانع) کمتر می‌تواند آسیب برساند.

۳۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چه مردمی را توانگر و چه مردمی را درویش باید به شمار آورد؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که این چند (دسته) مردم را باید توانگر به شمار آورد: ۵ یکی آن که به خرد کامل (است) ۶ و دوم آن که تنش سالم است و در ایمنی زندگی می‌کند. ۷ و سوم کسی که به آنچه بدو رسیده است خرسند است. ۸ و چهارم آن که بخت در نیکوکاری یار اوست. ۹ و پنجم آن که به چشمِ ایزدان و زبانِ نیکان نیک‌نام است. ۱۰ و ششم کسی که اعتقادش بر این بهدینِ یکتای پاک مزدیسنان است. ۱۱ و هفتم کسی که توانگریش از درستی است.

۱۲ و این چند (دسته) مردم را باید درویش به شمار آورد: ۱۳ یکی آن که خرد ندارد. ۱۴ دوم آن که تنش سالم نیست. ۱۵ و سوم آن که با بیم و ترس و دروغ زندگی می‌کند. ۱۶ و چهارم آن که بر خود مسلط نیست. ۱۷ و پنجم آن که بخت یار او نیست. ۱۸ و ششم آن که در چشمِ ایزدان و زبانِ نیکان بدنام است. ۱۹ و هفتم آن که پیر است و فرزند و پیوندی ندارد.

۳۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام گناه گران‌تر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که از گناهانی که مردمان می‌کنند، لواط گران‌تر است. ۵ و دوم کسی که مفعول یا فاعل (عمل لواط باشد). ۶ و سوم کسی که مرد مقدّس را بکشد. ۷ و چهارم کسی که ازدواج با نزدیکان[1] را برهم زند. ۸ و پنجم کسی که امر قیمومت را

۱- پهلوی خویدوده x^{w}ēdōdah

برهم زند. ۹ و ششم کسی که به آتش بهرام[1] زیان رساند. ۱۰ و هفتم کسی که سگ آبی[2] را بکشد. ۱۱ و هشتم کسی که بت بپرستد. ۱۲ و نهم کسی که به هر کیش بگرود و بخواهد آن را پرستش کند. ۱۳ و دهم کسی که چیزی را که برای نگاهداری پذیرفته است بخورد و منکر شود. ۱۴ و یازدهم کسی که به سبب گناهکاری اعتماد بر بدکاری کند. ۱۵ و دوازدهم کسی که کار نکند، ولی ناسپاسانه و ناعادلانه بخورد. ۱۶ و سیزدهم کسی که زندیقی[3] کند ۱۷ و چهاردهم کسی که جادوگری کند. ۱۸ و پانزدهم کسی که بدعت‌گذاری کند. ۱۹ و شانزدهم کسی که دیوپرستی ۲۰ و هفدهم کسی که دزدی یا میل به دزدی ۲۱ و هجدهم کسی که پیمان‌شکنی ۲۲ و نوزدهم کسی که کینه‌وری ۲۳ و بیستم کسی که برای تصاحب مال دیگران ستم کند. ۲۴ و بیست و یکم کسی که به مرد مقدس آزار رساند. ۲۵ و بیست و دوم کسی که اتهام زند ۲۶ و بیست و سوم کسی که تحقیر کند. ۲۷ و بیست و چهارم کسی که نزد زن مردمان (=دیگران) شود. ۲۸ و بیست و پنجم کسی که ناسپاسی کند. ۲۹ و بیست و ششم کسی که دربارهٔ چیزی که از میان رفته است، ناخرسندی کند. ۳۱ و بیست و هشتم کسی که شادیش از بدی و آزار نیکان است. ۳۲ و بیست و نهم کسی که گناه را رواج دهد و کار نیک را به رنج و دور دارد. ۳۳ و سی‌ام آن که از نیکیی که به کسی کرده است، پشیمان شود.

۳۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که مردمان به چند راه و بهانهٔ کار نیک، به بهشت بیشتر می‌رسند؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که نخستین کار نیک رادی (=بخشندگی) ۵ و دوم راستی ۶ و سوم سپاسداری ۷ و چهارم خرسندی ۸ و پنجم آرزوی نیکی‌کردن به نیکان و درست‌بودن نسبت به هر کس ۹ و ششم به این بی‌گمان بودن که آسمان و زمین و هر نیکیِ گیتی و مینو از آفریدگاراورمزد است. ۱۰ و هفتم بی‌گمانی به این که هر بدی و آسیب از اهرمن بدکار ملعون است. ۱۱ و هشتم بی‌گمانی به رستاخیز و تن پسین ۱۲ و

۱- رک به پرسش ۵۲ بند ۵ (تعلیقات).

۲- پهلوی babrag، فارسی بَبَر.

۳- تفسیر غیرمجاز متون دینی. رک به تعلیقات.

نهم کسی که برای دوستی روان با نزدیکان ازدواج کند. **۱۳** و دهم کسی که امور قیمومت را برعهده گیرد. **۱۴** و یازدهم کسی که کوشش نیکوکارانه کند. **۱۵** و دوازدهم کسی که به این بهدینِ پاکِ مزدیسنان بی‌گمان باشد. **۱۶** و سیزدهم کسی که نسبت به هنر و افزار هر کسی نیک‌چشم (=بی‌حسد) باشد. **۱۷** و چهاردهم کسی که نیک‌چشمی نیکان را خواهد و خود نیز نسبت به نیکیی که در نیکان می‌بیند نیک‌چشم باشد.

۱۸ و پانزدهم کسی که دوستی نیکان را خواهد. **۱۹** و شانزدهم کسی که کین و دشمنی را از اندیشه دور دارد. **۲۰** و هفدهم کسی که رشک زشت نبرد. **۲۱** و هجدهم کسی که میل به شهوت نکند. **۲۲** و نوزدهم کسی که دشمنی با کسی نکند. **۲۳** و بیستم کسی که برای چیز گذشته و از دست‌رفته غم نخورد. **۲۴** و بیست و یکم کسی که خشم را به تن راه ندهد. **۲۵** و بیست و دوم کسی که برای ننگ (=آبرو) گناه نکند. **۲۶** و بیست و سوم کسی که از روی کاهلی میل به خواب مفرط[۱] نکند. **۲۷** و بیست و چهارم کسی که نسبت به ایزدان بی‌گمان باشد. **۲۸** و بیست و پنجم کسی که به هستی بهشت و دوزخ و حساب روان و خوشی در بهشت و بدی در دوزخ بی‌گمان باشد. **۲۹** و بیست و ششم کسی که از افترا و رشک با چشم[۲] پرهیز کند. **۳۰** و بیست و هفتم کسی که خود نیکی کند و به دیگران نیز تعلیم نیک دهد. **۳۱** و بیست و هشتم کسی که نیکان را یار و بدان را دشمن باشد. **۳۲** و بیست و نهم کسی که از فریب و <خود>خواهی خود را دور دارد. **۳۳** و سی‌ام کسی که دورغ و ناراست نگوید. **۳۴** و سی و یکم کسی که خود را از پیمان‌شکنی سخت دور دارد. **۳۵** و سی و دوم کسی که برای خواستن سود و نیکی خویش از بدی نسبت به دیگران پرهیز کند. **۳۶** و سی و سوم کسی که بیماران و عاجزان و مسافران را مهمانی کند.

۳۷

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که چرا نیکی گیتی را بنابر شایستگی (به‌هر کسی)

۱– تحت‌اللفظی «بوشاسب، گوشاسب»

۲– در متن čašm-areškanīh، غرض حسدی است که در آدمی از دیدن نعمتی در دیگران ایجاد می‌شود.

قسمت نمی‌کنند، ولی روان را در جهان دیگر بنابر شایستگی کردارش مؤاخذه می‌کنند؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که اورمزدخدا به علت مهربانیش نسبت به آفریدگان، هم به نیکان و هم به بدان همه گونه نیکی می‌بخشد. ۵ امّا اگر از روی حساب به آنان نمی‌رسد به سبب ستم اهرمن و دیوان و دزدی آن هفت سیّاره است[1].

۶ و در جهان دیگر به این جهت <روان را> بنابر شایستگی کردارش مؤاخذه می‌کنند که بدکاری هر کس به کرداری است که انجام داده است.

۳۸

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام نیرو شایسته‌تر ۳ و از نظر خرد چه کسی کامل‌تر ۴ و از نظر خیم (=خوی) چه کسی استوارتر ۵ و گفتار چه کسی خوب‌تر ۶ و نیکی در اندیشهٔ چه کسی کم‌تر ۷ و از نظر مهر چه کسی بدتر ۸ و خوشی در اندیشهٔ چه کسی کمتر ۹ و از نظر دل چه کسی شایسته‌تر ۱۰ و در تحمّل چه کسی پسندیده‌تر است. ۱۱ و چه کسی را معتمَد نباید داشت. ۱۲ و آن چیست که سزاوار است آن را دربارهٔ هر کسی به کار برند. ۱۳ و آن چیست که آن را دربارهٔ هیچ‌کس نباید به کار برد. ۱۴ و چه کسی را باید معاشر گرفت. ۱۵ و چه کسی را به عنوان گواه نباید پذیرفت. ۱۶ و نسبت به چه کسی فرمانبُردار باید بود. ۱۷ و به چه چیز بیشتر باید اندیشید و سپاس داشت. ۱۸ و چه چیز را به هیچ‌وجه نباید نامحترم (=خوار) کرد. ۱۹ و آن کیست که در پایهٔ خود برابر اورمزد و امشاسپندان ۲۰ و آن کیست که در پایهٔ خود برابر اهرمن و دیوان <دانسته شده است>؟

۲۱ مینُویِ خرد پاسخ داد ۲۲ که به نیرو کسی شایسته‌تر است که چون او را خشم گیرد، بتواند خشم را بنشاند و گناه نکند و خویشتن را آرام گرداند. ۲۳ و به خرد کسی کامل‌تر است که بتواند روان خویش را نجات بدهد. ۲۴ و از نظر خیم (=خوی) کسی استوارتر است که هیچ‌گونه فریب و بهانه‌ای در او نیست. ۲۵ و گفتار کسی خوب‌تر است که راست‌تر گوید. ۲۶ و نیکی در اندیشهٔ مرد خشمگین کم است ۲۷ و از نظر مهر

۱- رک به پرسش ۷، بند ۱۷.

مرد کینه‌ورِ آزاررساننده بدتر است. **۲۸** و خوشی در اندیشهٔ مرد حسود کم‌تر است. **۲۹** و از نظر دل کسی شایسته‌تر است که گیتی را رها کند و مینو را بگیرد، **۳۰** و به میل خویش پارسایی را به گردن پذیرد. **۳۱** و در تحمّل کسی پسندیده‌تر است که بدی و آفتی را که از اهرمن و دیوان و بدان بر او می‌رسد به خرسندی و از روی میل به گردن پذیرد، **۳۲** و به هیچ‌وجه روان خویش را نیازارد. **۳۳** و کسی را نباید استوار (=معتمَد) داشت که از ایزدان بیم و دربارهٔ مردم شرم ندارد. **۳۴** و آنچه که در مورد هر کسی سزاوارتر است به کار برده شود، آشتی و دوستی است. **۳۵** و آنچه که در مورد هیچ‌کس نباید به‌کار برده شود، کین و دشمنی است. **۳۶** و این سه را باید مصاحب به‌شمار آورد: اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک در اندیشه و گفتار و کردار خویش. **۳۷** و این سه را به عنوان گواه نباید پذیرفت: زن و کودک نابالغ و مرد بنده. **۳۸** و این چند تن را فرمانبُردار باید بود و پرستش باید کرد: **۳۹** زن شوهر را **۴۰** و فرزند پدر و مادر و سالار و دستور و استاد و قیّم و خویشاوند عاجز را. **۴۱** و نسبت به سروران (=خدایان) و سالاران و استادان باید فرمانبُردار بود. **۴۲** و به ایزدان بیشتر باید اندیشید و (آنان را) سپاس داشت. **۴۳** و روان خود را به هیچ‌وجه بی‌حرمت (=خوار) نباید کرد، **۴۴** و همیشه در یاد باید داشت. **۴۵** و داوری که داوریِ درست کند و رشوه نستاند، از نظر پایهٔ خویش برابر اورمزد و امشاسپَندان، **۴۶** و آن که داوریِ دروغ کند، از نظر پایهٔ خویش برابرِ اهرمن و دیوان دانسته شده است.

۳۹

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که چه سردتر و چه گرم‌تر **۳** و چه روشن‌تر و چه تاریک‌تر **۴** و چه پُرتر و چه تهی‌تر **۵** و چه در پایان بی‌برتر است. **۶** و چیست آن چیزی که کس را از آن سیری نیست. **۷** و چیست آن چیزی که کسی نتواند آن را برباید. **۸** و چیست آن چیزی که به بها نتوان خرید. **۹** و چیست آن چیزی که هیچ‌کس از آن خشنود نیست. **۱۱** و چیست آن تنها آرزویی که اورمزدخدا از مردمان انتظار دارد. **۱۲** و چیست آن تنها آرزویی که اهرمن بدکار از مردمان انتظار دارد؟ **۱۳** چیست فرجام گیتی و چیست فرجام مینو؟

۱۴ مینُویِ خرد پاسخ داد **۱۵** که دل پارسایان گرم‌تر و دل بدکاران سردتر **۱۶** و پارسایی روشن‌تر و بدکاری تاریک‌تر **۱۷** و امید و پناه به ایزدان پُرتر و به دیوان تهی‌تر است. **۱۸** و فرجام مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن بی‌برتر است. **۱۸** و فرجام مرد گیتی‌آرا و مینوبرهم‌زن بی‌برتر است. **۱۹** و دانایی است که کسی از آن سیری ندارد. **۲۰** و فرهنگ و هنر است که کسی نمی‌تواند آن را برباید. **۲۱** و هوش و حافظه است که به بها نتوان خرید. **۲۲** و خرد است که هر کس و خویشتن (=صاحبش) از آن بی‌مُست (=بی‌گله) و خشنود است. **۲۳** و حماقت و نادانی است که هر کس و حتی خویشتن (=صاحبش) از آن گله‌مند و ناخشنود است.

۲۴ و آن تنها آرزویی که اورمزدخدا از مردمان انتظار دارد این است[۱] **۲۵** که «مرا بشناسید، چه هر که مرا بشناسد، از پسِ من آید و به خشنودی من کوشد.» **۲۶** و آن تنها آرزویی که اهرمن از مردمان انتظار دارد این است **۲۷** که «مرا نشناسید»، چه می‌داند که هر کسی آن بدکار را بشناسد، از پسِ آن بدکردار نرود **۲۸** و هیچ‌گونه نیرو و یاری از آن مردم بدو نرسد.

۲۹ و آنچه در مورد مینو و گیتی پرسیدی: گیتی را در فرجام مرگ و ناپیدایی است. **۳۰** و مینو در فرجام چنین است که روان پارسایان بدون پیری و مرگ و آسیب، پرفرّه و پرخوشی، جاودانه با ایزدان و امشاسپندان و فرَوَهْر نیکوکاران است. **۳۱** و عقوبت و درفش[۲] و پادافراه بدکاران در دوزخ جاودانه است[۳]. **۳۲** و روان بدکاران علاوه بر این که آنان را عقوبت است، دیدار با دیوان و دُروجان نیز چنان به نظرشان می‌آید که در جهان (دیدار) مردم تندرست با بیمار سخت.

۴۰

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که کدام مرد دلیرتر **۳** و کدام راه ترسناک‌تر **۴** و کدام

۱- نظیر این عبارت در دینکرد ششم (ch.31) (Dk.M. 479) و در بندهش (Gr.Bd. 187.9) آمده است. (افزودهٔ دکتر تفضلی). (ز. آ.)

۲- متن پهلوی «دروش» به معنی داغ (نهادن) است (قس فارسی داغ و درفش) و توسعاً به معنی عقوبت به کار رفته است.

۳- در اینجا از جاودانه غرض «تا روز رستاخیز» است، زیرا در دین زردشتی دوزخ آفریدهٔ اهرمن و دیوان است و پس از نابودی آنان، از میان خواهد رفت و هیچ‌یک از موجودات اورمزد در آن رها نخواهد شد.

آمار (=حساب) سخت‌تر **۵** و کدام بند خوش‌تر **۶** و کدام پشیمان‌تر (=بیشتر موجب پشیمانی است) **۷** و کدام بخشش بی‌سودتر است؟

۸ مینُویِ خرد پاسخ داد **۹** که آن مرد شجاع‌تر است که با دُروج (=دیو) خویشِ بتواند ستیزه کند **۱۰** و به‌ویژه آن که این پنج دُروج را از تن دور دارد **۱۱** که عبارتند از آز و خشم و شهوت و ننگ و ناخرسندی. **۱۲** و راه عبور از پل چینْوَر[1] ترسناکتر است. **۱۳** و آمار (=حساب) در مورد روان بدکاران سخت‌تر است. **۱۴** و بند (=پیوستگی، علاقهٔ) فرزند خوش‌تر و شایسته‌تر است. **۱۵** و آن کار بیشتر موجب پشیمانی است که برای ناسپاسان کنند. **۱۶** و آن بخشش بی‌سودتر است که به نامستحقان دهند.

۴۱

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که مردم چند نوع‌اند؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد **۴** که مردم سه نوع‌اند: **۵** یکی مردم و یکی نیم‌مردم و یکی نیم‌دیو.

۶ مردم آن باشد که به آفریدگاری اورمزد و نابودکنندگی اهرمن و بودن رستاخیز و تن‌پسین و نیز به هر نیکی و بدی دیگری که در گیتی و مینو است بی‌گمان (باشد)، **۷** که بن (=اصل) یکی از آن دو اورمزد و دیگری اهرمن است. **۸** و گروشش به این تنها بهدین پاک مزدیسنان است **۹** و به هیچ فرقهٔ ضاله نگرود و گوش فرا ندهد.

۱۰ نیم‌مردم آن باشد که چیز گیتی و مینو را به پسند خود کند بنابر خرد خویش و خودرأیانه، **۱۱** گاهی کار نیک به کام اورمزد و گاهی به کام اهرمن از او سر زند.

۱۲ نیم‌دیو آن باشد که به‌جز این که نام مردمی و مردم‌زادگی دارد، به هر کار و کردار به دیو دوپا شبیه است. **۱۳** نه گیتی شناسد و نه مینو **۱۴** نه کار نیک شناسد و نه گناه **۱۵** نه بهشت شناسد و نه دوزخ **۱۶** و حتی به آمار (=حساب) روان نیز نیندیشد.

۴۲

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که اورمزد و امشاسْپَندان و بهشت خوش‌بوی و خرّم را

۱- رک به تعلیقات پرسش ۱ بند، ۱۱۵.

به چه بیشتر می‌توان از آن خویش کرد. ۳ و اهرمن بدکار و دیوان را چه گونه می‌توان شکست داد و از دوزخ بی‌بها و تاریک چه گونه می‌توان رست؟

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که اورمزدخدا و امشاسپَندان و بهشت خوش‌بوی خرّم را از آن خویش‌کردن و اهرمن بدکار و دیوان را شکست دادن و از دوزخ تاریک بی‌بها رستن چنین ممکن است: ۶ وقتی که مینُویِ خرد را به پشتیبانی گیرند. ۷ و مینُویِ خرسندی را مانند سلاح و زره و جوشن[1] بر تن پوشند. ۶ و مینُویِ راستی را همچون سپر دارند. ۹ و مینُویِ سپاسداری را همچون گُرز ۱۰ و مینُویِ کامل فکری را همچون کمان ۱۱ و مینُویِ رادی (=بخشندگی) را همچون تیر ۱۲ و مینُویِ پیمان را همچون نیزه ۱۳ و مینُویِ کوشش را همچون* آبدست (=سلاح محافظ دست) دارند و مینُویِ تقدیر را به پناه گیرند. ۱۴ و به این آیین به بهشت و دیدار ایزدان می‌توان آمد و از اهرمن بدکار و دوزخ بی‌بها می‌توان رست.

۴۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که آسمان و زمین چه گونه منظم شده است ۳ و ریزش و ترتیب آب در جهان چه گونه است ۴ و ابر در کجا نشیند ۵ و دیو زمستان کجا مسلط تر است ۶ و کدام سرزمین بی‌آفت‌تر است؟

۷ مینُویِ خرد پاسخ داد ۸ که آسمان و زمین و آب و هر چیز دیگری که درون آن است به شکل تخم است درست مانند تخم مرغان. ۹ و آسمان زبَر زمین[2] مانند تخم مرغ به دستکاری (=صنعت) آفریدگاراورمزد منظم شده است. ۱۰ و شباهت زمین در میانِ آسمان مانند زرده است میان تخم. ۱۱ <و آب در میان زمین و آسمان همچون آب در تخم است>.

۱۲ و ریزش همهٔ آبها در جهان از کشور (=اقلیم) اَرْزَهْ است، ۱۳ آنجا که خورشید برآید و حرکت آن‌ها به سوی کشور سَوَه[3] است ۱۴ آنجا که خورشید فرو رود و انبار[4]

۱- متن پهلوی gurdīh که نوعی زره است.
۲- پازند: و زیر زمین (افزودهٔ دکتر تفضلی). (ژ.آ.)
۳- دربارهٔ ارزه و سوه رک به پرسش ۱۵، بند ۱۰ (تعلیقات).
۴- در چاپ‌های پیشین «حرکت» ترجمه شده است، ولی نظر خود دکتر تفضلی با توجه به نسخه‌های

آب در دریای پودیگ[۱] است. **۱۵** و از دریای پودیگ باز به دریای وَرْکَش[۲] می‌رود.

۱۶ و اقامت و نشست ابر در البرز است.

۱۷ و دیو زمستان در ایرانْویج[۳] مسلط‌تر است. **۱۸** و از دین پیداست **۱۹** که در ایرانْویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است **۲۰** و در آن دو ماه تابستان نیز آب سرد و زمین سرد و گیاه سرد است. **۲۱** و آفتشان زمستان است، **۲۲** و مار در آن بسیار است **۲۳** ولی آفت‌های دیگر کم دارند.

۲۴ و پیداست که اورمزد ایرانْویج را از دیگر جای‌ها و روستاها بهتر آفرید. **۲۵** و نیکی‌اش این است که زندگی مردم در آنجا سی‌صد سال است **۲۶** و زندگی گاوان و گوسفندان صد و پنجاه سال. **۲۷** و درد و بیماری کم دارند **۲۸** و دروغ نمی‌گویند **۲۹** و شیون و مویه نمی‌کنند **۳۰** و دیو آز به تن آنان کم‌تر مسلط است. **۳۱** و ده مرد از نانی (=غذایی) که می‌خورند سیر می‌شوند. **۳۲** و به هر چهل سال از زنی و مردی فرزندی زاده شود. **۳۳** و قانونشان بهی و دینشان پوریوتکیشی[۴] است. **۳۴** و چون بمیرند پارسایند. **۳۵** و رَد (=سرکرده) آنان گوبَد[۵] است و سرور و پادشاهشان سروش[۶] است.

۴۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که اهرمن مردمان را به چه بیشتر می‌فریبد و به دوزخ می‌کشد **۳** و شادیش از چه بیشتر است **۴** و مکان در کجا دارد. **۵** و همراه با دیوان حضورش در کجا بیشتر است **۶** و خوراکش از چیست؟

۷ مینُویِ خرد پاسخ داد **۸** که اهرمن مردمان را به افراط و تفریط و دروغ و بدعت و

← پهلوی و پازند این بود که این تصحیح انجام بگیرد. (ژ. آ.).

۱– پودیگ (Pūdīg) دریای بزرگ و شور و پرجزر و مدی است در جنوب و پیوسته به دریای وَرکَش یا فراخْکَرد. (زادسپرم، فصل سوم، بند ۱۹؛ بندهش، ص ۸۲، س ۱۶ به بعد).

۲– وَرْکَش در کتابهای پهلوی بیشتر به دریای فراخْکَرد معروف است و آن دریایی است در ناحیهٔ جنوب در کنارهٔ البرز و یک سوم زمین را دربر می‌گیرد (زادسپرم، فصل سوم، بند ۱۹؛ بندهش، ص ۸۱، س ۱۱).

۳– سرزمین اصلی و اولیه‌ای که ایرانیان از آنجا آمده‌اند.

۴– آیین نخستین پیروان زردشت.

۵– رک به پرسش ۶۱، بند ۳۱.

۶– رک به پرسش ۱، بند ۱۱۵، تعلیقات.

شک و حرص بیشتر می‌فریبد. ۹ و خوشی‌اش از دشمنی مردمان (با یکدیگر) بیشتر است. ۱۰ و خوراکش از ناتوانی و ناپیدایی مردمان است. ۱۱ و مکانش در (میان) کینه‌وران است. ۱۲ و رفت و آمدش با خشمگینان بیشتر است.

۴۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که اهرمن به مردمان کدام ستم را زیان‌رسان‌تر و بزرگ‌تر می‌پندارد؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که اهرمن هنگامی که از مردمان زندگی و زن و فرزند و همهٔ نیکی‌های گیتی را برباید، نمی‌پندارد که به هیچ‌وجه زیانی بـه آن کس رسـانیده است، ۵ ولی هنگامی که روان یکتا را برباید و تباه کند، آنگاه می‌پندارد که «زیانی کامل بدو رسانیدم»، یعنی آنچه که انجامش آرزوی اوست، در وضع جسمانی (=هنگامی که روان در بدن است) انجام داده است.

۴۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چیست که از هر خواسته برتر است. ۳ و چیست آن چیزی که بر هر چیزی مسلّط است ۴ و چیست آن چیزی که کسی از آن نـمی‌توانـد بگریزد؟

۵ مینُویِ خرد پاسخ داد ۶ که خرد است که بهتر از همهٔ خواسته‌هایی است کـه در جهان است. ۷ و بخت است که بر هر کسی و هر چیزی مسلط است. ۸ و «وایِ بد»[۱] است که کسی از آن نمی‌تواند بگریزد.

۴۷

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که جایگاه هوش و حافظه و تخم[۲] مردمان در تـن چه گونه است؟

۱- دیو مرگ. رک به پرسش ۱، بند ۱۱۵. ۲- منی.

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که جای هوش و حافظه و تخم مردمان در مغز سر است. ۵ و اگر مغز سر سالم باشد هوش و حافظه و تخم رو به افزایش است. ۶ و هنگامی که آدمی به پیری می‌رسد مغز سرش هم رو به کاهش می‌رود. ۷ و مرد پیر به سبب کاهش هوش و حافظه آنچه را به خرد باید بکند کم‌تر می‌بیند و کم‌تر می‌داند. ۸ و خرد نخست در مغز انگشت دست مردمان آمیخته می‌شود ۹ و بعد نشستگاه و اقامتگاهش در دل ۱۰ و (سپس) جایگاهش در همهٔ تن است، همچون کالبد پای در کفش.

۴۸

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که این ستارگان که در آسمان پیدا هستند و شمارشان چنین بسیار است، پس کار و تدبیرشان چیست ۳ و حرکت خورشید و ماه و ستارگان چه گونه است؟

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که از ستارگان در آسمان نخست ستارهٔ تیشْتَر[1] مِهتر و بهتر و ارجمندتر و فرّه‌مندتر دانسته شده است. ۶ و همهٔ بهره‌مندی و رفاه جهان از راه تیشْتَر است.

۷ و ستارهٔ «آب‌چهره[2]» برای افزایش <آب> ۸ و ستارهٔ «زمین‌چهره» برای افزایش <زمین> ۹ و ستارهٔ «گیاه‌چهره»[3] برای افزایش گیاه ۱۰ و ستارهٔ «گوسفندچهره»[4] برای افزایش گوسفند ۱۱ و ستارهٔ «آب و زمین و گیاه و گوسفندچهره» برای افزایش نژاد مردمان آفریده شده‌اند.

۱۲ و ستارهٔ وَنَنْد[5] در گذرها و درهای البرز گمارده شده است، ۱۳ جایی که دیوان و پریان و دُروجان از آن در وگذر می‌گذرند، ۱۴ تا راه و گذر خورشید و ماه و ستارگان را نتوانند ببرند (=قطع کنند) و بشکنند.

۱۵ و ستارهٔ هفت‌اورنگ[6] با ۹۹۹۹۹ فرَوَهْر مقدسان در در و گذر دوزخ گمارده شده است ۱۶ برای بازداشتن آن ۹۹۹۹۹ دیو و دُروج و پری و جادوگری که در مخالفت با

۱– تیشْتَر یا شَعرای یمانی ستارهٔ باران و فرمانده شرق است. (بندهش، ص ۲۷، س ۱).
۲– ستارگانی که تخمهٔ آب‌ها در آن‌هاست.
۳– ستارگانی که تخمهٔ گیاهان در آن‌هاست.
۴– ستارگانی که تخمهٔ حیوانات اهلی مانند گاو و گوسفند در آنهاست.
۵– ونند (wanand): نسر واقع. ستاره‌ای است که فرمانده غرب است. (بندهش، ص ۲۷، س ۲).
۶– هفت‌اورنگ یا دبّ اکبر فرمانده شمال است.

سپهر و اخترانند. **۱۷** و حرکتش پیرامون دوزخ است **۱۸** و کار اساسیش این است که دوازده خانهٔ بروج را در دست (=اختیار) دارد به منظور درست‌آمدن و رفتن آن‌ها. **۱۹** و آن دوازده برج هم همان گونه به یاری و نیروی هفت‌اورنگ حرکت می‌کنند. **۲۰** و هر اختری چون به البرز داخل شود، پشت به هفت‌اورنگ کند[۱] **۲۱** و پناه از هفت اورنگ خواهد.

۲۲ و اختران بی‌شمار و بی‌حساب دیگری که آشکارند، فروهر موجودات گیتی نامیده شده‌اند. **۲۳** چه همهٔ آفریدگان اورمزدآفریدگار که در «گیتی» آفریده شده‌اند، چه آنهایی که زاینده‌اند و چه آنهایی که رونده‌اند، هر تنی را متناسب با گوهرش فرَوَهْری پیدا (=معیّن) است.

۲۴ و حرکت خورشید و ماه اساساً برای روشن‌سازی جهان **۲۵** و رشد دادن به همهٔ زاییدن‌ها و روییدن‌ها **۲۶** و درست‌داشتن روز و ماه و سال و تابستان و زمستان و بهار و پاییز و همهٔ حساب‌ها و انگاره‌های دیگری است که مردمان می‌توانند دریابند و ببینند و بدانند، **۲۷** و به سبب گردش خورشید و ماه بیشتر معلوم می‌شود.

۴۹

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که کدام توانگر را فرّخ و کدام را بدفرّه (=بخت برگشته) باید شمرد؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد **۴** که کسی که توانگریش را از کوششِ درست فراهم کرده است فرّخ، و آن را که از نادرستی فراهم کرده است بدفرّه (=بخت برگشته) باید شمرد.

۵۰

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد **۲** که به چه سبب است که مرد کاهل و نادان و ناآگاه به احترام و نیکی بزرگ می‌رسد **۳** و مرد شایسته و دانا و نیک‌گاهی به رنج گران و سختی و نیازمندی می‌رسد؟

۱– در چاپ‌های پیشین این واژه «دارد» ترجمه شده است، ولی نظر خود دکتر تفضلی با توجه به اصل پهلوی آن این بود که این تصحیح انجام گیرد. پازند آن «دارد» است. (ژ.آ.)

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که مرد کاهل و نادان و بد هنگامی که بخت با او یار شود، کاهلیش به کوشش همانند شود و نادانیش به دانایی و بدیش به نیکی. ۶ و مرد دانا و شایسته و نیک هنگامی که بخت با او مخالف است، داناییش به نادانی و ابلهی تغییر می‌یابد و شایستگیش به ناآگاهی. ۷ و دانش و هنر و شایستگیش بی‌تحرک جلوه می‌کند.

۵۱

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که پرستش ایزدان و سپاسگزاری از نیکیِ ایزدان را چه‌گونه باید کرد ۳ و توبه‌ای که برای رستگاریِ روان است چه‌گونه باید کرد؟

۴ مینُویِ خرد پاسخ داد ۵ که پرستش ایزدان آن بهتر است که مطابق این بهدین پاک مزدیسنان کنند ۶ و بُنش نیکی و راستی و بی‌گمانی نسبت به ایزدان است. ۷ و به اندک و بسیاری که به دست آمده است، سپاسگزار ایزدان بودن و به رضایت و آزادی (=سپاس) ایزدان اندیشیدن و سپاس داشتن ۸ و حتی هنگامی که از اهرمن و دیوان سختی و بدی می‌رسد به چیز (=امور) ایزدان شکّاک نبودن ۹ و سپاسگزاری ایزدان را نکاهیدن. ۱۰ و هر گزندی که رخ دهد آن را به ستمکاری اهرمن و دیوان نسبت دادن. ۱۱ و نیکی و سود خویش را به زیان دیگری نخواستن. ۱۲ و نسبت به آفریدگان اورمزد بخشاینده بودن. ۱۳ و در کار نیک فعال و کوشا بودن، ۱۴ به خصوص در مراقبت از آب و آتش بیشتر کوشیدن. ۱۵ و به این بی‌گمان بودن که ایزدان به مردمان، گذشته از نیکی، هیچ‌گونه بدی ندهند و اهرمن و دیوان، گذشته از بدی، هیچ‌گونه نیکی ندهند.

۱۶ و در مورد توبه‌کار بودن کار اساسی این است که آدمی از روی خودکامگی (=عمداً) گناه نکند، ۱۷ و اگر از نادانی یا سهل‌انگاری (=سهواً) یا ناآگاهی گناهی رخ دهد، آنگاه پیش دستوران و نیکان توبه کند ۱۸ و پس از آن دیگر گناه نکند؛ آنگاه آن گناهی که کرده است از تن او دور شود، ۱۹ مانند باد سخت تازی که تیز و سخت بیاید و دشت را چنان بروبد که هر گیاهچه و هر چیزی را که آنجا افتاده است به دور برد[1].

۱- نظیر این تمثیل در وندیداد ۳، بند ۴۲ و ۸، بند ۳۰ آمده است.

۵۲

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که نماز و ستایش ایزدان را چه گونه باید کرد؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که هر روز سه بار برابر خورشید و مهر[۱] ـ چون (این دو) با هم حرکت می‌کنند ـ ایستادن. ۵ و به همین گونه ماه و آتشِ بهرام یا آتشِ آذَرو[۲] را بامداد و نیمروز و عصر نماز و ستایش کردن ۶ و سپاسدار بودن. ۷ و اگر خدا ناکرده (=پَرگَست) نسبت به ایزدانِ مینو و گیتی و مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و سگان و حیوانات از نوع سگ[۳] و دیگر آفریدگان اورمزدخدا گناهی یا ترک اولایی سرزده است ۸ پیش خورشید و مهر و ماه و آتش اورمزد توبه‌کار و پشیمان بودن ۹ و برای برائت از گناه هرچه بهتر ممکن است کار نیک کردن.

۵۳

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چرا مرد نادان هنگامی که او را تعلیم دهند، فرهنگ (=تربیت) و تعلیمِ دانایان و نیکان را چنان خوار دارد که آموختن بدو دشوار می‌شود؟

۳ مینوی خرد پاسخ داد ۴ که به این سبب که مرد نادان، نادانی خویش را در اندیشه‌اش چنین نیک می‌پندارد که دانا دانایی خویش را در اندیشه‌اش.

۵۴

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چرا مرد بدگوهر نیکان را دوست ندارد و مرد بی‌افزار (=بی‌چیز) افزارمندان را؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که به این علت که مرد بی‌افزار را همیشه از افزارمندان بیم است ۵ که: «آنان ما را به هنر (=فضیلت) و افزار تحقیر کنند و از آن جهت بر ما نزد نیکان و دشمنان شرمندگی رسد.»

۱- ایزدمهر. رک به پرسش ۱۱، بند ۵.
۲- رک به تعلیقات.
۳- بنا به روایت بندهش (ص ۹۶، س ۴) سگ ده نوع دارد، مانند بَبر (سگ آبی) و ژوژ و راسو و غیره.

۶ و بدگوهر به این سبب نیکان را دوست ندارد که زمان نابودی و زدنشان از دست نیکان است.

۵۵

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که این کوه‌ها و دریاهای در جهان چرا ساخته شده‌اند؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که این کوه‌هایِ در جهان برخی انگیزندهٔ باد و برخی بازدارندهٔ (باد)اند. ۵ و برخی *جای[1] و (محل) ترتیب و جایگاه و مکان ابر بارنده‌اند. ۶ و برخی زنندهٔ اهرمنِ دیوان و نگاهدارنده و زندگی‌بخش آفریدگان اورمزدخدای‌اند.

۷ و این دریاها را در جهان آفریدگاراورمزد برای نگاهداری و زندگی‌بخشی آفریدگان خویش از کنار البرز ساخته است.

۵۶

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که چرا بند دانش و کاردانی مینو و گیتی هر دو به تو پیوسته است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که به این علت که از نخست من که «خرد غریزی»[2] هستم از مینوها و گیتی‌ها با اورمزد بودم. ۵ و آفریدگاراورمزد ایزدانِ آفریده در مینو و گیتی و دیگر آفریدگان را به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی «آشْن خرد» (=خرد غریزی) آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند. ۶ و در سر فرشگرد، اهرمن و فرزندانش را به نیروی خرد بیشتر می‌توان نابود کرد و از میان برد. ۷ و سوشیانس با کیخسرو و آنان که رستاخیز و تنِ‌پسین کنند[3] به سبب نیرو و یاری خرد (این کار را) بهتر می‌توانند انجام دهند.

۸ دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همهٔ ترتیبات امور مردم

۱– رک به تعلیقات.

۲– رک به مقدمهٔ مؤلف بند ۴۹.

۳– رک به پرسش ۱، بند ۹۵.

روزگار[۱] به خرد باشد. ۹ و روان پارسایان به سبب نیرو و نگاهبانی خرد بیشتر به رهایی از دوزخ می‌رسند و به بهشت و گَرزمان (=عرش اعلی، بهشت) می‌آیند. ۱۰ و مردمان در گیتی زندگی خوب و شادی و نیکنامی و همهٔ نیکی‌ها را به نیروی خرد می‌توانند خواست.

۱۱ و نگاه داشتن و نشاندن تخم مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و هر آفریدهٔ دیگر اورمزدخدا در شکم به گونه‌ای که از گرسنگی و تشنگی نمیرند و ایجاد خوراک برای آنان در شکم و تقسیم و رشد اندامها به سبب...[۲] (؟) و پرنیرویی و زور خرد بیشتر انجام می‌گیرد.

۱۲ و استقرار زمین و آمیزش آب در زمین و رویش و نموّ گیاهان و رنگ‌های گونه‌گون و بوی و مزه و خوشی هر چیزی بیشتر به خرد مقدّر و ساخته شده است. ۱۳ و استقرار البرز پیرامون جهان و پیدایی زمینِ مشتمل بر هفت کشور (=اقلیم) و آسمان و حرکت خورشید و ماه و دوازده‌اختران زبرکوه البرز و شش گاهِ گاهان‌بار و پنج گاهِ فروردیگان[۳] و بهشت که در جای «اندیشهٔ نیک» و «گفتار نیک» و «کردار نیک» و «برترین گَرزمان» دارندهٔ همهٔ خوشی‌ها قرار دارد[۴]، و پل چینْوَر[۵] که گذر مینوها و گیتی‌هاست، به نیروی خرد ساخته و مقدّر شده است.

۱۴ و ابر آبگینه[۶] (مانند) که آب را از دریا می‌گیرد و در فضا می‌راند و به پیمانه، سرشک، به زمین می‌بیزد، و دانستن آفریدگان اورمزد و چگونگی بهشت و دوزخ و لطف اورمزد و امشاسْپَندان و ایزدانِ دیگر بر آفریدگان خویش و آسیب‌رسانی و مرگ‌آوری اهرمن و دیوان بر آفریدگانِ اورمزد، (همه را) به نیروی خرد بیشتر می‌توان دانست. ۱۵ و گفتار بهدین مزدیسنان و تعلیمات مینُوان، شکستن کالبد گیتی (=مادی) دیوان و ناپدید کردن آنان از نظر مردمان[۷] و نیز ستیز و کارزار ایرانیان با ناایرانیان و

۱– نک به نوشته‌های دکتر تفضلی در این‌باره در پیشگفتار چاپ دوم (ژ. آ.).

۲– متن dwl'nglyh، قرائت و معنی آن بر نگارنده روشن نیست. احتمال دارد جزء اول آن dūr «دور» باشد. نیبرگ (Manual,II, 68) آن را «هوش خوب دوربیننده» معنی کرده است. نک به نوشته‌های دکتر تفضلی در این‌باره در پیشگفتار چاپ دوم (ژ. آ.).

۳– پنج روز (خمسهٔ مسترقه) در پایان سال که روزهای جشن بوده است.

۴– رک به پرسش ۱ بند ۱۴۵ (تعلیقات).

۵– رک به پرسش ۱ بند ۱۱۶ (تعلیقات).

۶– رک به تعلیقات.

۷– رک به پرسش ۲۶، بند ۷۱.

زدن اهرمن و دیوان را به نیروی خرد می‌توان کرد. **۱۷** و نیز آب نهانی در زیرزمین را به دیدار خورشید آوردن و به کشت و ورز و آبادانی و سود و آسایش و خوشی مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان به کار بستن، به نیروی خرد ممکن است. **۱۸** و شناختن درد و بیماری مردمان و ستوران و گاوان و گوسفندان و جانوران دیگر و دارو و درمان و تندرستی و آسایش به آنان بردن، به نیروی خرد بیشتر ممکن است انجام گیرد.

۱۹ و هر انسانی که از خرد بهره‌وری بیشتری دارد، بهره‌اش از بهشت بیشتر است. **۲۰** و نیز گشتاسب و زردشت و گیومرث و دیگر کسانی که بهره‌شان از بهشت بیشتر است، به سبب آن است که خرد به آنان بیشتر رسیده است. **۲۱** و جم و فریدون و کاووس[۱] و سروران دیگری که از ایزدان نیرو و قدرت یافتند ـ همان‌گونه که گشتاسب و سروران دیگر از دین بهره‌وری داشتند ـ و نیامدنشان به بهشت[۲] و نیز این که نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب این بود که خرد به آنان کم رسیده بود.

۲۲ و نیز اهرمن و دیوان مردی را بیشتر می‌فریبند و به دوزخ می‌کشند که از نظر خرد درویش‌تر و از جهت خیم سبک‌تر است. **۲۳** و پیداست که کسی که از نظر خیم و خوی و رفتار نیک است باید از خرد سپاسگزار باشد. **۲۴** چه پیداست که اهرمن به زردشت گفت که اگر از این بهدین مزدیسنان باز ایستی، آن‌گاه تو را هزار سال سلطنت گیتی دهم، **۲۵** همچنان‌که به وَذَغان[۳] فرمانروا، ضحّاک، دادم. **۲۶** زردشت به سبب پُرخردی و خیم و رفتار نیکو (به آن سخن) گوش فرا نداد و به آن فریب گَنّامینوی (=اهرمن) ملعون فریفته و گمراه نشد. **۲۷** و به اهرمن گفت **۲۸** که می‌شکنم، نابود می‌کنم و سرنگون می‌کنم تو را و کالبد شما دیوان و دُروجان و جادوگران و پریان را با هوم[۴] و برسم[۵] و با دین راستی بِهْ (=بهدین) که آفریدگاراورمزد به من آموخت. **۲۹** اهرمن چون آن سخن شنید مبهوت و مغلوب شد و به دوزخ دوید و زمان درازی مبهوت برجای ماند.

۱- رک به پرسش ۷، بند ۲۷ و تعلیقات آن.

۲- در متن پهلوی «دین» و در پازند «بهشت» آمده است. به نظر می‌رسد که صورت پازند با توجه به بند ۲۰ مرجّح باشد، زیرا جم و کاووس و فریدون پیش از زردشت بودند.

۳- رک به تعلیقات.

۴- هوم گیاهی است که شیرهٔ آن در مراسم دینی زردشتی به کار می‌رود. نیز رک به پرسش ۴، بند ۱۳ (تعلیقات) ذیل «آبْ زُوهْر».

۵- برسم شاخه‌های بریدهٔ درخت است که موبد در مراسم دینی آن را در دست می‌گیرد.

۳۰ این نیز پیداست که اورمزد هنگامی که اهرمن را با همهٔ آفریدگانش بر سر پیمان آورده بود[1]، پس با همهٔ ایزدان و امشاسپندان انجمن کرد و از خرد خویش سپاسگزاری کرد و (سپاس) بر زبان آورد (تحت‌اللفظی: انگارد).

۳۱ این نیز پیداست که در مدت نه هزار سال تا (زمان) فرشگرد و رستاخیز و تن‌پسین[2] همهٔ آفریدگان را خرد نگاه می‌دارد و اداره می‌کند.

۳۲ این نیز پیداست که مرد نادان بدخیم اگر هم بسیار به احترام و توانگری و قدرت برسد، با این همه نباید برای آن نیکی و قدرت بدو احترام گزارد.

۵۷

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که چرا صاحب‌قدرت نادان به سبب قدرتی که دارد، نادانی و ابلهی او به دانایی و هنرمندی مبدل می‌گردد ۳ و درویش دانا به سبب درویشی، دانایی و کاردانیش به ابلهی و بی‌سودی مبدل می‌گردد؟

۴ مینوی خرد پاسخ داد ۵ که به علت فریب و ستم دُروجِ[3] آز، ۶ مردمان هر که خواسته و توانگریش بیشتر است، دربارهٔ مردمی او سخن بیشتر گویند و کردار و فعالیت او را بیش انگارند. ۷ ولی در چشم ایزدان و امشاسْپَندان درویش بی‌گناه و دانا بهتر و گرامی‌تر از صاحب‌قدرت و توانگر نادان است.

۵۸

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که عیب روحانیان چیست ۳ و عیب نظامیان چیست ۴ و عیب کشاورزان چیست ۵ و عیب صنعتگران چیست؟

۶ مینُویِ خرد پاسخ داد ۷ که عیب روحانیان بدعت‌گذاری و آزوری و فراموشکاری و غفلت و کوته‌اندیشی[4] و بداعتقادی در دین است.

۸ و عیب نظامیان ستم و آزار و پیمان‌شکنی و نابخشایندگی و *خشونت[5](؟) و تکبر

۱- رک به پرسش ۷، بند ۱۱ (تعلیقات).

۲- رک به پرسشهای ۱، بند ۹۵ و ۷، بند ۱۱.

۳- دیو.

۴- تحت‌اللفظی «خرده نگرشی».

۵- رک به تعلیقات.

و تحقیر (دیگران) است.

۹ و عیب کشاورزان نادانی و رشک با چشم[1] و بدخواهی و کینه‌وری است.

۱۰ و عیب صنعتگران بداعتقادی و ناسپاسی و زشت‌گویی و تندی و بی‌ادبی است.

۵۹

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که انسان به نیکی و بدی کدام‌یک شناخته‌تر است؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ که انسانی که نشست و کارش با *نیکان است و نامش را به نیکنامی و خوبی برند، آن مرد به نیکی شناخته‌تر است. ۵ و آن کسی که نشست و کارش با *بدان است و نامش را به بدنامی برند، آن مرد به بدی شناخته‌تر است.

۶ چه گفته شده است ۷ که کسی که با نیکان پیوندند، نیکی ۸ و کسی که با بدان پیوندد، بدی با خود آورد. ۹ همچون باد که چون به گَندی[2] برخورد، گَندی ۱۰ و چون به عطر برخورد، عطر با خود آورد[3]. ۱۱ پس بدان ۱۲ که آن کسی که کارش با نیکان است، نیکی پذیرد. ۱۳ و آن که کارش با بدان است، بدی. ۱۴ ولی با این همه هر دو را باید به آزمایش داشت.

۶۰

۱ پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که رَد (=سرکردهٔ) مردان کیست و رَد زنان کیست ۳ و رَد اسبان کیست و رَد پرندگان کیست ۴ <و رَد گاوان کیست> و رَد دَدان کیست و رَد غلاّت کیست؟

۵ مینُویِ خرد پاسخ داد ۶ که مرد دانای معتقد به دین سپاسگزار راستگو بر همالان رَد است.

۷ زن جوان درست‌گوهرِ استوارِ (=معتمد) نیکنامِ خوش‌خیمِ خانه‌افروز که شرم و بیمش (=ملاحظه) نیک، و پدر و نیا و شوهر و سالار خویش را دوست دارد و زیبا

۱- رک به پرسش ۳۶ بند ۲۹.
۲- عفونت.
۳- رک به تعلیقات.

و...[۱](؟) است، بر زنان هَمال خویش رَد است.

۸ گاو فرّه‌مند بُرزگوش[۲] (=بلندگوش) رمه‌مند (=داری رمه) بر گاوان رد است.

۹ باز[۳] رَد مرغان ۱۰ و اسبِ تیزرو رَد اسبان[۴]، ۱۱ خرگوش رَد دَدان[۵] و گندم رَد غلاّت[۶] است[۷].

۶۱

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کَنگ‌دز کجا قرار دارد؟ ۳ ورِجَمکَرد کجا ساخته شده است؟ ۴ تن سام کجا قرار دارد؟ ۵ و اقامت سروش کجاست؟ ۶ خر سه پا کجا قرار دارد؟ ۷ هومِ مرتب‌کنندهٔ مردگان ـ که مردگان را بدو مرتب کنند ـ و تن‌پسین بدان کنند کجا رسته است؟ ۸ گوبَدشاه به کدام جای است؟ ۹ و کَرماهی به چه کار گمارده شده است؟ ۱۰ سیمرغ کجا آشیان دارد؟ ۱۱ چینامْرُوش[۸] کجا نشیند و کارش چیست؟

۱۲ مینُویِ خرد پاسخ داد ۱۳ که کَنگ‌دِز[۹] در سوی مشرق نزدیک (دریاچهٔ) سَدویس[۱۰] گمارده شده است ۱۴ در مرز ایرانْویج[۱۱].

۱۵ ورِ جَمکَرد[۱۲] در ایرانْویج زیر زمین ساخته شده است. ۱۶ و همه گونه تخم از همهٔ آفریدگان اورمزدخدا از مردم و ستور و گوسفند و پرنده، هرچه بهتر و گزیده‌تر است، بدان‌جا برده شده است. ۱۷ و هر چهل سال از هر زنی و مردی که آنجا هستند فرزندی زاده شود ۱۸ و زندگیشان سی‌صد سال است. ۱۹ و درد و آفت کم دارند.

۲۰ و تن سام[۱۳] در دشت پیشانْسَه[۱۴] نزدیک کوه دماوند است. ۲۱ و در آن دشت به‌جز غلّه و چیزهای خوردنی که می‌کارند و می‌دروند و بدان زندگی می‌کنند، هیچ‌گونه گیاه و

۱- رک به تعلیقات.

۲- رک به تعلیقات.

۳- متن čihrāb، رک به تعلیقات.

۴- رک به تعلیقات.

۵- رک به تعلیقات.

۶- رک به تعلیقات.

۷- رک به پرسش ۱۵، بند ۱۵ ـ ۱۳.

۸- رک به پرسش ۶۱، بند ۴۰ (تعلیقات).

۹- رک به تعلیقات.

۱۰- دریاچهٔ سَدویس میان دریای فراخکرد و پودیگ قرار دارد. (بندهش، ص ۸۳، س ۲)

۱۱- رک به پرسش ۴۳، بند ۱۷.

۱۲- رک به تعلیقات.

۱۳- رک به پرسش ۲۶ بند ۴۹.

۱۴- رک به تعلیقات.

درخت و روییدنی دیگر نیست. **۲۲** و زرگونی آن بیشتر از درمنه[1] است. **۲۳** و ایزدان و امشاسْپَندان برای تن سام **۹۹۹۹۹** فرَوَهْر پارسایان را به نگاهبانی گماشته‌اند، **۲۴** تا دیوان و دُروجان به او آسیب نرسانند.

۲۵ جای اقامت سروش بیشتر در ارزه و پس از آن در سوه[2] و همهٔ جهان است.

۲۶ خر سه‌پا میان دریای ورکش می‌نشیند. **۲۷** و هر آب (آلوده) به لاشه و دشتان (=حیض) و کثافت‌های دیگر که ببارد، چون به خر سه‌پا رسد همه را با نگاه پاک و پاکیزه کند[3].

۲۸ و هوم مرتب‌کنندهٔ مردگان در دریای ورکش در ژرفترین جای رسته است. **۲۹** و **۹۹۹۹۹** فروهر پارسایان به نگاهبانیش گماشته شده‌اند. **۳۰** و کرماهی پیوسته پیرامونش می‌گردد و وزغ و حیوانات موذی دیگر را از آن باز می‌دارد[4].

۳۱ گوبَدشاه[5] در ایرانْویج در کشور خُنیرَه[6] (=خُنیرَس) است. **۳۲** و از پای تا نیمهٔ تن، گاو و از نیمهٔ تن تا بالا، انسان است. **۳۳** و همواره در ساحل دریا می‌نشیند **۳۴** و پرستش ایزدان می‌کند و زُوهْر[7] به دریا می‌ریزد. **۳۵** و به علت آن زُوهرْ ریختن او حیوانات موذی بی‌شماری در دریا می‌میرند. **۳۶** چه اگر خدای ناکرده (=پرگست) آن (مراسم) یزش[8] را نکند و آن زوهر را به دریا نریزد تا آن حیوانات موذی بی‌شمار نابود شوند، پس هنگامی که باران ببارد، حیوانات موذی مانند باران فرو بارند.

۳۷ آشیان سیمرغ در درخت دورکنندهٔ غمِ[9] بسیارتخمه است. **۳۸** و هر گاه از آن برخیزد، هزار شاخه از آن درخت بروید. **۳۹** و چون بنشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخم از آن پراگنده شود.

۱- گیاهی است بیابانی.

۲- رک به پرسش ۱۵ بند ۱۰ و تعلیقات آن.

۳- رک به تعلیقات.

۴- رک به تعلیقات.

۵- gōbad پسراَغْریرَث است. جزء اول نام او gava است که همان سُغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند. نیز رک به پرسش ۴۳، بند ۳۵ و نیز به تعلیقات کتاب نهم دینکَرد (سوتکرنسک) از نگارنده.

۶- رک به پرسش ۱۵، بند ۱۰.

۷- رک به پرسش ۴، بند ۱۳ (تعلیقات).

۸- رک به پرسش ۴، بند ۱۳ (تعلیقات).

۹- پهلوی: ونِ جُدبیشِ وَس‌تخمگ. رک به تعلیقات.

۴۰ و چینامُرُوش‌مرغ[1] نیز آن نزدیکی می‌نشیند. ۴۱ و کارش این است که آن تخم‌هایی را که از درختِ بسیارتخمهٔ دورکنندهٔ غم فرو ریزد، او برچیند و آنجا که تیشْتَر آب را می‌ستاند، بپراگند ۴۲ تا تیشْتَر آب را با همهٔ آن تخم‌ها بستاند و با آن باران به جهان ببارد.

۶۲

۱ پرسید دانا از مینُویِ خرد ۲ که کدام کار نیک از میان کارهای نیک بزرگ‌تر و بهتر است و هیچ هزینه‌ای در کار آن لازم نیست؟

۳ مینُویِ خرد پاسخ داد ۴ـ۵ که نسبت به ایزدان سپاسگزار بودن و برای همه نیکی آرزوکردن <۶ و در هر جا و زمان اورمزد را به آفریدگاری و اهرمن را به نابودکنندگی در اندیشه‌داشتن و یاد کردن ۷ و به هستی ایزدان و دین و روان و بهشت و حساب سِدوش[2] و بودن رستاخیز و تن‌پسین بی‌گمان بودن ۸ اساسی‌ترین است.>[3]، این از هر کار نیک بزرگ‌تر و بهتر است و هیچ‌گونه هزینه‌ای در کارش لازم نیست.

درود و (نیک)بختی

۱- رک به تعلیقات.
۲- رک به پرسش ۲۰، بند ۱۰.
۳- قسمت میان دو قلاب در متن پهلوی نیست. احتمال دارد که افزودهٔ پازندنویسان باشد.

مؤخّرهٔ کاتب نسخهٔ کپنهاک

پایان یافت به درود و شادی و رامش در روز شهریور از ماه آبان از سال ۹۳۸ یزدگردشاهنشاه[1]. من مهرآبان پسر انوشک‌روان پسر رستم پسر شهریار نوشتم (آن را) برای ملکیّت خویش، از روی نسخهٔ دستور خرّه‌پیروز پسر اسفندیار پسر خرّه‌پیروز، و او از روی نسخهٔ دستور ایزدیار[2] پسر بیژن پسر خسروشاه، و او این چند گفتار را از نسخهٔ ماه‌ونداد ـ بهشت بهرهٔ او باد ـ پسر نرماهان، پارساروان، نوشته بود و از کشور هندوستان پیش ما رسید و ما هم آن را نوشتیم. به کام ایزدان باد.

۱- ۱۵۸۹ میلادی.

۲- با «شهریار».

تعليقات

پرسش ۱ بند ۹۳

هوشیدَر و هوشیدَرماه و سوشْیانْس سه فرزند زردشت و از موعودان مزدیسنی‌اند. هر یک از این سه در سر هزاره‌ای ظهور می‌کند. زردشت خود در سر هزارهٔ چهارم آمده است. هوشیدر در آغاز هزارهٔ پنجم و هوشیدرماه در آغاز هزارهٔ ششم و سوشیانس در پایان این هزاره ظهور می‌کند. دربارهٔ چگونگی ایجاد و تولد و کارهای هر یک از این سه تن در متون زردشتی مطالب بالنّسبه مفصلی آمده است که در زیر خلاصه‌ای از آنها را براساس تلفیق روایات سه کتاب بندهش[۱] و دینکرد[۲] و روایات پهلوی[۳] می‌آوریم.

زردشت سه بار با زن خود هوو (hvōv) نزدیکی کرد و نطفهٔ او به زمین رفت. نَریوسنگ ایزد، روشنی و زور آن نطفه را برگرفت و برای نگاهداری به ناهید ایزد سپرد تا در هنگام خود با نطفهٔ مادران آنان بیامیزند. برای نگاهداری این نطفه‌ها **۹۹۹۹۹** فرَوَهْر مقدّسان گماشته شده‌اند[۴]. جای نگاهداری این نطفه‌ها دریاچهٔ کیانْسَه (=هامون) است و گویند این نطفه‌ها مانند سه چراغ در بُن این دریاچه می‌درخشند.[۵]

۱- بندهش، به کوشش تهمورث انکلساریا، ص ۲۲۰، س ۹ به بعد و ۲۳۶، س ۵ به بعد.
۲- دینکرد، به کوشش مَدَن، ص ۶۶۱، س ۲۱ تا ۶۷۶.
۳- روایات پهلوی، به کوشش دابار، فصل ۴۸ (صفحات ۱۴۱ تا ۱۵۹).
۴- بندهش، ص ۲۳۶، س ۵ به بعد.
۵- همان مأخذ، ص ۲۲۰، س ۹ به بعد.

هوشیدَر

سی سال مانده به پایان سدهٔ دهم از هزارهٔ زردشت دوشیزه‌ای به نام نامیگ‌پِد[۱] که نسبش به زردشت می‌رسد در آب می‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد. نطفهٔ زردشت در بدن او داخل می‌شود و هوشیدَر به‌وجود می‌آید و این همان نطفه‌ای است که مرتبهٔ سوم قبل از آخرین بار زردشت در هوو نهاده بود. آن دوشیزه نه قبل از پانزده‌سالگی و نه پس از آن با هیچ مردی هم‌بستر نمی‌گردد تا هوشیدر متولد شود. وقتی آن مرد به سی‌سالگی می‌رسد خورشید به مدت ده شبانه‌روز در اوج آسمان در همان جایی که در اول خلقت آفریده شده بود، می‌ایستد. بدین طریق مؤمنان می‌دانند که هزارهٔ زردشت به پایان رسیده است و ناباوران نیز متوجه دگرگونیی می‌شوند. همین زمان آن مرد با اورمزد و امشاسْپَندان گفتگو (=همپرسگی) می‌کند و فردای آن روز روشن و بارانی است[۲].

در دوران هوشیدَر اتفاقاتی می‌افتد که عمدهٔ آن‌ها عبارتست از: ایستادن ایزدمهر و خورشید به مدت ده شبانه‌روز در اوج آسمان. به مدت سه سال گیاهانی که به کار نیایند خشک نمی‌شوند[۳] یا به تعبیر دینکرد برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود[۴].

انواع گرگ‌ها در یک جا گرد آیند و همه به صورت یک گرگ واحدی شوند که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصدوسی و سه گام است. به فرمان هوشیدَر مؤمنان به مقابلهٔ با این جانور می‌روند. امّا با دعاهای دینی از عهدهٔ او برنمی‌آیند. سرانجام با تیغ و شلاّق و کارد و گُرز و شمشیر و نیزه و تیر و سلاح‌های دیگر آن دُروج (=دیو) را می‌کشند. زهر این حیوان تا یک فرسنگ به زمین و گیاه می‌رسد و آن‌ها را می‌سوزاند. از آن دروج، جهی (=زن بدکاره‌ای) سیاه به شکل ابر بیرون می‌جهد و برای پرداختن به کارهای دیوی به پیش مار می‌رود و در مار جایگزین می‌شود و به همین علت ستمگری او کم‌تر است[۵]

۱- nāmig-pid یعنی «کسی که دارای پدر نامی است».

۲- دینکرد هفتم، ص ۶۶۶، س ۲۱ به بعد.

۳- روایات پهلوی، ص ۱۴۱.

۴- دینکرد ص ۶۶۸، س ۱۲.

۵- روایات پهلوی، فصل ۴۸، بند ۵ به بعد. در دینکرد (ص ۶۶۸، س ۱۲) مطلب چنین خلاصه شده است: «نابودی تخمهٔ دُروج (=دیو) چهارپا».

در سدهٔ پنجم هوشیدَر مَزَن‌ها[۱] را که از نژاد دیوان‌اند سرکوب می‌کند. افراط و تفریط ضعیف می‌شود و پیمان (=اعتدال) نیرومند می‌گردد. چند نوع از ماران دین مزدیسنی را ستایش می‌کنند[۲].

یکی از وقایع دورهٔ هوشیدَر رسیدن دیو ملکوس، جادوگر هفت‌ساله است. او که از تخمهٔ تورِ برادَروش[۳] قاتل زردشت است[۴] در سدهٔ چهارم[۵] یا پنجم[۶] یا به روایتی در پایان هزارهٔ هوشیدر[۷] به جادویی سرما و باران ایجاد می‌کند. هنگامی که زمان آمدن باران فرا می‌رسد پیشوایان دینی به مردم توصیه می‌کنند که آذوقه ذخیره کنند. امّا آن سال باران نمی‌آید، سال دوم و سوم نیز به همین نحو می‌گذرد. سال چهارم بی‌اعتقادان دیگر ذخیره نمی‌کنند و گفتهٔ دینداران را بی‌پایه می‌دانند و ذخیره‌ای که کرده‌اند برای مدت ده سال کافی می‌دانند. در آن سال باران می‌رسد. سال اول سه بار در تابستان و سه بار در زمستان باران باز می‌ایستد و سال دوم دو بار در زمستان و دو بار در تابستان و سال سوم یک بار در زمستان و یک بار در تابستان. سال چهارم در ماه خرداد، روز «دی به مهر»[۸] برف شروع می‌شود و تا ماه دی، روز «دی به مهر» باز نمی‌ایستد[۹]. و بیشتر مردم و گوسفندان (=چارپایان اهلی) در آن چهار زمستان می‌میرند. سرانجام در زمستان چهارم به نفرین مزدیسنان (به روایت دینکرد[۱۰] به وسیلهٔ «دَهْمان آفرین») ملکوس می‌میرد. آن‌گاه مردمان و چارپایان از ورِ جَمْکَرْد که قلعه‌ای است که جمشید به منظور حفاظت مردمان از این باران و سرما ساخته است، بیرون می‌آیند و در جاهای مختلف اقامت می‌کنند و نسلشان افزایش می‌یابد و از نظر بدن بزرگ‌تر و شایسته‌تر و نیکوکارترند، زیرا که آن دُروج (=دیو) نیرومند نمی‌تواند آنان را در کارزار بکشد. فراوانی شیر گوسفندان سبب افزایش مردم می‌شود. بعد از گذشتن آن زمستان گوسفند کمیاب می‌شود به طوری که مردم هر کجا جای پای گوسفند را ببینند در شگفت شوند.

دَدِ کوهی و دشتی پیش مردم آیند به این گمان که مردم آنان را به منزلهٔ فرزندان خود

۱- mazan

۲- دینکرد، همان مأخذ.

۳- Tūr ī Brādaruš

۴- بندهش ص ۲۱۸ س ۱۳.

۵- روایات پهلوی، ۴۸ بند ۱۰.

۶- دینکرد، ص ۶۷۰ س ۱۱.

۷- بندهش، ص ۲۱۸ س ۱۳.

۸- روز پانزدهم ماه.

۹- روایات پهلوی، ۴۸ بند ۱۶.

۱۰- ص ۶۶۸، س ۲۲.

به شمار آورند. اردیبهشت[۱] نیز کشتن حیوانات را به طریق عادلانه و شرعی به مردم توصیه می‌کند و چارپایان به رغبت تن به کشته‌شدن می‌دهند تا مزدیسنان آنان را بخورند.

پس از گذشتن سدهٔ پنجم از این هزاره دوسوم مردم جهان پارسای و یک سوم بدکارند.

هوشیدَرماه

سی سال مانده به پایان هزارهٔ هوشیدَر دوشیزه‌ای به نام «وِه‌پِد»[۲] که نسبش به زردشت می‌رسد، در آب می‌رود و می‌خورد و نطفهٔ زردشت که مرتبهٔ قبل از آخرین بار آن را در هوو نهاده بود، در بدن آن دوشیزه داخل می‌شود و از آن هوشیدرماه به وجود می‌آید. آن دوشیزه نه قبل از پانزده‌سالگی و نه پس از آن با مردی هم‌بستر نمی‌شود تا هوشیدَرماه متولد گردد. وقتی هوشیدَرماه سی ساله شود، خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در اوج آسمان می‌ایستد. مؤمنان می‌دانند که هزارهٔ هوشیدر به پایان رسیده است و ناباوران متوجه تغییراتی در جهان می‌شوند. همین زمان هوشیدَرماه با اورمزد و امشاسپندان گفتگو (=همپرسگی) می‌کند. فردای آن روز روشن و بارانی است[۳].

اتفاقات عمدهٔ زمان هوشیدَرماه عبارتست از: خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در میان آسمان می‌ایستد. شش سال گیاهانی که به کار نیایند، خشک نمی‌گردند[۴]، یا به روایت بندهش، شش سال به گیاهان سرسبزی داده می‌شود[۵]. شیر گوسفندان به حداکثر افزایش می‌رسد، به‌طوری که شیر یک گاو برای هزار نفر کافی است. دیو گرسنگی و تشنگی نزار می‌گردند، به گونه‌ای که مردم از یک وعده غذا برای سه شبانه‌روز سیر می‌شوند. پیری کم و زندگی بیشتر می‌شود، دوستی و آشتی و بخشندگی و شادی در جهان افزایش می‌یابد. چون ده سال از هزارهٔ آخر بگذرد، مزدیسنان احتیاج کم‌تری به

۱- امشاسپندِ حامی چارپایان.

۲- weh-pid یعنی «کسی که دارای پدر خوب است».

۳- دینکرد ص ۶۷۱ س ۱.

۴- روایات پهلوی، ۴۸ بند ۲۴.

۵- بندهش ص ۲۱۹ س ۱۲.

خوراک و پوشاک دارند و دوستی‌شان به گوسفندان کامل‌تر می‌شود. در هزارهٔ آخرین کسی نمی‌میرد مگر این که او را با اسلحه بکشند، یا از پیری بمیرد. پنجاه‌وسه سال به پایان این هزاره مانده شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می‌گردد که مردم به علت بی‌نیازی از گوشت، گوشت‌خواری را رها می‌کنند و خوراک آنان شیر و گیاه باشد. سه سال به پایان هزاره مانده، شیرخواری را هم رها کنند و آشامیدن و خوراکشان از گیاه است[1].

در این هزاره انواع مار به یک جای گرد آیند و به هم آمیزند و ماری به پهنای ۸۳۳ گام و به درازای ۱۶۵۶ گام به وجود آید. مزدیسنان به دستور هوشیدَرماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند و یَزِش (=اجرای مراسم دینی) کنند و آن دیو گداخته شود و زهری که از او بیرون می‌آید تا یک فرسنگ زمین و گیاه را می‌سوزاند. از آن دُروج، جَهی (=زن بدکاره‌ای) بیرون می‌آید سیاه به شکل ابر و پس از آن به علت جایگزینی او در دُروجی که از تخمهٔ دو پایان است، کمتر ستمگری کند[2].

در دوران هوشیدَرماه، ضحّاک از بند فریدون رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردم از سر می‌گیرد و دستور می‌دهد که هر که آب و آتش و گیاه را نرنجاند به نزد او آورند تا او را بجود. آتش و آب و گیاه از مردمان شکایت پیش اورمزد برند و گویند که فریدون را برخیزان تا ضحّاک را بزند، در غیر این صورت در زمین نمی‌مانیم. اورمزد همراه با امشاسپَندان به نزدیک فریدون می‌رود و از او می‌خواهد که برای زدن ضحّاک برخیزد. روان فریدون گوید که من نمی‌توانم او را بزنم، به پیش روان گرشاسْپ روید. اورمزد همره با امشاسپَندان به نزدیک گرشاسْب می‌رود و او را برمی‌خیزاند و وی ضحّاک را می‌کشد. ضحّاک در این مدت آن قدر فرصت می‌یابد که یک چهارم گوسفندان (=چارپایان اهلی) را در ایران‌شهر بجود[3]

سوشیانس

سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزارهٔ هوشیدَرماه، دوشیزه‌ای پانزده‌ساله به

۱- دینکرد ص ۶۷۳ ـ ۶۷۲.

۲- روایات پهلوی، فصل ۴۸ بند ۲۶ به بعد.

۳- روایات پهلوی، فصل ۴۸ بند ۳۰ به بعد.

نام گَواگْ‌پِد[۱] که از نسل زردشت است در آب می‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد. این دوشیزه که هرگز با مردی هم‌بستر نشده است از نطفهٔ زردشت آبستن می‌شود و سوشیانس از او متولّد می‌گردد. سوشیانس همانند خورشید نورانی است، با شش چشم به هر طرف می‌نگرد و چارهٔ درد ناشی از دروج را می‌یابد. فرّهٔ کیانی با اوست. دوران او فقط پنجاه‌وهفت سال است. چون به سی‌سالگی رسد با اورمزد و امشاسپندان گفتگو کند و در این زمان به مدت سی شبانه‌روز خورشید در میان آسمان می‌ایستد[۲]. در بازگشت از این گفتگو کیخسرو سوار بر «وایِ دیرنگْ‌خدا[۳]» به استقبال سوشیانس می‌آید و کارهایی را که کرده است از قبیل برافگندن بتکدهٔ کنار چیچَست و زدن افراسیاب تورانی شرح می‌دهد. بعد سوشیانس به کیخسرو می‌گوید که دین را بستای، کیخسرو دین را ستایش می‌کند. در آن مدت پنجاه‌وهفت سال کیخسرو فرمانروا و سوشیانس موبدانْ‌موبد است. در همین زمان طوس به نزد گرشاسب می‌رود و او را به دین می‌خواند و گرشاسب از بیم تیر طوس گرز خود را بر زمین می‌افگند و دین را می‌پذیرد[۴]. پیش از برانگیختن مردگان سوشیانس سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار با دیو بدعت (=اَهْلَموغی) می‌رود، یشتی می‌خواند و آن دیو به بالا و پایین زمین می‌دود و سرانجام در سوراخ زمین می‌رود و شهریورِ امشاسپند[۵] بر این سوراخ فلز گداخته می‌ریزد و او را محبوس می‌کند و سرانجام این دیو به دوزخ می‌افتد[۶].

سوشیانس بعد از عقوبت بدکاران یشتی اجراء می‌کند و با پنج بار یشت کردن همهٔ دیوان نابود می‌شوند. دیوِ آز نخست خشم و دیوان دیگر را می‌بلعد و بعد سروش آز را می‌زند و اورمزد گنّامینو را با تاریکی و بدی‌هایی که آورده است از طریق سوراخی که از آن آمده بود[۷]، از آسمان بیرون می‌راند به گونه‌ای که دیگر نتواند بازگردد و این پایان کار اوست[۸].

۱- gawāg-pid (از اوستا ـ ərədat-feδrī) یعنی «کسی که دارای پدر افزاینده است.»

۲- دینکرد، ص ۶۷۴، س ۴ به‌بعد.

۳- «وای که سلطنت او طولانی است».

۴- روایات پهلوی، ۴۸، بندهای ۳۹ تا ۵۲.

۵- شهریورِ امشاسپند حافظ فلزات است.

۶- همان مأخذ، بندهای ۷۳ تا ۸۸.

۷- در ابتدای خلقت، اهرمن آسمان را سوراخ کرده و از آن طریق به جهان داخل شده بود.

۸- روایات، بندهای ۸۹ تا ۹۷.

دورهٔ **۵۷** سالهٔ سوشیانس دورهٔ تکامل موجودات اورمزدی است. همهٔ دیوان از نسل دو پایان و چهارپایان نابود می‌شوند، بیماری و پیری و مرگ و آزار و ظلم و بدعت و همهٔ بدی‌ها از میان می‌رود. گیاهان همیشه در سرسبزی و رویش‌اند و همهٔ آفریدگان در خوشی به‌سر می‌برند. هفده سال گیاه خوراک مردم است، سی سال آب و ده سال خوراکشان مینوی است[۱].

پرسش ۱ بند ۱۱۵

سروش از ایزدان بزرگ زردشتی است که وظیفهٔ اصلی او مراقبت بر نظم جهان مادی است. هر شب سه بار نزد همهٔ مردمان می‌آید تا آنان از بیم دیوان مغلوب نشوند. دیوان از بیم او به دوزخ فرار می‌کنند[۲]. براساس همین وظیفه است که روان را پس از مرگ نیز همراهی می‌کند.

وایِ وِه و وَتّر (وایِ نیک و بد) وای تحت‌اللفظی به معنی فضا یا باد است. در ادبیات زردشتی وای میان تاریکی و روشنی، اورمزد و اهرمن، قرار دارد: و از این لحاظ دو جنبه دارد: یکی جنبهٔ نیک و آن بخش زبَرین است که از آن به «وایِ وِهْ» (وایِ خوب) تعبیر می‌شود و از ایزدان زردشتی است. وای دیگر که بخش زیرین است «وای وَتَّر» نام دارد که دیو مرگ است و در اوستا با صفت ناآمرزنده توصیف شده است و از راه اوست که باید مردگان بگذرند[۳]. همین دیو است که گناه‌کاران را می‌بندد و به دوزخ می‌کشد. وظیفهٔ «وایِ بد» جدا کردن جان از تن است[۴].

بهرام ایزد پیروزی و قدرت است. در اوستا به شکل گراز یا شتر نر و غیره در می‌آید. همراهیش با روانِ درگذشته برای حمایتش از نیروهای اهرمنی است.

اَستُو وِهات یا اَستُویداد: تحت‌اللفظی به معنی «جداکنندهٔ استخوان‌ها»ست. وی دیو مرگ است. در بندهش با «وایِ بد» یکی دانسته شده است[۵]. در همین کتاب[۶] آمده

۱- دینکرد، ص ۶۷۵، س ۱۳ به بعد.
۲- رک بندهش، ص ۱۶۹، س ۵ به بعد.
۳- اوگمدیچه، بند ۷۷.
۴- دادِستانِ دینیگ، پرسش ۳۶، بند ۵۲.
۵- ص ۴۷، س ۱۵ و ۱۸۶، س ۱۲.
۶- بندهش ص ۱۸۶، س ۱۲.

است: وقتی وی دست بر مردم زند، خواب و وقتی سایه بر آنان افگند تب بر آنان (مستولی می‌شود) و وقتی با چشم به آنان نگاه کند، جان را می‌زند. در اندرز پوریوتکیشان[۱] آمده است که «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود، اَستوهات پنهانی بندی در گردن او افگند و در طول زندگی نه به‌وسیلهٔ مینُویِ خوب و نه به‌وسیلهٔ مینُویِ بد نمی‌توانند آن بند را از گردن جدا کنند. اما بعد از مرگ کردار خوب مرد نیکوکار سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود. ولی مرد بدکار را با آن بند به دوزخ می‌کشند. به همین بند در پرسش **۲۲**، بند **۳** کتاب «دادِستان دینیگ» نیز اشاره رفته است.

فْرَزیشت (Frazīšt) و نِزیشت (Nizīšt) هر دو از دیوان مرگ و همکار استووهات‌اند.

پلِ چینْوَر (čīnwar)یا چینْوَد (čīnwad) پلی است که باید همهٔ مردم، پارسا و بدکار، پس از مرگ از آن بگذرند. در دینکرد[۲] و دادِستانِ دینیگ[۳] و بندهش[۴] دربارهٔ جای این پل چنین آمده است: در ایرانْویج، در بالا، بر قلهٔ دایتی (Dāitī) به بلندی یک‌صد مرد پلِ چینْوَد قرار دارد و در زیر آن، در وسط، دوزخ است. در هنگام عبور پارسایان نُه نیزه پهنای آن می‌شود، هر نیزه به درازای سه نای، و در هنگام عبور بدکاران مانند تیغ استره می‌شود. در دینکرد (همان مأخذ) آمده است که ایزد اَشتاد و مهر پیروان راستی را از آن تنگی رهایی می‌بخشند. در بندهش پل چینْوَد به منزلهٔ دو بازوی ترازوی ایزد رَشْن تصور شده است که یک بازوی آن در بُن البرز در شمال و بازوی دیگر در سر البرز در جنوب قرار دارد. پس از گذشتن سه شب اول پس از مرگ روان را تا بُن کوه البرز می‌برند و او بر آن پل عبور می‌کند تا به اوج آن قلّه می‌رسد، اگر بدکار است از آنجا به دوزخ فرو می‌افتد و اگر پارساست، به کمک ایزدان، بازوی دیگر ترازو را طی می‌کند و به اوج کوه البرز می‌رسد و از آنجا به بهشت می‌رود.

۱- بند ۳۱.
۲- کتاب نهم، ص ۸۰۹، س ۳ به بعد.
۳- پرسش ۲۰.
۴- فصل ۳۰، ص ۱۹۹ به بعد.

پرسش ۱ بند ۱۱۸

مهر: ایزدی است که وظیفهٔ اصلیش نظارت بر پیمان‌هاست. مهر و سروش و رَشْن به منزلهٔ سه قاضی‌اند که اعمال مردمان را پس از مرگ می‌سنجند.

رَشْن: ایزدی است که قضاوت اعمال مردم در آن جهان با اوست. وی در بندهش[1] با صفت «بدون خواب» توصیف شده است. رَشْن ترازویی دارد که میانهٔ آن در چگاد (=قلهٔ) داییتی قرار دارد و تیغه‌ای از آن در بُن کوه البرز در شمال و تیغه‌ای بر سر کوه البرز به سوی جنوب است[2].

پرسش ۱ بند ۱۲۵

تجلّی اعمال خوب و بد انسان بعد از مرگ به صورت انسانی زیبا یا زشت که به استقبال صاحبش می‌آید در متون دیگر پهلوی نیز ذکر شده است، از جمله در اَرداویراف‌نامه[3]، دادِستان دینیگ[4]، روایات پهلوی[5]، بندهش[6] و زادسْپَرم[7]، در کتاب احیاءالعلوم غزّالی[8] نظیر همین مطلب را که محتملاً از منابع زردشتی اقتباس شده است مشاهده می‌کنیم: «ثم یأتیه آت حسن الوجه طیّب‌الریح حسن‌الثیاب. فیقول ابشر برحمة ربّک و جنات فیها نعیم مقیم. فیقول: بشرک‌الله بخیر من انت؟ فیقول انا عملک الصالح»: «پس مرد زیباروی خوش‌بوی نیکوجامه‌ای پیش او (=روح مرده) آید و گوید: رحمت پروردگارت و بهشت‌هایی که در آن نعمت جاودانی است، بر تو بشارت باد. (روح) گوید: بشارت به تو باد به خیر خدا، تو کیستی؟ گوید: من عمل نیک توام.

۱- ص ۱۷۹، س ۱۵.
۲- بندهش، ص ۱۹۹.
۳- فصل ۴، بند ۱۸ به بعد.
۴- پرسش ۲۰.
۵- فصل ۲۳.
۶- فصل ۳۰، ص ۲۰۳، س ۱۱.
۷- فصل ۳۱، بند ۵.
۸- ج ۴، ص ۴۹۹، به نقل از مهدی محقق، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال هفتم، شمارهٔ ۴، ص ۱۰۳.

پرسش ۱ بند ۱۴۵

«اندیشهٔ نیک (humat)، «گفتار نیک» (hūxt) و «کردار نیک» (huwaršt) نام سه طبقهٔ بهشت است. بنابر معتقدات قدیمی زردشتی، چنان‌که از اوستا برمی‌آید، برای آسمان چهار طبقه تصور می‌شده است که به ترتیبِ نزدیکی آن‌ها به زمین عبارتند از: طبقهٔ «ستارگان»، «ماه»، «خورشید» و «روشنی بی‌پایان». گاهی پایگاه ابر نیز به عنوان پنجمین طبقه بر آن‌ها اضافه می‌شده‌است. در ادبیات پهلوی برای این که شمارهٔ این طبقات را با تعداد خلقت‌های اصلی اورمزد و نیز با شمارهٔ امشاسپندان وفق دهند و هم‌چنین تحت تأثیر عقائد نجومی بابِلی، گاهی به شش یا هفت طبقهٔ آسمانی قائل شده‌اند، به این طریق که طبقهٔ ستارگان را به دو طبقهٔ ستارگان ثابت و اختلاط‌ناپذیر تقسیم کرده‌اند[۱]. و در زیر «روشنی بی‌پایان» هم «جای امشاسپندان» را قرارداده‌اند. اما تقسیم‌بندی چهارگانهٔ قدیمی نیز در کتاب‌های پهلوی دیده می‌شود[۲]. بنا بر روایت دینکرد، برزخ میان زمین و طبقهٔ ستارگان است و بهشت در ستاره‌پایه (طبقهٔ ستارگان) و از آنجا به بالاست[۳]. بهشت واقعی در خورشیدپایه است[۴] و ایزدان مینوی در آن جای دارند. طبقهٔ بالاتر از بهشت گَرزمان است که در روشنیِ بیکران قرار دارد و جای اقامت امشاسپندان است[۵]. قرارگرفتن پارسایان در هر یک از طبقات بهشت بستگی به میزان کارهای نیک آنان دارد[۶].

سه طبقهٔ ستاره‌پایه و ماه‌پایه و خورشیدپایه را به طور نمادی (سمبلیک) به ترتیب «اندیشهٔ نیک» و «گفتار نیک» و «کردار نیک» که شعار دینی زردشتیان است، نیز نامیده‌اند[۷].

در بندهش[۸] و زادسْپَرم[۹] گذشتن روان پارسایان از این طبقات به بالا رفتن از نردبان

۱- بندهش ص ۲۸، س ۱، ص ۳۲، س ۱۲ تا ص ۳۳، س ۲.
۲- روایات پهلوی، فصل ۴۶، بند ۷.
۳- دینکرد، ص ۴۴۱، س ۳.
۴- روایات پهلوی، فصل ۶۵، بند ۱.
۵- دینکرد، کتاب سوم، فصل ۳۵۰، ص ۳۳۸، س ۱۶ به بعد.
۶- روایات پهلوی، فصل ۶۲، بندهای ۶ و ۱۰.
۷- اَرداویراف‌نامه، فصل‌های ۷ و ۸ و ۹.
۸- بندهش ص ۲۰۳، س ۱۴ ـ ۱۲.
۹- فصل ۳۵، بند ۴۳.

(sard) تشبیه شده است[۱]، امّا در دادِستان دینیگ[۲] روان پرهیزگاران در گردونهٔ چهارچرخ مجلّلی این سفر را طی می‌کند.

پرسش ۱ بند ۱۵۶

کلمه‌ای که در متن آمده KZY خوانده می‌شود که معمولاً هُزوارشِ کلمهٔ ahē (یا در پهلوی اشکانی has) به معنی «آغاز، اول، نخست، قبلاً» است. ظاهراً این معنی مناسب فحوای عبارت نیست. نیبِرگ[۳] این کلمه را هُزوارشِ has می‌داند و معتقد است که در این‌جا has به معنی «می» است که در پهلوی به صورت HS نوشته می‌شود و آن را هُزاورش می‌دانند. وی معتقد است که hs به معنی «می» هزاورش نیست، بلکه معادل معنایی کلمهٔ mad «می» زبان پارتی است. بنابراین جمله را چنین ترجمه می‌کند: «چنین پیداست که برای پارسایان چه مرد و چه زن، پس از درگذشتن، خوش‌ترین غذاها را می‌آورند که عبارت است از «هس» (=می) ایزدان مینوی ـ «هس» یعنی روغن بهاری.»

این توجیه چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد، «هس» (یا هر کلمهٔ دیگر) در این‌جا «می» نیست، زیرا خود متن آن را «روغن یا کرهٔ بهاری» معنی می‌کند. در روایات پهلوی[۴] کلمه را به صورت mzd همراه با لغت MŠY[۵] (روغن) می‌یابیم.

پرسش ۳ بند ۵

گاهَنْبار یا گاهانْبار نام جشن‌های شش‌گانهٔ فصلی است. اولین گاهَنبار در ۱۵ اردیبهشت، دومین در ۱۵ تیر، سومین در ۳۰ شهریور، چهارمین در ۳۰ مهر و پنجمین در ۲۰ دی و ششمین در آخرین روز خمسهٔ مسترقه (آخرین روز سال) جشن گرفته می‌شد. هر یک از این جشن‌ها پنج روز طول می‌کشید و روز آخر مهم‌ترین روز جشن

۱- رک به مقالهٔ نگارنده «Notes Pehlevies»   ۲- فصل ۳۰، بند ۲.

3- S. H. Nyberg. Henning Memorial Volume, London, 1970, p. 345.

۴- فصل ۲۳ بند ۱۷.

بوده است. در متون پهلوی پیدایی هر یک از آفریدگانِ اورمزد در یکی از گاهَنبارها دانسته شده است. مراسم گاهَنبار هنوز میان پارسیان هند و زردشتیان ایران برگزار می‌شود[1].

پرسش ۴

دربارهٔ زمین‌های شاد و ناشاد نیز رک به وندیداد، فرگرد سوم.

پرسش ۴ بند ۱۳

زُوهْر: دو نوع «زوهر» (zōhr) وجود دارد: یکی «آتشْ‌زوهر» و دیگر «آبْ‌زوهر» (نثار به آتش یا به آب).

«آتش زوهر» عبارت است از پیه دمبهٔ گوسفند که در موارد خاصی به آتش مقدس می‌دهند. یکی از این موارد هنگام تأسیس آتشِ بهرام است. به این منظور آتش‌های گوناگون را گرد می‌آورند و درهم می‌آمیزند و بر آتش واحدی که درست می‌شود دعا می‌خوانند و بعد هیزمی را در بالای آتش می‌گیرند تا با حرارت آتش، بدون تماس با آن، روشن شود. سپس از این هیزمِ روشن‌شده هیزم دیگری را روشن می‌کنند تا مجموعاً هفت بار این کار انجام گیرد. هفتمین شعله را که بدین طریق تطهیر شده است، در آتشگاه قرار می‌دهند. بر این آتش باید هیمه و پیه دمبهٔ گوسفند و عطر نثار کنند و هر روز باید با این نثارها از آتش مراقبت کرد تا خاموش نشود[2].

در هنگام گاهَنبار (جشن‌های فصلی) نیز زُوهْر به آتشِ بهرام می‌دهند.

مورد دیگر «آتشْ‌زُوهْر» در صبح روز چهارم پس از مرگ است. به اعتقاد مزدیسنان در این هنگام روانِ درگذشته در خانهٔ شاه بهرام پیروزمند (آتشِ بهرام) می‌آید و با دادن این زُوهْر به آتش، روان به‌راحتی از پلِ چینْوَد عبور می‌کند. اگر آتشِ بهرام در نزدیکی نباشد، روان به هر آتشکدهٔ دیگر که نزدیک است می‌رود، و در این صورت «زُوهْر» در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین‌مرتبه‌تر داده شود. در متون

۱– رک به پورداود، خرده اوستا، ص ۲۱۵ به بعد.

۲– روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۷۵.

پهلوی آمده است که زُوهْر را به آتش‌های دیگر نیز می‌توان داد.

زُوهْر گوسفند و بز و گاو و حتّی خر و خوک نیز جایز است[۱]. در قرن‌های بعد از اسلام به تدریج زُوهْر خوک و گاو ترک شد.

«زُوهْر» هم‌چنین در مورد گوشت قربانیی که به خدایان اهداء می‌شده، به کار رفته است. این رسم در میان زردشتیان ایران بسیار رایج است و در میان پارسیان هند نیز اثری از آن را می‌یابیم: گوسفندی را می‌کشند و سرخ می‌کنند و قطعهٔ کوچکی از آن را موبد در هنگام اجرای مراسم «یَزِش» خاص می‌خورد. بخشی از آن را به فقرا می‌دهند و بقیه به موبد می‌رسد.

«آبْ زُوهْر» یا «نثار به آب» اکنون اساساً جزئی از مراسم یَسْنَه (yasna) است. پس از اتمام مراسم دعاخوانیِ یسنه، زور مِلَوّی (zōr-melavvi)، به اصطلاح پارسیان هند، یا «آب زور (āb-zōr)، به اصطلاح زردشتیان ایران، اجراء می‌شود. زوت (موبد پیشوا که اجراکننده است) هاونی را که محتوی پَراهومی است که در دفعهٔ دوم در طول مراسم یَسْنَه تهیه شده به چشمه‌ای که از آن آب برای مراسم یسنه برداشته‌اند، می‌برد و با خواندن اوستا که شامل یک «یَثا اَهُو وَیریُو و یک «اَشِمْ وُهُو» است آن را در سه دفعهٔ متوالی در آب می‌ریزد. پراهوم عبارتست از مخلوطی از (شیر و) شیرهٔ گیاه هوم که با آبِ دعاخوانده‌شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. در طی مراسم یَسنه دوباره پراهوم تهیه می‌شود. در پراهوم نخست شیر به کار نمی‌رود و آن را زوت در طی خواندن یسن ۱۱ می‌نوشد. در پراهومی که بار دوم تهیه می‌شود و به عنوان «آبْ‌زوهر» به کار می‌رود، شیر از اجزاء لازم آن است. این شیر را راسپی (موبد همکار زوت) قبل از مراسم آماده می‌کند و پس از پراهوم اول روبروی زوت گذاشته می‌شود. در قسمت دوم مراسم یسنه (از یسنهٔ ۱۱ به بعد) شاخه‌های برسم با قدری از این شیر شسته می‌شود و قسمت دیگر شیر که جزء متشکلهٔ پراهوم دوم است در هاون ریخته می‌شود. این پراهوم دوم که متشکل از سه جزء است همان زئوثرهٔ (zaoθra) اوستاست که با سه صفت «آمیخته به هوم»، «آمیخته به شیر» و «آمیخته به انار» آمده است.

۱– نامه‌های منوچهر، نامهٔ اول، فصل ۸، بند ۳، به نقل از مقالهٔ بویس که بعداً ذکر می‌شود.

غرض از ریختن زوهر به آب نیروبخشیدن بدان ذکر شده است. در اوستااشاراتی هست که برای ادای تاوانِ‌گناهی که نسبت به‌آب مرتکب‌شده‌باشند، بایستی زوهر نثار می‌کردند.
در میان زردشتیان ایران غیر از «آبْ‌زوهر» همراه با یَسنَه، ریختن زوهر به آب (بدون مراسم یَسنَه) نیز معمول است.
در این بند از مینُویِ‌خرد احتمالاً غرض‌از زوهر، «آب‌زوهر» همراه با مراسم یسنه است. دربارهٔ جزئیات «آب‌زوهر» و «آتش‌زوهر» رک به مقالهٔ مری بویس[1].

مراسم یسنه

مهمترین آیین پرستش زردشتی مراسم یسنه (=پرستش، قربانی) است که در مقابل آتش در جایی از آتشکده معروف به اورویسگاه (urwēsgāh) انجام می‌گیرد. مراسم یسنه خود شامل دو قسمت است. در قسمت اول در طی آیین‌هایی وسائل کار مراسم اصلی یسنه تهیه می‌شود مانند تهیهٔ زوهر (رک به «زوهر» و برسم (شاخه‌های درخت که امروز شاخه‌های فلزی به جای آن به کار می‌رود) و درون (نان مقدس، رک به تعلیقات پرسش ۱۵ بند ۱۷) و تهیهٔ شیرهٔ گیاه هوم (=پراهوم. رک به آب زوهر در بالا). مراسم اصلی یسنه شامل خواندن ۷۲ فصل یسنه است. در این مراسم دو روحانی به نامهای زوت (که خواندن برعهدهٔ اوست) و راسپی (که بدو جواب می‌دهد و ضمناً وظیفه دادن خوراک به آتش نیز بر عهدهٔ اوست) شرکت دارند. دربارهٔ این مراسم رک به کتاب مودی[2] و دوشن‌گیمن[3].

پرسش ۵ بند ۶

در نسخه‌های پهلوی کلمه به صورت ´lwn و در پازند handurun آمده است. در واژه‌نامهٔ مینُویِ خرد (ص ۶۹) این کلمه با اتصال به ᵓn که در آخر کلمهٔ قبلی آمده و در

1- M. Boyce, «ātaš-zōhr and āb-zōhr». *JRAS* 1966.100-118.
2- Modi, *The Religious Ceremonies of the Parsees,* P. 260 ff.
3- Duchesne-Guillemin, *La religion de l´Iran ancien,* P. 71.

خط پهلوی نشانهٔ hw نیز هست، به صورت x^{w}aran خوانده شده است. اکنون معتقد هستم که ـان متعلق به کلمهٔ قبل است، زیرا واژهٔ «دُروجان» که به تبع دیوان آمده است الزاماً باید جمع باشد (قس پرسش ۷، بند ۴). لغت lwn´ احتمالاً نمایندهٔ تلفظ rōn است و معنی آن شاید «حرکت، هجوم» باشد. (قس وندیداد ۳، بند ۷) و شاید از ریشهٔ rav «حرکت کردن» مشتق شده باشد. قس اوستایی[1] ravan «رود»، پهلوی[2] (payrūdan) ptlwtn «هجوم بردن».

پرسش ۷ بند ۸

زُروان: در ادبیات پهلوی زردشتی زُروان خدای زمان و تقدیر است. بر اساس اسطوره‌ای که نویسندگان خارجی (خصوصاً مسیحی) روایت کرده‌اند، در آیین زُروانی، زُروان پدر اورمزد و اهرمن هر دو به شمار می‌آمده است. این آیین چنان‌که از این روایات بر می‌آید خصوصاً در دوران ساسانی از رواج کامل برخوردار بوده است. در کتاب‌های پهلوی گاه‌گاه به عظمت دیرینهٔ این خدا بر می‌خوریم. اما در این آثار عموماً زُروان در مرحله‌ای پایین‌تر از اورمزد قرار دارد و در آفرینش جهان هم‌چون افزاری در خدمت اوست. اورمزد از زمان بیکران که هم‌چون خودِ او ازلی و ابدی است[3]، زُروانِ «دیرَنگ‌خدای» را، یعنی زمانی که مدت سلطه‌اش طولانی است، آفرید. این زمان را زمان «کرانه‌مند» نیز گفته‌اند. از طریق زمان است که موجودات اورمزد در آغاز خلقت جهان مادی حرکت می‌یابند و باز به‌وسیلهٔ گذشت زمان است که سرانجام دوران فرمانروایی تجاوزکارانهٔ اهرمن پایان می‌یابد[4]. زمان از همهٔ موجودات، چه آفریدگان اورمزد و چه مخلوقات اهرمن نیرومندتر است.

دربارهٔ زُروان رجوع کنید به کتاب زینر[5] و مقالات بویس[6] و موله[7] و نیز به کتاب

1- Air. Wb 1512.

2- Nyberg, *Hilfsbuch*, II, 182, Zaehner. *Zurvan*, 290.

۳- بندهش، ص ۳، س ۱ و ص ۳۱، س ۴.

۴- بندهش، همان‌جا.

5- R.C. Zaehner, *Zurvan*, Oxford, 1955.

6- M. Boyce, «Some Reflections on Zurvanim» *BSOAS* 19, 1957,304-316.

7- M. Molé, «Le problēme zurvanite» *JA*. 1959, 431.469.

دوشِن‌گیمن[۱]. به فارسی رجوع کنید به کتاب‌های کریستن‌سِن[۲] و بهار[۳].

پرسش ۷ بند ۹

دو صفت «بدون تباهی» و «بدون فساد» ترجمهٔ asōhišn و apōhišn است که بعضی «بدون گرسنگی» و «بدون تشنگی» ترجمه می‌کنند و در واژه‌نامهٔ مینُویِ خرد (ص ۲۱ و ۳۳) نیز همین نظر اتخاذ شده است. از آنجا که این دو کلمه ترجمهٔ دو کلمهٔ اوستایی -afriθyant و -apuyant «فساد ناپذیر، تباه‌نشدنی» است[۴]، ترجمهٔ مأخوذ در متن مرجّح است.

پرسش ۷ بند ۱۱

اشاره به پیمانی است که اورمزد با اهرمن در آغاز خلقت بست. عمر جهان براساس عقائد زردشتی، چنان‌که در کتاب‌های پهلوی ذکر شده، دوازده‌هزار سال است که به چهار دورهٔ سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود. در طول سه هزار سال اول، مخلوقات اورمزد همه در مرحلهٔ «مینو» قرار داشتند که بنابر تفسیر بندهش به این معنی است که «بدون اندیشه و بدون حرکت و لمس‌نشدنی» بودند[۵]. در آغاز سه‌هزارهٔ دوم اهرمن از جهان تاریکی به مرز جهان روشنی آمد[۶]. اورمزد که جهان خویش را در خطر می‌دید با اهرمن پیمان بست که جدال را به مدت ۹ هزار سال به عقب بیندازند. اورمزد با علم کامل خویش می‌دانست که در پایان این مدت اهرمن از فعالیت بازخواهد ایستاد و نیز می‌دانست که از این مدت، سه هزار سال به کام اورمزد و سه‌هزار سال در زمان اختلاط (خوب و بد) به کام هر دو خواهد بود و در پایان جدال، اهرمن بدون نیرو خواهد شد. آنگاه اورمزد با خواندن دعای اَهونَوَر اهرمن را بی‌هوش کرد و وی به مدت سه‌هزار

1- J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l´Iran ancien,* Paris, 1962,302.

۲- ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲ ص ۱۷۱؛ مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۲۳.

۳- مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران ۱۳۵۲، ص ۹ و ۶۵.

۴- رک به M. Molé, *La légende de Zoroastre,* Paris 1967. P. 148

۵- بندهش، ص ۴، س ۷ـ۶.

۶- همان مأخذ.

سال در حالت بی‌هوشی باقی ماند[1]. در این سه‌هزار سال اورمزد مخلوقات را از صورت مینو به صورت گیتی (مادی یا مجسم) در آورد[2]. اما همه آرام و بدون جنبش و فعالیت در جای خود قرار داشتند. چون اهرمن به هوش آمد، یعنی اولِ سه‌هزارهٔ سوم، به آسمان حمله کرد[3] و دوران اختلاط از این زمان آغاز شد. در این هنگام همه چیز به حرکت آمد و جهان به شکل کنونیش هویدا شد. نیز رک به پرسش ۵۶، بند ۳۰.

پرسش ۷ بند ۲۷

جمشید: اشاره به جدا شدن فرّه از اوست. در اوستا[4] آمده است که جمشید دروغ گفت. آنگاه فرّه به شکل یک باز از او جدا شد. در کتاب روایات پهلوی[5] آمده است که وی به راه دیوان رفت و خلقت آب و زمین و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و گوسفند و انسان و همهٔ مخلوقات را به دروغ به خود نسبت داد. در نتیجه فرّهٔ شاهی از او جدا شد و تنش نیز به دست دیوان افتاد تا آن را تباه کنند. این نکتهٔ آخر اشاره به میرندگی اوست.

در متون اسلامی نیز نظیر همین مطلب آمده است، فی‌المثل در تاریخ طبری[6] روایت شده که جمشید از این که در زمان او گرما و سرما و بیماری و پیری و حسد نبود، غرّه شد و به جن و انس گفت که مالک آنان است و به روایت دیگر دعوی خدایی کرد.

فریدون: در متون پهلوی و متون دورهٔ اسلامی تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در جایی به این که فریدون در اصل جاودانه بوده و بعد بر اثر ارتکاب گناهی میرنده گشته، اشاره‌ای نشده است. در یکی از قطعات اوستا آمده است که جم و کاووس در اصل بی‌مرگ آفریده شده بودند و بر اثر ارتکاب گناه میرنده شدند[7]. هم‌چنان‌که وست[8] حدس زده است، شاید این عمل فریدون که کشور را میان سه فرزند خود تقسیم کرد و سهواً

۱- همان مأخذ، ص ۶ و ۷.
۲- همان مأخذ، ص ۱۶، س ۱۳ به بعد.
۳- ایضاً ص ۴۱ ـ ۳۹.
۴- یشت ۱۹، بند ۳۳.
۵- فصل ۳۱، بند ۹ به بعد. ترجمهٔ همهٔ فصل در کتاب اساطیر ایران ص ۱۲۸ آمده است.
۶- ج ۱، ص ۱۸۰ به بعد.
7- J. Darmesteter. *ZA*, III. P 36-37.
8- F. W. West, *SBE*, Vol. 24, P. 35 n. 1.

باعث شد که تخم کینه در میان آنان پراگنده شود، در نظر بعضی گناه محسوب شده است. در غُرَرالسِّیَر مرغنی[1] آمده است که فریدون مرتکب اشتباه شد و از روی هویٰ و هوس و نه تدبیر، فرزند کوچک‌تر را بر فرزند بزرگ‌تر ترجیح داد. نیز رک به پرسش ۲۰، بند ۲۵.

کاووس: بنابر روایت دینکرد[2] کاووس بر تمام زمین، هم بر دیوان و هم بر مردمان حکمرانی می‌کرد و هفت خانه در میانهٔ البرز ساخته بود: یکی زرین، دو تا سیمین و دو تا پولادین و دو تا از آبگینه. هر کسی بر اثر پیری زورش کم می‌شد به خانهٔ او می‌آمد و دوباره زور بدو باز می‌گشت و جوان پانزده ساله می‌شد. دیوان برای این که مرگ را بر او مستولی کنند، مشورت کردند و سرانجام دیو خشم این وظیفه را به عهده گرفت و او را به سبب سلطنتش بر هفت کشور فریفت. سرانجام آرزوی رفتن به آسمان و جای امشاسپندان در دل او راه یافت. تا لبهٔ تاریکی به همراهی دیوان و مردم بدکار رفت و آنجا فرّه از او جدا شد و خود او از سپاه دور افتاد و سرانجام در دریای فراخْکَرد فرود آمد و بدین طریق میرنده شد.

در منابع اسلامی نیز به این داستان اشاراتی رفته است. رک به کتاب کیانیان کریستن‌سن[3].

دربارهٔ جم و فریدون و کاووس نیز رک به پرسش ۵۶، بند ۲۱.

پرسش ۱۵ بند ۱۰

بنابر اساطیر زردشتی زمین شامل هفت اقلیم (=کشور) است به این نام‌ها: ارزه[4] در طرف مشرق، سوه[5] در مغرب، فردوفش[6] و ویددفش[7] در جنوب و وروبرش[8] و

۱- به کوشش زوتنبرگ، ص ۴۲.

۲- دینکرد نهم، فصل ۲۲، بکوشش مدن، ص ۸۱۶ـ۸۱۵. برای ترجمهٔ همهٔ فصل رک به ترجمهٔ نگارنده از دینکرد نهم (آمادهٔ چاپ).

3- A. Christensen. *Les* Kayanides, 73. 108.

ترجمهٔ فارسی از ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶ ص ۱۱۱ و ۱۵۹.

4- arzah

5- sawah

6- fradadafš

7- widadafš

وورو‌جرش[۹] در شمال. اقلیم میانی خنیره[۱۰] (خنیرث، خنیرس و غیره) نامیده شده است.

در بعضی از منابع اسلامی نیز به این اقالیم اشاره رفته است. جاحظ در کتاب التربیع و التدبیر[۱۱] از ایدذفش و افرددش و ابرشارش و ابربارش و خونرث بامیة نام می‌برد و خونرث را اعمرالعوالم ذکر می‌کند. در کتاب‌الحیوان[۱۲] نیز این نام‌ها به صورت تصحیف شده آمده است. در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری[۱۳] چنین آمده است: «هر کجا آرامگاه مردمان بوذ به چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند. نخستین را ارزه خواندند، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم را وووربرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند. هفتم را که میان جهانست خنرس (یا خنیره) بامی خواندند و خنرس بامی این است که ما بذو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی.»

پرسش ۱۵ بند ۱۷

کلمهٔ درون (drōn) در اوستا به صورت draonah و به معنی «نصیب، بهره، دارایی» است و اصطلاحاً به «سهمی» گفته می‌شود که در طی مراسم دینی به خدایان تقدیم می‌شود (یسن ۳۳، بند ۸ و ۱۱، بند ۴). در یسن ۱۱ کلمه به معنی قسمتی از حیوان قربانی است که برای ایزد هوم جدا گذاشته می‌شود. اما در آثار پهلوی و استعمال امروزی «درون» قرصهٔ نان نازکی است که از خمیر برنیامدهٔ گندم درست می‌کنند. در مراسم یسنه (yasna) همراه با این نان، کره که نمایندهٔ جهان حیوانی است و اصطلاحاً آن را گوشوداگ[۱۴] (gōšodāg) می‌نامند، دعاخوانده می‌شود و از این هر دو زوت (موبد اجراکنندهٔ مراسم) در ضمنِ هایِ هشتمِ یسنه می‌خورد. مراسم درون از هایِ سوم تا هایِ هشتم یسنه ادامه می‌یابد و اصطلاحاً آن را «درون یشتن» می‌گویند. «یشت

8- wourubarš 9- wourujarš
10- x^{w}anērah

۱۱- به کوشش پلا (Pellat)، دمشق ۱۹۵۵، ص ۴۳ (نیز رک به تعلیقات، کتاب ص ۱۷).
۱۲- به کوشش عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، ص ۳۷۰، قاهره، ۱۹۶۵.
۱۳- به کوشش محمد قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، ص ۴۳، تهران ۱۳۳۲.
۱۴- در دوران‌های قبل «گوشت» حیوان قربانی‌شده به جای کره دعا خوانده می‌شد.

درون» برای «عبادت» یا «شکرگزاری» از خدایان است و می‌توان آن را به هر یک از ایزدان تقدیم داشت. «یشت درون» هم‌چنین به عنوان «باج نان خوردن» (دعای غذا) به کار می‌رود و در این مورد به اورمزدخدا تقدیم می‌شود. در مورد اول «باج نان» (دعای غذا) که مخصوص شروع است، خوانده می‌شود و بعد غذا در سکوت خورده می‌شود و بعد از شستن دهان و دست «باج پایان غذا» را می‌خوانند. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ باج و درون رک به مقالهٔ بویس ـ کوتوال[1].

پرسش ۲۰ بند ۲۵

اشاره به داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش. بـه ایـن قـصه در بـعضی از کتاب‌های دیگرِ پهلوی نیز اشاره شده است، از جمله در بندهش[2] و دینکرد[3] و ماه فروردین روز خرداد[4]. در «ایادگار جاماسبیگ»[5] داستان با تفصیل‌بیشتری آمده است. بنابر روایت این کتاب فریدون سه پسر خویش را خواند و به آنان گفت که قصد دارد جهان را میان آنان قسمت کند و از هر یک خواست تا آنچه به نظرشان بهتر مـی‌رسد بخواهند. سلم «ثروتمندی بسیار»، توز (=تور در فارسی) «نیرومندی» و ایرج، چون فرّهٔ کیان داشت، «داد و دین» خواست. فریدون زمین روم را تا ساحل دریا به سلم داد، ترکستان را با بیابان تا ساحل دریا به توز داد و ایرانشهر و هندوستان را تا ساحل دریا به ایرج بخشید. پس دیهیم از سر برداشت[6] و بر سر ایرج نهاد و گفت که: «نشست فرّهٔ من بر سر ایرج تا صبح فرشگرد کرداری (=تا قیامت). در همهٔ زندگی تو و فرزندان تو بر سلم و توز فرمانروایی و پادشاهی خواهید داشت.» سلم و توز چون آن گونه دیـدند گفتند که «این چه بود که فریدون پدر ما کرد که سالاری را نه به فرزند بزرگ‌تر و نه به فرزند میانی بلکه به فرزند کوچک‌تر داد.» چاره‌اندیشی کردند و ایرج برادر خویش را

1- M.Boyce and F. Kotwal. « Zoroastrian bāj and drōn » I, *BSOAS* 34, 1971, 56-73; II, *BSOAS* 34, 1971, 298-313.

۲- ص ۲۱۱، س ۱۱.

۳- کتاب هفتم، ص ۶۸۹، س ۷.

۴- بندهای ۱۲، تا ۱۵ (متون پهلوی آسانا، ص ۱۰۳).

۵- به کوشش مسینا (Messina)، فصل ۴، بند ۳۹ به بعد.

۶- دربارهٔ این عبارت رک به مقالهٔ موله. M. Molé, *JA*, 1953, 271

کشتبند. نیز رک به پرسش ۷، بند ۲۷.

در منابع تاریخی دوران اسلامی و نیز در شاهنامه این داستان با تفاوت‌هایی در جزئیات آمده است، از جمله در تاریخ طبری[۱]، غُرَرالسیَر مرغنی[۲]، مُروج‌الذهب[۳] و سِنی ملکوک‌الارض[۴].

پرسش ۲۶ بند ۱۴

ارزور (arzūr) از این دیو که به دست گیومرث کشته شده است در اوستا ذکری نیامده است[۵]. در رسالهٔ پهلویِ ماه فروردین روز خرداد (بند ۱۹) از وی به عنوان فرزند اهرمن یاد شده است (نیزرک به بند ۵ همین رساله)[۶]. جزئیات داستان وی در کتاب‌های پهلوی نیامده است. ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه[۷] آورده است که اهرمن فرزندی داشت به اسم خزوره (به جای ارزور یا ارزوره).[۸] وی به گیومرث تعرض کرد و گیومرث او را کشت. اهرمن به پیش اورمزد شکایت برد و درخواست کرد که برای حفظ عهدی که با هم کرده بودند، انتقام خون او را از گیومرث بگیرد. اهرمن نخست سرانجام جهان و قیامت را بر گیومرث نمود تا وی مشتاق مرگ شد، سپس او را کشت.

در روایات پهلوی[۹] بنابر سنتی آمده است که «دوزخ پوست ارزور است... و گویند که در پایان (جهان) اورمزد پوست ارزور را با فلز کاملاً پر می‌کند».

در وندیداد[۱۰] کوهی به اسم -arəzūra آمده است که دیوان در آن رفت و آمد دارند و همین کوه در بندهش و دادِستان دینیگ و روایات پهلوی درِ دوزخ دانسته شده است. از سوی دیگر در یشت ۱۹، بند ۲ از کوهی به نام -ərəzūra یاد شده که اورمزد آن را آفریده است و این همان کوهی است که در بندهش جای آن در «روم» دانسته شده است.

۱- به کوشش دوخویه، ج ۱ ص ۲۲۹.

۲- به کوشش زوتنبرک ص ۴۱.

۳- به کوشش پلا (Pellat) ج ۱ ص ۲۶۵.

۴- چاپ بیروت، ص ۳۴.

۵- رک به کریستن سن «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان» ترجمهٔ ژاله آموزگار. احمد تفضلی، ۱۳۶۳، ص ۶۸ به بعد. (ژ. آ).

۶- متون پهلوی آسانا، ص ۱۰۲ و ۱۰۴.

۷- به کوشش زاخو، ص ۱۰۰.

۸- در خط پهلوی الف و خ به یک شکل نوشته می‌شود. رک به:
Darmesteter, *Le Zend-Avesta,* I.P. 334n. 31.

۹- ص ۱۶۲.

۱۰- فرگرد سوم، بند ۷ و فرگرد نوزدهم، بند ۴۵.

کریستن‌سن احتمال می‌دهد که این هر دو نام در اوستا به یک کوه اطلاق می‌شده و در وندیداد که تألیف آن متأخرتر از یشت‌هاست، کوهی دوزخی تصور شده است. به هر حال ارتباط دیو ارزور و کوه ارزور چندان روشن نیست. رک به کتاب کریستن‌سن[1] و هارتمان[2].

پرسش ۲۶ بند ۱۹

هوشنگ: در آبان‌یشت (یشت ۵، بند ۲۲) آمده است که هوشنگ پیشدادی با تقدیم قربانی از اَردْوی‌سور ناهید درخواست کرد که «باشد که از میان ببرم دو سوم دیوان مازَنی و بدکاران پیرو شهوت را.» و ایزد ناهید این درخواست او را اجابت کرد. در زام‌یشت (یشت ۱۹، بند ۲۶) نیز آمده است که «فرّه با هوشنگ پیشداد همراه بود... وی دو سوم دیوان مازَنی و بدکاران پیرو شهوت را کشت». نیز همین مطلب در رام‌یشت (یشت ۱۵، بند ۷) و اَرْت‌یشت (یشت ۱۷، بند ۲۶) ذکر شده است.

در کتاب‌های پهلوی نیز به این مطلب اشاره شده است. در دینکرد هفتم[3] آمده است: «هوشنگ با آن فرّه دوسوم دیو مَزَن را بزد». و به همین مطلب در دادِستان دینیگ[4] برمی‌خوریم.

در تاریخ طبری[5] بدون ذکر نام «دیوان مازَنی» آمده است که هوشنگ ابلیس و لشکر او را شکست داد و از اختلاطشان با مردم جلوگیری کرد و از آنان تعهد گرفت که به مردمان تجاوز نکنند و متمرّدان و دسته‌ای از غولان آنان را بکشت. تردیدی نیست که غرض از غولان در روایت طبری و عفاریت در روایت مرغنی[6] همان دیوان مازَنْدَر «دیوان بزرگ» است.

پرسش ۲۶ بند ۲۲

تهمورث و اهرمن: به افسانهٔ سوارشدن تهمورث بر اهرمن در زام‌یشت اوستا[7] چنین

1- A. Christensen, Les types du premier homme et du Premier roi, I, P. 53.

2- S. Hartman, Gayōmart, P. 31 Sq. و ترجمهٔ فارسی آن ص ۶۹. (ژ. آ.)

۳- ص ۵۹۴، س ۱۹.

۴- فصل ۶۵، بند ۵.

۵- ج ۱، ص ۱۷۱.

۶- غررالسیر، ص ۶.

۷- یشت ۱۹، بند ۲۸ و ۲۹.

اشاره شده است: «تهمورثِ زیناوند (=هوشیار) آن فرّه را به دست آورد... که بر همهٔ دیوان و مردمان و جادوگران و پریان غالب شد و به مدت سی سال اهرمن را به شکل اسب در آورده بر او سوار شد». همین مطلب در رام‌یشت[۱] تکرار شده است.

در دینکرد[۲] این داستان که از مأخذ اوستایی گرفته شده چنین آمده است: «تهمورثِ زیناوند با آن فرّه بر دیو و مردم بد و جادوگر و پری غلبه کرد و بت‌پرستی را برافگند و پرستش آفریدگار را در میان مخلوقات رواج داد و سی زمستان گنّامینو (=اهرمن) را به شکل اسب در آورده بر او سوار شد». در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد[۳] و اَوْگمدَیچا[۴] و ایادگار جاماسبیگ[۵] نیز به این داستان اشاره رفته است.

دربارهٔ رها شدن اهرمن از دست تهمورث در اوستا و متون پهلوی مطلبی ذکر نشده است. امّا در روایات فارسیِ داراب هرمزدیار[۶] منظومه‌ای در این باره آمده که احتمالاً از یک مأخذ قدیم‌تر پهلوی اتخاذ شده است. خلاصهٔ آن چنین است: اهرمن برای رهایی خویش چاره‌ای اندیشید و نزد زن تهمورث رفت و از او درخواست کرد که از شوهرش بپرسد که وقتی سوار بر اهرمن بر البرز می‌رود، آیا جایی هست که از او بترسد. اهرمن به زن وعده داد که در عوض این خدمت به او ابریشم و انگبین بدهد. زن فریفته شد و پس از پرداختن از خوراک شام سؤالی را که اهرمن از او خواسته بود، مطرح کرد. تهمورث غافل از مکر او گفت که «در بازگشت از البرز، در نشیب، ترس بر من غالب می‌شود و گرز گران بر سر اهرمن می‌زنم تا از آنجا زود بشتابد». زن این سخنان را به اهرمن باز گفت و اهرمن شاد گشت و به وعدهٔ خود وفا کرد. فردای آن روز تهمورث را در نشیب البرز بر زمین زد و او را بلعید. سرانجام خبر مرگ او را سروش به جمشید برادر او رسانید و بدو گفت که چارهٔ بیرون آوردن تهمورث از شکم اهرمن این است که سرود بخوانی تا اهرمن نزد تو آید، چون اهرمن شیفتهٔ سرود و غلامبارگی است. جمشید چنین کرد تا اهرمن حاضر شد. جمشید به او پیشنهاد لواط کرد و چون اهرمن پشت کرد، وی تهمورث را از شکمش بیرون کشید و خود از پیش او بتاخت. اهرمن نومیدانه به

۱- یشت ۱۵، بند ۱۲.
۲- کتاب هفتم، ص ۵۹۴، س ۲۱.
۳- بند ۸.
۴- بند ۹۱ و ۹۲.
۵- فصل ۴ بند ۱۰، به کوشش مودی ص ۶۵ س ۱۰.
۶- ج ۱ ص ۳۱۲.

دوزخ گریخت. سپس جمشید به بالین تهمورث آمد و دستور داد برای وی استودانی (=جای نهادن استخوان‌های مرده) بسازند و او را در آن قرار دهند...

در آثارالباقیه بیرونی[۱] نظیر این داستان آمده، امّا به گیومرث نسبت داده شده است. بنابراین روایت، خدا گیومرث را بر اهرمن فرستاد و وی بر اهرمن چیره گردید و بر او سوار شد و با او به گرد جهان گشت تا این که اهرمن از او پرسید که «منفورترین و ترسناک‌ترین چیز در نظر تو چیست؟» گیومرث در پاسخ گفت: «هر گاه به جهنم می‌رسم ترس شدیدی بر من مستولی می‌شود». اهرمن هنگامی که او را به آنجا می‌برد چموشی کرد و به حیله بر زمینش انداخت.

در بعضی متون اسلامیِ دیگر به داستان تهمورث و به باره گرفتن اهرمن بدون ذکر جزئیات اشاره رفته است، از جمله در تاریخ طبری[۲] و البدأ و التاریخ مَقْدَسی[۳]. از روایت مرغنی برمی‌آید که این داستان به آن اندازه در نزد ایرانیان شهرت داشته که در کتاب‌ها و قصرها و عمارات خویش تهمورث را سواره بر اهرمن نقاشی می‌کرده‌اند.

در بعضی منابع مانند ترجمهٔ سنسکریت اَوْگمدَیچا[۴] و غررالسیر و البدأ داستان سوار شدن تهمورث بر اهرمن را مجازی گرفته و آن را کنایه از تسلط وی بر اهرمن دانسته‌اند.

پرسش ۲۶ بند ۲۳

هفت گونه خط: در رسالهٔ اوگمدیچا[۵] نظیر همین عبارت آمده است. بیشتر منابع اسلامی نیز آوردن خط و نوشتن به فارسی را به تهمورث نسبت داده‌اند، از قبیل طبری[۶]، مرغنی[۷] ابن‌بلخی[۸] و فردوسی[۹]. امّا ابن‌الندیم[۱۰] آورده است «که ایرانیان گمان می‌کنند که جمشید هنگامی که بر زمین فرمانروا شد و دیوان را مقهور کرد و ابلیس فرمانبُردارش گردید، بدو دستور داد که آن چه را در اندیشه دارد عیان کند. ابلیس نوشتن را به وی

۱– به کوشش زاخو ص ۹۹.
۲– ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
۳– ج ۳، ص ۱۳۹.
4- Darmesteter, *ZA*, III, 165 n.
۵– بند ۹۳.
۶– ج ۱، ص ۱۷۶.
۷– غررالسیر، ص ۱۰.
۸– فارسنامه، ص ۲۸.
۹– شاهنامهٔ چاپ مسکو، ص ۳۸.
۱۰– الفهرست، به کوشش تجدد، ص ۱۵.

آموخت...». همین نویسنده از قول ابن‌مقفّع تعداد خطوط ایرانیان را هفت یاد کرده است.
در مورد خطوط هفت‌گانه رک به مقالهٔ علی اشرف صادقی[۱]. در مورد تهمورث رک به کتاب کریستن‌سن[۲].

پرسش ۲۶ بند ۲۵

بی‌مرگی جهان: دوران بی‌مرگی مخلوقات در زمان جمشید در نسخه‌ای از متن پهلوی مینُویِ خرد سی‌صد سال و در نسخهٔ دیگر شش‌صد سال و در تحریر پازند شش‌صد سال و شش ماه و شانزده روز ذکر شده است. در متون اوستایی و پهلوی و منابع اسلامی نیز در این مورد اتفاق‌نظر نیست. در درواسپ یشت[۳]، جمشید از ایزد درواسپا درخواست می‌کند که به این سعات برسد که گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و باد گرم و سرد را به مدت هزار سال دور دارد و درواسپا آرزوی او را برمی‌آورد. در اَرْدیشت[۴] نیز جمشید همین سعادت را از اَشی درخواست می‌کند و اَشی نیز آرزوی او را برآورده می‌کند. اما در زامیادیشت[۵] و هومْیَسن[۶] که نظیر این مطلب آمده از مدت ذکری به میان نیامده است. در وندیداد (فرگرد دوم) از سه دورهٔ سی‌صد سالهٔ حکمرانی جمشید سخن رفته است.

در بندهش[۷] آمده که (زمان) جم تا هنگامی که فرّه از او جدا شد ۶۱۶ سال و شش ماه بود و صد سال در گریز بود که مجموعاً دوران او ۷۱۶ سال و شش ماه می‌شود. در اَوْگمدَیچا[۸] این مدت ۶۱۶ سال و شش ماه و سیزده روز ذکر شده و از یک‌صد سال اضافی سخنی نیست. در ایادگار جاماسبیگ[۹] مدت ۷۱۷ سال و ۷ ماه به اضافهٔ صد

۱- سخن، سال نوزدهم (شمارهٔ ۱۰)، ۱۳۴۸، صفحات ۸ـ۱۰۳۷ و سال بیستم (شمارهٔ ۲) ۱۳۴۹، صفحات ۲ـ۱۴۰.

2- A. Christensen, *Les types du Premier homme et du Premier roi,* I, 186.
و نیز ترجمه فارسی آن ص ۲۲۷ (ژ.آ).

۳- یشت ۹، بند ۱۰.

۴- یشت ۱۷ بند ۳۰.

۵- یشت ۱۹، بند ۳۳.

۶- یسن ۹، بند ۵.

۷- ص ۲۳۹، س ۲. نسخهٔ TD2، ورق ۱۹۰ روی، س ۱۵.

۸- بند ۹۵.

۹- فصل ۴، بند ۱۴ و ۲۲.

سال در گریز آمده است.

در کتاب‌المعارف[1] مدت حکومت جمشید ۹۰۰ سال و در تاریخ یعقوبی[2] ۷۰۰ سال و در تاریخ طبری[3] به روایتی ۷۱۶ سال و شش ماه و به روایت دیگر ۷۱۶ سال و چهار ماه و ۲۰ روز یا ۷۱۹ (۱۰۰ + ۶۱۹) سال در مُروج‌الذهب[4] ۶۰۰ سال یا ۷۰۰ سال و شش ماه و در التنبیه و الاشراف[5] ۷۰۰ سال و سه ماه و در سنی ملوک الارض[6] ۷۱۶ (۶۱۶+۱۰۰) سال و در غُرَرالسیَر[7] ۵۲۰ سال ذکر شده است.

کریستن‌سن[8] معتقد است که جم در یکی از سنت‌های قدیم هند و ایرانی نخستین بشر و نخستین شاه بوده و دوران او هزار سال به شمار می‌آمده است. بعد که هوشنگ و تهمورث از سنت‌های محلی ایرانی به تاریخ اساطیری ایران راه یافتند، مدت حکومت جمشید نیز تقلیل یافت تا این دو و هم‌چنین گیومرث در آن جایی بیابند. دربارهٔ روایات مربوط به جمشید رک به کتاب وی.

پرسش ۲۶ بند ۲۸

مَلْکُوسان منسوب به مَلْکُوس (اوستا ـ mahrkuša) دیوی است که در هزارهٔ هوشیدر جهان را دوچار سرما و برف و باران سخت می‌کند. رک به تعلیقات پرسش ۱، بند ۹۳، ذیل هوشیدر و نیز پرسش ۶۱، بند ۱۵.

پرسش ۲۶ بند ۳۳

به این مطلب در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد[9] (بند ۱۰) چنین اشاره شده است:

۱- به کوشش وستنفلد، ص ۳۲۰.
۲- به کوشش هوتسما، ص ۱۷۸.
۳- ج ۱، ص ۱۷۹، ۱۸۱ و ۱۸۳.
۴- به کوشش پلا، ج ۱، ص ۲۶۴.
۵- به کوشش دوخویه، ص ۸۵.
۶- چاپ بیروت، ص ۲۶.
۷- به کوشش زوتنبرگ، ص ۱۷.
8- Les types, II, P. 36.
و ترجمهٔ فارسی آن، ص ۳۳۲. (ژ. آ.).
۹- متون پهلوی آسانا، ص ۱۰۳.

«ماه فروردین روز خرداد جم پیمانه از دوزخ بیرون آورد و در جهان به پیدایی آمد (=ظاهر شد).» در اَیادگار جاماسبیگ[۱] نیز چنین آمده است: «او (=جم) پیمان را از آنان (=پریان) بازستد.» هم‌چنین در آثارالباقیه[۲] آمده است که «در این روز (=روز ششم فروردین) جم پیمانهای اشیاء را بیرون آورد...». در دینکرد[۳] دربارهٔ پیمان توضیح روشن‌تری آمده است: «پیش از آمدن جمشید به سلطنت، براثر غارت دیوان، آشن‌خِرد (=خرد غریزی) در میان مردم نزار و (ورن waran «شهوت») غالب بود. پیمان (=اعتدال) که منشعب از «آشن‌خِرد» ایزدی است در «افراط» و «تفریط» منشعب از وَرَن دیوی از میان رفته بود... جم چارهٔ (رهایی) پیمان آشن‌خردیِ ایزدی را از افراط و تفریطِ وَرَنیِ دیوی نگریست (=چاره‌جویی کرد)...». پس از بازگردانیدن آن جمشید توانست اعتدال را در جهان برقرار کند، به گونه‌ای که مرگ و پیری و تشنگی و گرسنگی و باد گرم و باد سرد در دوران پادشاهی او نبود. امّا این که اهرمن چه گونه و چه زمان «پیمان» را بلعیده و به دوزخ برده بود، معلوم نیست.

کریستن‌سن[۴] به حدس ارتباطی میان بلعیدن پیمان و بلعیدن تهمورث بوسیلهٔ اهرمن تصور کرده است. چنین ارتباطی بعید به نظر می‌رسد.

پرسش ۲۶ بند ۳۳ (الف)

پیل[۵]: نظیر این مطلب همان‌طور که در واژه‌نامهٔ مینُویِ خرد[۶] ذکر کرده‌ام در روایات پهلوی[۷] نیز آمده است: «وقتی که دیوان به مردمان گفتند که گوسفند را بکشید تا ما به شما پیل بدهیم که سودمند است و او را حافظ و نگهبانی لازم نیست، مردمان گفتند که آن را تنها به اجازهٔ جمشید می‌کنیم و کردند (ظاهراً: اجازه خواستند) و جمشید در مورد

۱- فصل ۴ بند ۲۱.

۲- ص ۲۱۸.

۳- دینکرد سوم فصل ۲۸۶ ص ۲۹۵ س ۲۰.

4- Christensen, *Les types*, II, 24 n.

و ترجمهٔ فارسی آن، ص ۳۱۶. (ژ. آ.)

5- Ahmad Tafazzoli, «Elephant: a demonic creature and a symbol of sovereignty», *Acta Iranica*, 5,Téhéran-Liége. 1975. P. 395-98 (ژ. آ.).

۶- ص ۹۶.

۷- ص ۱۰۲، بند ۱.

نکشتن مردم گوسفند را و نگرفتن پیل را از آنان با دیوان مجادله کرد، به طوری که دیوان شکست خوردند و آنان را میرنده و سزاوار عقوبت کرد». وست[۱]، کریستن‌سن[۲]، بوزانی[۳] و بهار[۴] کلمه را «پیر» گرفته‌اند که ابداً متناسب با عبارت نیست. جملهٔ توضیحی «که آن را نگاهبان و حافظ نیست.»، دلالت بر این دارد که سخن از حیوانی است که برخلاف گوسفند (و گاو و بز و غیره) وحشی است و احتیاجی به مراقبت آدمی ندارد. از جزئیات داستان اطلاع بیشتری نداریم، اما می‌توان تصور کرد که به احتمال قوی فیل در زمان به وجود آمدن این داستان برای ایرانیان حیوانی نامأنوس و وحشی و اهرمنی بوده است. نیز رک به بندهش[۵].

در روایات اسلامی رام کردن فیل و از صحرا به شهر آوردن آن به فریدون نسبت داده شده است[۶]. این حیوان به هر حال جای خود را پیش ایرانیان باز می‌کند و در جنگهای بزرگ در خدمت آنان در می‌آید. در جنگ شاپور دوم با رومیان بنابر روایت آمیانوس مارسلینوس، فیلانِ سکائیان که در خدمت شاپور بودند ترس و وحشت زائدالوصفی در دل سپاهیان روم انداختند[۷].

بنابر روایت جاحظ، خسروپرویز نُه‌صد و پنجاه فیل داشته است و ایرانیان با همین فیل‌های جنگی در قادسیه با مسلمانان جنگیدند[۸].

به نظر می‌رسد که در دورهٔ ساسانی این حیوان اصل اهرمنی خود را از دست می‌دهد تا آنجا که در کارنامهٔ اردشیر بابکان[۹] پیل سپید نشانهٔ قدرت و پادشاهی است: «(بابک) شب دیگر به خواب دید که ساسان به پیل آراستهٔ سپیدی نشسته بود.» و معبّران بدو گفتند که «خورشید و پیل سفید آراسته چیرگی و توانایی و پیروزگری است...». هم‌چنین در آخر جهان شاه بهرامِ ورجاوند که از یاوران سوشیانس است با هزار پیل از

1- West, SBE 24, P. 60.

2- Christensen, *Les typs,* II, 24,
و ترجمهٔ فارسی آن ص ۳۱۷. (ژ. آ.)

3- Bausani, Testi Religiosi Zoroastriani, P. 125.

۴- اساطیر ایران، ص ۱۲۹.

۵- ص ۱۴۹، س ۶.

۶- رک به طبری ج ۱، ص ۲۲۹، س ۸؛ گردیزی، زین‌الاخبار، ص ۶ و غیره.

7- Christensen, *L'Iran sous les Sassanides,* P. 245-6.

۸- الحیوان، ج ۷، ص ۱۸۱.

۹- فصل اول بند ۹ و ۱۳.

هندوستان می‌آید[1].

با این همه گاه‌گاه در سنت‌های ایرانی به شومی پیل اشاره شده است:

از پـیل و بـوم شـوم‌تر و نـاخجسته‌تر   دیدار روی اوست به سی‌صد هزار بار[2]

در مورد این دو جنبهٔ متضاد فیل در مقالهٔ دیگری مفصل‌تر بحث خواهم کرد.

پرسش ۲۶ بند ۴۰

فریدون و مازندران: داستان برخورد فریدون و دیوان مازندر و راندنشان از خُنیره (=خُنیرث) در کتاب نهم دینکرد[3] آمده است که خلاصهٔ آن چنین است: پس از این که فریدون ضحاک را به بند کشید، دیوان مازندر در خُنیره اقامت گزیدند و با حـملات بسیار فریدون را از آنجا راندند و مردم شکایت به فریدون بردند و گفتند که ضحّاک در مقایسه با مازندرها حکمران خوبی بود.

فریدون با مازندرها در دشت پیشانْسه برخورد کرد. مازندران فریدون را دست کم گرفتند و بدو گفتند که «ما تو را به این‌جا راه نمی‌دهیم». آنگاه فریدون به پیش و بالا تاخت و چون دم بیرون می‌داد از بینی راست او تگرگ بیرون می‌ریخت، سرد چـون زمستان و از بینی چپ او سنگ می‌ریخت هر یک به اندازهٔ خانه‌ای. آنگاه آنان را به پای اسب گُشن برمایون (=برادر فریدون) بست و به بالا راند و آنان را به شکل سـنگ در آورد. دوسوم آنان را نابود کرد و یک سوم دیگر آزرده و بیمار بیرون آمدند و دیگر به این کشور خُنیره باز نگشتند. برای ترجمهٔ کامل رک به کتاب نهم دینکرد، به‌کـوشش نگارنده (آماده چاپ).

پرسش ۲۶ بند ۴۱

پس از این که فریدون کشور را میان سه پسر خویش تقسیم کرد، سلم و تور بر ایرج حسد بردند و او را کشتند (رک تعلیقات پرسش ۲۰، بند ۲۵) و از نسل او کسی را جز

۱- متون آسانا، ص ۱۶۰.   ۲- دیوان سوزنی سمرقندی، ص ۴۱ ح ۸.

۳- فصل ۲۱، ص ۸۱۲ س ۱۹ تا ۸۱۵ س ۲.

دختری به نام وزگ یا گوزگ[1] باقی نگذاشتند. فریدون این دختر را در پنهانی پرورد و از نسل او منوچهر زاده شد و به ایرانشهر آمد و به قصاص خون نیای خویش سلم و تور را کشت. رک به اَیادگارجاماسبیگ[2]، بندهش[3] و تاریخ طبری[4].

پرسش ۲۶ بند ۴۴

از زمین پدِشخوارگَر تا بُنِ گوزگ: اشاره به داستان تیراندازی آرش است. در تیشتَریشتِ اوستا[5] به تمثیل، از تیری که آرش پرتاب کرده یاد شده است. در ادبیات پهلوی نیز اطلاع چندانی در مورد افسانهٔ تیراندازی آرش در دست نیست[6]. اما در مآخذ دورهٔ اسلامی اطلاعات بیشتری دربارهٔ آرش می‌یابیم. خلاصهٔ داستان بنابر این مآخذ[7] چنین است: بعد از این که افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در طبرستان محصور کرد، سرانجام هر دو به صلح گراییدند و منوچهر از افراسیاب درخواست کرد که به اندازهٔ یک تیرْپرتاب از خاک او را به وی برگرداند. افراسیاب این تقاضا را پذیرفت. فرشته‌ای که نام وی در آثارالباقیه اسفندارمذ ذکر شده است، حاضر شد و به منوچهر دستور داد که تیر و کمان خاصی را بسازد. بنابر روایت غُرَرالسیَر چوب و پر و آهن پیکان این تیر و کمان هر کدام از جنگل و عقاب و معدن خاصی تهیه شد. چون این تیر و کمان آماده گشت به آرش که تیرانداز ماهری بود دستور دادند تیری پرتاب کند. بنا بر روایت بیرونی آرش برهنه شد و تن خود را به مردم نشان داد و گفت: «ببینید که بدن من عاری از هر جراحت و بیماری است. اما بعد از این تیراندازی نابود خواهم شد.» در همان حال کمان را کشید و خود پاره پاره شد. خدا باد را فرمان داد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان، میانهٔ فرغانه (احتمالاً فرخار) و طبرستان (احتمالاً طخارستان یا طالقان)[8]، برساند. سرانجام این تیر که افراسیاب بر آن نشانه‌ای از خود

1- guzag / wizag

۲– فصل ۴ بند ۴۵ تا ۴۷.

۳– ص ۲۲۹ س ۱۴ تا ۲۳۰ س ۷.

۴– ج ۱ ص ۲۳۰ و ۴۳۰.

۵– یشت هشتم، بند ۶.

۶– رک به ماه فروردین روز خرداد، بند ۲۲ (متون پهلوی، به‌کوشش آسانا، ص ۱۰۴).

۷– تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۳۵ و ج ۲، ص ۹۹۲ و ۹۹۷؛ آثارالباقیه، ص ۲۲۰، غررالسیر، ص ۱۰۷ وغیره.

8- V. Minorsky. Hudūd āl-ᶜālam, P. 330; *BSOAS* 11,760.

نهاده بود در هنگام طلوع خورشید رها شد و از طبرستان به بادغیس رسید. همین که نزدیک به فرودآمدن بود به دستور خدا فرشته‌ای («باد» بنابر روایت بیرونی) آن تیر را به پرواز در آورد تا به زمین خُلم در بلخ رسید و آنجا در محلی به نام کوزین (مصحّف گوزبن) در هنگام غروب آفتاب فرود آمد. بعد این تیر را از خُلم به طبرستان نزد افراسیاب باز آوردند و به این طریق مرز ایران و توران معین شد.

در مورد جای فرود آمدن تیر آرش در منابع مختلف اختلاف نظر دیده می‌شود. در بسیاری از روایات اسلامی که براساس منابع ساسانی تدوین یافته، جای فرود آمدن تیر در بلخ و زمین خُلم از نواحی بلخ یا طخارستان و لب جیحون ذکر شده است. محل «کوزین» که در غُرَرالسیَر ضبط شده تصحیف «گوزبن» است که احتمالاً ناحیه‌ای است میان گوزگان و جیحون[1] و این همان «بُنِ گوزگ» متن مینُویِ خرد است[2].

برای اطلاع بیشتر در مورد آرش رک به مقالهٔ نگارنده در ترجمهٔ فارسی دائرةالمعارف اسلام.

پرسش ۲۶ بند ۴۴ (الف)

کانْسه: بنابر روایت بندهش[3] دریاچهٔ کیانْسه (یا کانْسه) در سیستان قرار دارد و نخست در آن حیوان موذی و مار و وزغ وجود نداشته و آبش شیرین بوده است. بنابر روایت همین کتاب[4] افراسیاب هزار چشمهٔ آب کوچک و بزرگ، از جمله رود هیرمند و وادینی و شش رودخانهٔ قابل کشتیرانی دیگر را که به این دریاچه می‌ریخت از میان برد و مردمان را در جای آن‌ها مستقر کرد.

پرسش ۲۶ بند ۵۰

اژدهای شاخدار: این اژدها که به دست گرشاسب کشته شده در هوم‌یسن[5] چنین

۱- رک مینورسکی، مأخذ مذکور، ص ۳۳۱.

2- J. Markwart, *Wehrōt und Arang*, P. 14.

۳- ص ۸۴، س ۴.

۴- ص ۸۹، س ۷.

۵- یسن ۹، بند ۱۱.

توصیف شده است: «او (=گرشاسب) کشت اژدهای شاخدارِ اسب‌بلعندهٔ مردبلعندهٔ زهرآلودِ زرد رنگ را که بر او زهر زرد رنگ به بلندی نیزه روان بود، گرشاسب در هنگام ظهر بر او در دیگی غذا پخت. آن بدکار تافته شد و عرق کرد. از (زیر) دیگ به پیش جست و آب جوشان را به این سوی و آن سوی پراگند، گرشاسب نریمان نرسیده به پس تاخت.»

در متون پهلوی[1] از این اژدها غالباً یاد شده است. وصف او و چگونگی کشته‌شدنش در روایات پهلوی از زبان گرشاسب چنین آمده است: «من کشتم اژدهای شاخدارِ اسب‌بلعندهٔ مرد بلعنده را که دندانش به اندازهٔ بازوی من بود و گوشش به اندازهٔ چهارده نمد بود و چشمش به اندازهٔ گردونه‌ای و شاخش به بلندی شاخه بود. به اندازهٔ نصف روز برپشت او تاختم تا سرش را به دست آوردم و گرزی بر گردنش زدم و بکشتمش. اگر آن اژدها را نکشته بودم، همهٔ جهان تو (=جهان اورمزد) را نابود کرده بود و تو هرگز چارهٔ اهرمن را نمی‌دانستی». رک به تعلیقات سوتکرنسک از کتاب نهم دینکرد (آمادهٔ چاپ).

پرسش ۲۶ بند ۵۰

گرگ کبود (پَشَن): در زام‌یشت[2] آمده است که گرشاسب نه فرزند از نسل پثنه (Paθana) را کشت. گرگ کبود، در ترکی قدیم کوک بوری (Kökbüri)، جد توتمی ترکان است. این گرگ از طرفی با پثنهٔ مذکور و از طرفی با پشنه (Pəšana) که نام دیوپرستی در آبان‌یشت[3] است، یکی دانسته شده است. این نام اخیر صورت قدیم‌تر پشنگ پدر افراسیاب است. رک به کتاب مارکوارت[4].

پرسش ۲۶ بند ۵۰

گَنْدَرو: در اوستا -gandarəwa اژدهایی است که با صفات «زرین‌پاشنه» و

۱- ص ۶۶، بند ۴ به بعد.
۲- یشت ۱۹ بند ۴۱.
۳- یشت ۵ بند ۱۰۹.
4- Markwart- Messina, *A Catalogue of the provincial Capitals of Erānshahr,* P. 6.

«آب‌زی» و «دهان گشاده» آمده و گرشاسب او را کشته است[۱].

در روایات پهلوی[۲] وصف کشته‌شدنش به دست گرشاسب چنین آمده است: «گندرو را کشتم که به یک بار دوازده ده را بجوید. چون به دندان گندرو نگریستم مردم مرده در دندان او آویخته بودند. ریش مرا گرفت و مرا به دریا گشید. نه شبانه‌روز در دریا کارزار داشتیم. سرانجام من از گندرو نیرومندتر شدم. ته پای گندرو را گرفتم و تا سر پوست او را کندم و دست و سر گندرو را بدان بستم و به دریا کشیدم و به آخْرُورَگ (āxrūrag) سپردم و پانزده اسب را کشتم و خوردم و در سایهٔ ستور خفتم. گندرو مرا کشید و همهٔ مردم مرا از خواب بیدار کردند و من برخاستم و هر گامی هزار گام جَستم و آنچه از پای من می‌جَست به هر چه برمی‌خورد، آتش در آن می‌افتاد. به دریا رفتم و آنان را باز کشیدم و گندرو را گرفتم و کشتم. اگر او را نکشته بودم، اهرمن بر مخلوقات تو (=اورمزد) مسلط شده بود. در کتاب نهم دینکرد[۳] نیز به این دیو و کشته‌شدنش به دست گرشاسب اشاره شده است.

پرسش ۲۶ بند ۵۰

مرغ کَمَک[۴]: وصف این مرغ از زبان گرشاسب در صددرِ بندهش[۵] و با اختلافات جزئی در روایات داراب هرمزدیار[۶] چنین آمده است: «... چون کَمَک مرغ پدید آمد و پر به سر همهٔ جهانیان باز داشت و جهان تاریک کرد و هر باران که می‌بارید همه بر پشت او می‌بارید و به دُم، همه باز به دریا می‌ریخت و نمی‌گذاشت که قطره‌ای در جهان باریدی، همهٔ جهان از قحط و نیاز خراب شد، مردم می‌مردند و چشمه‌ها و رودها و خانی‌ها خشک شد و مردم و چارپای را، مانند آن که مرغ گندم چیند، او می‌خورد و هیچ کس تدبیر آن نمی‌توانست کردن و من تیر و کمان برگرفتم و هفت شبانه‌روز مانند

۱- یشت ۵ بند ۳۸، یشت ۱۹ بند ۴۱، یشت ۱۵ بند ۲۸.

۲- ص ۶۸ بند ۹ به بعد.

۳- سوتکرنسک، فصل ۱۵، به‌کوشش مدن ص ۸۰۲.

۴- Kamag یا Kamak

۵- به‌کوشش دابار ص ۸۹ بند ۳۷ به بعد.

۶- ج ۱ ص ۶۵-۶۴.

آن که باران بارد تیر می‌انداختم و به هر دو بال او می‌زدم تا بالهای او چنان سست شد که به زیر افتاد و بسیار خلایق در زیر گرفت و هلاک کرد و به گرز، من منقار وی خـرد کردم. و گر من آن نکردمی عالم را خراب کردی و هیچ کس بنماندی.»

پرسش ۲۶ بند ۵۰

دیوِ بیابانی: دربارهٔ این دیو اطلاعی ندارم. کلمه‌ای که بیابانی ترجمه شده است، در پهلوی معنی «گمراه کننده» نیز دارد و این معنی دوم در واژه‌نامهٔ مینُویِ خرد، ص ۲۲۱، س ۵ اتخاذ شده است. از آنجا که گندرو دیو آبی و کَمَک مرغی است، احتمال می‌رود که این دیو منسوب به بیابان باشد.

پرسش ۳۵ بند ۱۶

زندیقی (پهلوی zandīgīh): کلمهٔ زند تحت‌اللفظی به معنی «تفسیر» اوستا به پهلوی است و نسبت بدان زندیگ است که در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده، به کار رفته است.

پرسش ۵۲ بند ۵

پارسیان سه نوع آتش دارند که بنابر اهمیت مرتبه، عبارتند از آتشِ بهرام، آدَران و دادگاه. آتشِ بهرام با تشریفات خاصی از شانزده آتش مختلف تهیه و تطهیر می‌شود و بعد آن را در جایگاه یا تخت آن هم‌چون شاهی می‌نشانند.

برای نشاندن آتشِ آدَران تنها چهار نوع آتش خانگی کافی است و مراسم تطهیر و تقدیس آن ساده‌تر از آتشِ بهرام است.

آتشِ دادگاه تنها از یک آتش به سادگی تهیه و تطهیر و تقدیس می‌شود. نگاهداری این آتش را هر بهدینی می‌تواند بر عهده گیرد.

آذَرو (= آدَروگ) به آتش‌های مرتبهٔ پائین اطلاق شده که در جاهای مختلف برپا می‌شده است و نیز می‌توانسته در آتشکده نیز نشانده شود. اگر این آتش در «دادگاه»

(جای مقدس مخصوص آتش) نشانده می‌شد، آن را با عنوان مطلق «آتش» می‌نامیدند. دربارهٔ انواع آتش‌ها رک به مقالات بویس.[1]

پرسش ۵۵ بند ۵

کلمه‌ای که به «جای» ترجمه شده است، در نسخهٔ k_{43} به صورت gyww°k آمده است که احتمالاً تصحیف gyw°k «جای» است. زینر[2] کلمه را *savāk (از ریشهٔ sav) به معنی «سود رساننده» گرفته است.

پرسش ۵۶ بند ۱۴

کلمه «آبگینه» براساس قرائت تحریر پازند انتخاب شده است. در متن پهلوی به‌صورت m°nynk آمده است که احتمالاً تصحیف MY°kynk (ābgēnag) است. رک به کتاب بیلی[3].

پرسش ۵۶ بند ۲۵

وَذَغان (waδaγān) در اوستا vaδaγanō (از -vaδaγan) نام فرمانروای ظالمی است که در اینجا با ضحّاک تطبیق داده شده است. این بند مینُویِ خرد از وندیداد ۱۹ بند ۶ اقتباس شده است. رک به کتاب نیبرگ[4].

پرسش ۵۸ بند ۸

کلمه‌ای که به «خشونت» برگردانیده شده، در متن به صورت dhšyh آمده است که

1- M. Boyce. «on the Sacred Fires of the Zoroastrians», *BSOAS* 31, 1968, 52-68; «The Pious Foundations of the Zoroastrian», *BSOAS* 31, 1968, 287-289.

2- R. C. Zaehner, *BSOS* 9.P. 103.

3- H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems,* P. 131.

4- Nyberg, *Manual* II, P. 200.

احتمالاً تصحیف dhykyh (dahīgīh) است. دربارهٔ این کلمه رک به کتاب[1] و مقالات بیلی[2].

پرسش ۵۹ بند ۹

این تمثیل در کتاب التاج (منسوب به) جاحظ[3] و در مُروج‌الذهب مسعودی[4] به اردشیر نسبت داده شده است: و کان اردشیر یقول: «ما شیء أضّر علی نفس ملک او رئیس او ذی‌معرفة صحیحة من معاشرة سخیف أو مخالطة وضیع، لأنّه کما أنَّ‌النفس تصلح علی مخالطة الشریف الأدیب الحسیب، کذلک تفسد بمعاشرة الخسیس، حتی یقدح ذلک فیها و یزیلها عن فضیلتها و یثنیها عن محمود شریف أخلاقها؛ و کما أنّ الریح اذا مّرت بالطیب حملت طیباً تحیی به النفوس و تقوی به جوارحها، کذلک اذا مرّت بالنتن فحملته تألمت له النفس...».

پرسش ۶۰ بند ۷

کلمه‌ای که در ترجمه به جای آن چند نقطه گذاشته شده است در متن به صورت w/nmyhkwn آمده است. در واژه‌نامهٔ مینُویِ خرد[5] meh-kūn «کون گنده» خوانده شده است. این قرائت و معنی مورد تردید است، زیرا با صفات قبل و بعد آن چندان مناسبتی ندارد.

پرسش ۶۰ بند ۸

در بندهش[6] آمده است: «نخست گاو سپیدمویِ زردزانو را آفرید و آن رد (=سرکردهٔ) گاوان است».

1- H. W. Bailey. Zoroastrian Problems, P. 151.

2- *BSOS* 6. P. 80; *TPS* 1959. P. 111

۳- به کوشش احمد زکی پاشا، ص ۲۴.

۴- به کوشش پلا، ج ۱، ص ۲۸۶.

ص ۲۱۳.

۶- بندهش، ص ۱۲۰، ص ۱۱.

پرسش ۶۰ بند ۹

در بندهش[۱] رَد پرندگان karišift نوعی «باز» ذکر شده و در وندیداد[۲] این پرنده با čaxrwāg (=čihrāb) یکی دانسته شده است. رک به یادداشت تاوادیا[۳].

پرسش ۹۰ بند ۱۰

در بندهش[۴] آمده است: «نخست اسب سفید زردگوش درخشنده‌موی سپیدچشم را آفرید و آن رَد اسبان است».

پرسش ۶۰ بند ۱۱

در بندهش[۵] آمده است: «نخست خرگوش بور را آفرید و آن رَد حیوانات وحشی است.»

پرسش ۶۱ بند ۱۳

کنگ‌دز، دزی است که سیاوش آن را بر سر دیوان ساخت و تا آمدن کیخسرو متحرک بود. کیخسرو از آن دز خواست که به زمین فرود آید و کنگ‌دز در ناحیهٔ خراسان در جایی به نام «سیاوش‌گرد» در مرز ایرانْویج مستقر شد. کنگ‌دز دارای هفت دیوار است که بنابر روایات پهلوی[۶] یکی از سنگ، دومین از فولاد، سومین از شیشه، چهارمین سیمین، پنجمین زرین، ششمین از کهربا و هفتمین از یاقوت است. بنابر روایات بندهش[۷] این دیوارها از زر و سیم و فولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ لاجورد ساخته شده‌اند. کوشک‌های آن سیمین و دندانه‌هایش زرین است. در آن چهارده کوه و هفت رود قابل کشتیرانی وجود دارد و هفت مرغ در آنند که می‌توانند

۱- ایضاً ص ۱۲۱، س ۳.
۲- فرگرد دوم، بند ۴۲.
3- Tavadia, Šāyist nē Šāyist, ch. 10. 9 (P. 129).
۴- ایضاً ص ۱۲۰، س ۱۲.
۵- ایضاً ص ۱۲۱، س ۱.
۶- ص ۱۵۹.
۷- ص ۲۱۰ س ۸.

حکمران آن را یاری کنند. زمینش چنان نیک است که اگر خری در آن بول کند در یک شب گیاه به قامت مردی از آن بروید. پانزده در دارد هر یکی به بالای پنجاه مرد. بلندی خود کنگ‌دز به اندازهٔ تیرْپرتاب مرد جنگ‌جویی است که تیری را پرتاب کند، ممکن است این تیر بر سر آن برسد یا نرسد. از دری تا در دیگر هفت‌صد فرسنگ است و یاقوت و زر و سیم و جواهرات و خواسته‌های نیک در آن بسیار است. پَشوتنِ گشتاشبان باهزار پیرو خود در آن اقامت دارند و در پایان جهان به ایرانشهر می‌آیند و دین و پادشاهی را دوباره مستقر می‌سازند. نیز رک به پرسش ۲۶، بند ۵۸.

پرسش ۶۱ بند ۱۵

وَرِ جَمْکَرد قلعه‌ای است که جمشید ساخته و در آن بهترین تخمهٔ انواع مخلوقات را نهاده است تا در طوفانی که در هزارهٔ هوشیدر اتفاق می‌افتد نژاد مخلوقات از میان نرود[1]. جای این قلعه بنا به روایت بندهش در میان پارس است. وصف این قلعه در وندیداد، فرگرد دوم[2] آمده است.

پرسش ۶۱ بند ۲۰

پیشانْسَه: در بندهش[3] آمده است که: «دشت پیشانْسَه در کابلستان است، چنان‌که (در دین) گوید که آشکارترین قله در کابلستان است، آنجا که دشت پیشانسه است». احتمالاً صورت اوستایی آن -pišinah است. نیز رک به یشت‌ها[4].

پرسش ۶۱ بند ۲۶

خرِ سه‌پا: وصف این خر در بندهش[5] با تفصیل بیشتری آمده است. بنابراین روایت

۱- وندیداد، فرگرد ۲، بند ۲۰ به بعد؛ بندهش، ص ۲۱۹؛ روایات پهلوی، فصل ۴۸، بند ۱۰. رک به تعلیقات پرسش ۱، بند ۹۳.

۲- برای ترجمهٔ فارسی آن رک به اساطیر ایران، ص ۱۲۲ به بعد.

۳- ص ۱۹۸، س ۱۱.

۴- پورداود، یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۰۰.

۵- ص ۱۵۱، س ۸، نسخه TD_1، ورق ۶۲، پشت، س ۳.

این خر که میان دریای فراخکرد قرار دارد دارای سه پا و شش چشم و نُه خایه (=گند) و دو گوش و یک شاخ است. سرش کبود و تنش سپید است، خوراکش مینویی و خود او مقدس است. از شش چشم او دو تا در جای چشم و دو تا بر نوک سر و دو تا بر کوههٔ اوست. با آن شش چشم «سیژ» (=خطر) بد را مغلوب می‌کند و می‌زند و از آن نُه خایه، سه تا بر سر و سه تا بر کوهه و سه تا در داخل طرف پهلوی اوست و هر یک از خایه‌ها به اندازهٔ یک خانه است و خود او به اندازهٔ کوه خوَنْوَنْت[1] است. هر یک از آن سه پا هر گاه که آن را بر زمین نهاده باشد به اندازهٔ هزار میشی که گرد هم آمده و نشسته باشند، جای می‌گیرد. خردهٔ پای او (=بالای سم) به اندازه‌ای است که هزار مرد با اسب و هزار گردونه از آن می‌گذرند. آن دو گوش او کشور مازَندَرها را بگرداند و آن یک شاخ او زرین‌گونه و دارای سوراخ است و هزار شاخ دیگر از آن روییده است که بعضی به بلندی شتر و بعضی به بلندی اسب و بعضی به بلندی گاو و بعضی به بلندی خر، بزرگ و کوچک‌اند. با آن شاخ همه «سیژ» (=خطر) بدِ جدال کننده را بزند و در هم شکند. هر گاه آن خر گرد آن دریا بیاید و گوشش را بجنباند(؟) تمام آب دریای فراخْکَرد به لرزه می‌افتد و ناحیهٔ میانی[2] دریا به حرکت می‌آید. وقتی این خر بانگ کند همهٔ مخلوقات مادهٔ آبی اورمزدی آبستن شوند و همهٔ جانوران موذی آبی آبستن شوند و همهٔ جانوران موذی آبی آبستن وقتی آن بانگ را بشنوند، از فرزند عاری شوند. وقتی در دریا ادرار کند، همهٔ آب دریا پاک شود. به این دلیل است که همهٔ خران وقتی آب می‌بینند در آن ادرار می‌کنند. (در دین گوید) که اگر خر سه پا پاکی به آب نداده بود، همهٔ آب‌ها تباه شده بود و تباهیی که گنّامینو (=اهرمن) بر آب برده بود، سبب نابودی مخلوقات اورمزد می‌شد. تیشتَر آب را از دریا به یاری خر سه پا بیشتر می‌ستاند.

و پیداست که عنبر، سرگین خر سه‌پاست. اگر چه بیشتر خوراک او مینویی است، با این‌همه آن نم و غذای آب از سوراخ‌ها وارد تن او می‌شود و وی آن را با بول و سرگین بیرون می‌افگند.

1- xʷamwant

۲- در متن nāfag به معنی میان، در فارسی میانهٔ ترفان n'pg برای وسط دریا به‌کار رفته است رک به Boyce, Reader, Z, 5. (افزودهٔ دکتر تفضلی). (ژ. آ.).

پرسش ۶۱ بند ۲۹

در بندهش[۱] آمده است که هوم سپید که آن را گوکرن (gōkaran) هم خوانند در عمق دریای فَراخْکَرد رسته است و در انجام فرشگرد به کار می‌آید، چه بی‌مرگی را از آن فراهم می‌کنند. گنّامینو (=اهرمن) در دشمنی با آن در عمق آب وزغی را آفریده است که آن هوم را تباه کند. اورمزد برای باز داشتن آن وزغ دو ماهی کَر (=کرماهی) در آنجا آفریده است که همواره پیرامون آن هوم می‌گردند. همیشه یکی از آن ماهیان سرش به سوی آن وزغ است. آن ماهیان خوراکشان مینویی است، یعنی نیازی به خوراک ندارند و تا فرشگرد در جدال‌اند.

پرسش ۶۱ بند ۳۷

درخت دورکنندۀ غم: در بندهش[۲] وصف این درخت چنین است: درخت بسیارتخمه (وَنِ وَسْ تخمگ) میان دریای فراخکرد رُسته است و تخم همۀ گیاهان در آن است... در ساقۀ آن نُه کوه آفریده شده است که دارای **۹۹۹۹۹** جوی است. نیمی از آب‌ها در آن کوه‌ها آفریده شده است. آب از آن‌جا و از طریق آن جوی‌ها و گذرها به زمین هفت‌اقلیمی می‌رود، به‌طوری که تمام آب دریاهای زمین از آنجاست.

در زادسپرم[۳] توصیف این درخت چنین است: درخت دربردارندۀ همۀ تخمه‌ها (وَنِ هَروِشپ‌تخمگ) را در میان دریای فراخکرد آفرید که همۀ انواع گیاهان از آن رویند و سیمرغ در آن آشیان دارد. هنگامی که در آن به پرواز آید، تخم خشک را به آب افگند و آن تخم‌ها با باران باز به زمین باریده شوند، و هوم سپید را در نزدیکی آن درخت آفرید که دشمن پیری و زنده‌گر مردگان و بی‌مرگ کنندۀ زندگان است.

درخت دور دارندۀ غم (وَنِ جُدْبیش) همچنین نام یکی از جاودانان است[۴].

۱– ص ۱۴۹ س ۱۰. ۲– ص ۱۵۰ س ۱۵.

۳– فصل سوم بند ۳۹ و ۴۰.

۴– رک به بندهش ص ۱۹۷ س ۹، زادسپرم فصل ۳۵ بند ۴، دینکرد نهم ص ۸۰۵ س ۷.

پرسش ۶۱ بند ۴۰

چینامْروش[1]: دربارهٔ این مرغ در بندهش[2] آمده است که هر سه سال بسیاری از مردم غیرایرانی بر سر کوه البرز گرد آیند تا به ایرانیان زیان رسانند. ایزدْ بُرز مرغ «چمروش» را به آن کوه می‌فرستد و آن مرغ همهٔ ناایرانیان را مانند دانه بر می‌چیند.

1- činămrōš

۲- ص ۱۵۳ س ۱۴.

نمایه

«و»

«هـ»

«ی»

اوستایی

پهلوی

m

n

p

r

s

t

u

w

پازند

X

Z

مآخذ

۱ـ فارسی و عربی

ابن بلخی، فارسنامه، بکوشش لیسترانج (Le Strange) و نیکلسون (Nicholson)، لندن ۱۳۳۹ هجری (۱۹۲۱ میلادی).
ابن قتیبه، کتاب‌المعارف، بکوشش وستنفلد (Wüstenfeld)، گوتینگن، ۱۸۵۰.
ابن الندیم، الفهرست، بکوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.
مهرداد بهار، اساطیر ایران، تهران، ۱۳۵۲.
ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، بکوشش زاخو، لایپزیگ، ۱۹۲۳.
ابراهیم پورداود، یشتها، بمبئی، ۱۳۰۷.
خرده اوستا، بمبئی، ۱۳۱۰.
احمد تفضلی، آبسالان، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال ۴، شمارهٔ ۱، ۴۲.
واژه‌نامهٔ مینوی خرد، تهران، ۱۳۴۸.
جاحظ، کتاب‌التاج، بکوشش احمد زکی پاشا، قاهره، ۱۳۲۲ هجری (۱۹۱۴ میلادی).
التربیع والتدبیر، بکوشش شارل پلا (Pellat)، دمشق، ۱۹۵۵.
الحیوان، بکوشش عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قاهره ۱۹۶۵.
حمزه اصفهانی، سنی‌ملوك‌الارض و الانبیاء، چاپ بیروت، ۱۹۶۱.

داراب هرمزدیار، روایات، بکوشش مدی، بمبئی ۱۹۲۲.
سوزنی سمرقندی، دیوان ، به‌کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، ۱۳۳۸.
علی‌اشرف صادقی، دربارهٔ خطوط ایرانیان باستان ، سخن، سال نوزدهم (شمارهٔ ۱۰) ، ۱۳۴۸، ۸ـ۱۰۳۷ ؛ سال بیستم (شمارهٔ ۲)، ۱۳۴۹، ۲ـ۱۴۰.
صد در بندهش، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۰۹.
محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، بکوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۷۹ـ۱۸۸۱.
فردوسی، شاهنامه، بکوشش برتلس (چاپ اول)، مسکو ۱۹۶۰ ، (چاپ دوم) تهران ۱۹۷۱.
محمد قزوینی، بیست مقاله، جلد دوم، تهران، ۱۳۳۲.
آ. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲.
کیانیان، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
مزدا پرستی درایران قدیم، ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
گردیزی، زین‌الأخبار، بکوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.
مهدی محقق، «تأثیر زبان فارسی در زبان عربی (۲)»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال هفتم، شمارهٔ ۴، ۱۰۳.
مرغنی (ثعالبی)، غررالسیر، بکوشش زوتنبرگ (چاپ افست)، تهران، ۱۹۶۳.
مسعودی، التنبیه و الاشراف، بکوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴.
مروج‌الذهب، بکوشش پلا (Pellat)، بیروت، ۱۹۶۵.
مقدسی ، البدء و التاریخ ، بکوشش هوارت ، پاریس ، ۱۸۹۹ـ۱۹۱۹.
یعقوبی، تاریخ یعقوبی ، بکوشش هوتسما (Houtsma) لیدن، ۱۸۸۳.

۲ـ پهلوی

اثوگمدئیچا، بکوشش ویلهلم گایگر، لایپزیگ ـ ارلانگن، ۱۸۷۸.
ارداویرافنامه، بکوشش هوگ و وست، بمبئی ـ لندن، ۱۸۷۲
ایادگار جاماسیگ (= جاماسپی)، بکوشش مدی، بمبئی ۱۹۰۳.
ایادگار جاماسیگ، بکوشش گ. مسینا، رم، ۱۹۳۹.
بندهش (نسخهٔ TD_2) بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی؛ ۱۹۰۸؛ نسخهٔ TD_1 بکوشش پ. ك. انکلساریا، تهران، (۱۹۷۰).
دادستان دینیگ، بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی، (۱۹۱۱).
دینکرد، بکوشش مدن، بمبئی، ۱۹۱۱.
روایات پهلوی، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۱۳.
گزیده‌های زادسپرم، بکوشش ب. ت. انکلساریا، بمبئی، ۱۹۶۴.
متون پهلوی، بکوشش جاماسب آسانا، بمبئی، ۱۹۱۳—۱۸۹۷.
نامه‌های منوچهر، بکوشش دابار، بمبئی، ۱۹۱۲.

۳ـ به‌زبانهای اروپایی

H. W. Bailey, "To the *Zāmāsp-Nāmak* I", *BSOS* 6, 1932, 80.

Zoroastrian Problems, Oxford, 1943.

"Iranian *Arya-* and *Daha-*", *TPS* 1959, 111.

Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.

A. Bausani, *Testi religiosi zoroastriani*, Edizioni Paoline - Catania, 1960.

M. Boyce, "Some Reflections on Zurvanism", *BSOAS* 19, 1957, 304-316.

"*ātaš-zōhr* and *āb-zōhr*", *JRAS* 1966,100-118.

"On the Sacred Fires of the Zoroastrians",

BSOAS 31, 1968, 52-68.

"The Pious Foundations of the Zoroastrians", *BSOAS* 31, 1968, 287-289.

and F. Kotwal, "Zoroastrian *bāj* and *drōn* I", *BSOAS* 34, 1971, 56-73; II, *BSOAS* 34, 1971, 298-313.

A. Christensen, *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens*, I, Stockholm, 1917; II, Leide, 1934.

Les Kayanides, Copenhague, 1931.

L' Iran sous les Sassanides, Copenhague, 1944.

J. Darmesteter, *Le Zend-Avesta*. Paris, 1960.

J. Duchesne-Guillemin, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.

S. Hartman, *Gayōmart*, Uppsala, 1953.

J. Markwart, *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938.

and G. Messina (ed.) *A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr*, Rome ,1931.

V. Minorsky, *Hudūd al- ālam*, London, 1937.

"Vīs u Rāmīn", *BSOAS* 11, 1946, 760.

J. J. Modi, *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, Bombay, 1937.

M. Molé, "Le partage du monde" *JA*. 1953, 271-273.

"Le problème zurvanite", *JA*. 1959, 431-469

La légende de Zoroastre, Paris, 1967.

S. H. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*, Uppsala, 1928-1931.

A Manual of Pahlavi, Wiesbaden, 1964-1974.

"Middle Iranian *Has, Hasēnag*", *Henning Memorial Volume*, London, 1970, 343–348.

A. Tafazzoli, "Notes pehlevies I", *JA*. 1970, 87.

J. Tavadia, *Šāyast-nē-šāyast*, Hamburg, 1930.

E. W. West, *Sacred Books of the East*, Vol. 24, London, 1885.

R. C. Zaehner, "Nāmak-Nipēsišnīh", *BSOS* 9, 1937, 103.

Zurvan, Oxford, 1955.

This is a Persian translation from the Pahlavi text of **Dādestān ē Mēnōg ī xrad**, with commentes. This Pahlavi text includes an untroduction together with 62 questions and related answers.

In each of these questions the **Dānā** (wise man) asks the **Mēnog ī Xrad** (soul of wisdom) and receives the answers. Most of the questions and the replies concern adwices and «wisdom» is praised in them.

J.A.

Mīnū yē xrad

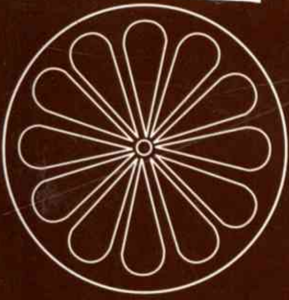
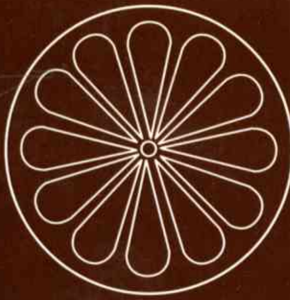
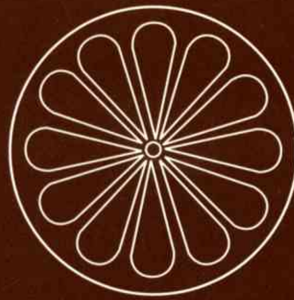
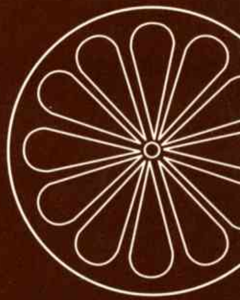
Translated and Commented

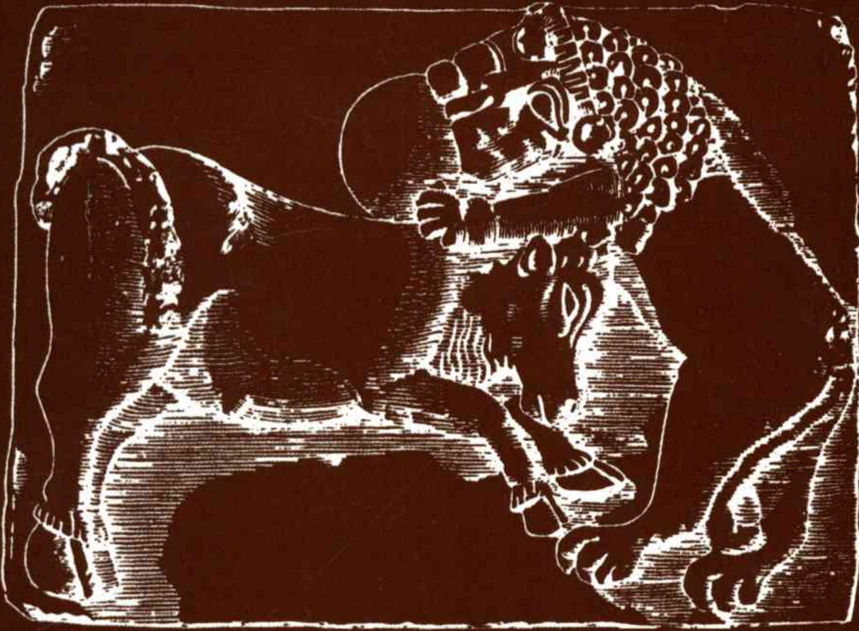
by

Ahmad Tafazzoli

Edited by Jalah Amozggar









ISBN:978-964-315-280-2



انتشارات توس

